

امام

حجّ بن الحسن العسكري

صاحب الزمان عجل الله فرجه

ناشر:

کتابفروشی اسلامیہ خیابان پوڈ جمہری  
تلفن ۲۱۹۶۶ ۵



امام

# حجّ بن الحسن العسكري

صاحب الزمان

عجل الله فرجه

نوشته

موسی خسروی

نویسنده پند تاریخ

از انتشارات :

کتابفروشی و چاپخانه اسلامیة

تهران - خیابان ۱۵ خرداد (بوذرجمهری) - تلفن ۵۲۱۹۶۶-۵۳۵۴۴۸

حق چاپ و عکسبرداری از این نسخه محفوظ است

چاپ اسلامیة - ۱۳۶۵ هجری شمسی

## تقدیم بتو !!

بتو ای عزیز که از دیده‌ی مادوری اما در هر کجا هستی ما را می‌بینی . هدیه خود را شایسته‌ی پیشگاه مقدست نمی‌بینم آنچنان غرق در احساسات خطاب با تو هستم که جمله‌ای در خور مقامت نمیتوانم بکار برم .

این هدیه که بی‌ارزشترین هدایای جهان است به پیشگاه مقدس تو تقدیم میکنم تا شاید در پهنای این گردون بیکران و در بین همه موجودات جهان حتی ذرات بی‌ارزشیکه مورد لطف و عنایت تو قرار گرفته‌اند من نیز قرار گیرم و از لطف و رحمت بی‌پایانت بهره‌بر گیرم . همین افتخار مرا بس که نام ارجمند تو بر خامه‌ام میگذرد نامی که ابتدا بر دل می‌نشیند سپس آرایش این سطور می‌گردد . ای صاحب‌الزمان و ای زمامدار زمین و آسمان .

موسی - خسروی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## بخش نخست

### امام کیست ؟

مقام امامت ، از نظر شیعه يك درجه بعد از پیغمبری است .  
 پیشوای مردم و رهبر مؤمنین یعنی کسی که بعد از پیغمبر ما بر رهبری  
 و راهنمایی در تمام امور دینی و دنیوی جانشین پیغمبر میگردد همان  
 امام است ، این ریاست و مقام همدوش با پیغمبری است همانطور که  
 بصریح آیه قرآن (النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم) پیغمبر از نظر  
 حفظ جان و ارزش حیاتی بر جان و مال تمام مؤمنین مقدم است ، از نظر  
 ما باید تمام مؤمنین جانهای خود را فدای جان پیغمبر نمایند تا او زنده  
 بماند در صورتی که امر دائر بین حفظ جان او و دیگران قرار گیرد .  
 امام نیز دارای همین مقام است ، داشتن این شخصیت و دارا بودن  
 چنین مقامی بالاترین و پر ارزشترین ریاستهای بشری است . از این  
 جهت همانطور که در مورد نبوت در هر زمان مردمان جاه طلب و ریاست  
 خواهی پیدا شدند که بدروغ این منصب را بخود می بستند و خویشتن  
 را پیغمبر معرفی میکردند - منصب امامت نیز از دستبرد این قبیل  
 بزهداران مصون نبوده است .



آروز که پیغمبر اسلام اظهار دعوت نمود، چند صباحی بیش نگذشت که مسیلمه کذاب و یا سجاح مردم را بخویش دعوت نمودند. وقتی که موسی اسرائیلیان را بخدای یکتا میخواند فرعون نیز بسوی خویش دعوت میکرد.

ابراهیم خلیل رقیبی مانند نمرود داشت و بالاخره در زمان هود شخصی چون شداد با او مبارزه میکرد. در تمام این مراحل خداوند سفرا و فرستادگان خود را چنان مجهز و آنطور مشخص مینمود که هرگز موسی با فرعون یا ابراهیم با نمرود اشتباه نشود، موسی را با یدییضا و عصای معروف مدد فرمود ابراهیم را بر ماهیت ممکنات حکومت بخشید تا از خرمنی آتش مرغزاری خرم بسازد.

باید چنین نیز میکرد تا مردمان نکویند خدایا ما رهبر واقعی را نشناختیم اگر از پی فرعون رقتیم عذری موجه داشتیم، چون موسی را با معرفتی نکردی. اینست که سفرای خدا و انبیای عظام با معجزه‌هایی بهت‌آور و خوارق‌عاداتی شکفت‌انگیز، سامری صفتان را رسوا مینمودند و بادغلبازان بمبارزه می‌پرداختند.

سحر با معجزه پهلوترند دل خوشدار

سامری کیست که دعوی انا الحق بکند

پس از درگذشت بزرگ پیشوای مسلمانان امامت و جانشینی اونیز پیوسته با کشمکش و معارضه همراه بوده و هست مانند معاویه باشخصی چون علی آهنگ نبرد میکرد و بالاخره پلید مردی چون یزید با شریفترین شخصی چون حسین بن علی علیه السلام آغاز پیکار کرد.

آیا عقل و دانش هرگز معاویه را با علی و حسین را با یزید اشتباه



میکند و هیچ شخص باانصاف نمیتواند در کفه شخصیت، علی علیه السلام و معاویه را انباز قرار دهد .

تنها امامت علی علیه السلام یا حسین بن علی مورد دستبرد بزهکاران قرار نگرفت این موسی بن جعفر امام هفتم علیه السلام است که نزدیکترین شخص از نظر خویشاوندی، یعنی برادرش ادعای مقام او را نمود .

منصور دوانیقی چنان سرگرم ریاست و در اندیشه اظهار قدرت بود که هر کس را با سلطنت خود مخالف میدید بفکر نابودی او میافتاد همینکه خبر درگذشت حضرت صادق امام ششم باورسید فوری نامه‌ای برای فرماندار مدینه نوشت باین مضمون: دقت کن حضرت صادق اگر شخص معینی را وصی خود قرار داده گردن بزن .

فرماندار پس از دریافت نامه در جستجو شد. معلوم گردید که حضرت صادق پنج نفر را وصی خود قرار داده که یکی از آنها خود منصور دوانیقی بود چهار نفر دیگر عبارت بودند محمد بن سلیمان، عبدالله افطح، موسی بن جعفر و حمیده .

فرماندار با خود گفت دیگر گردن زدن این پنج نفر که یکی از آنها خود منصور است امکان ندارد. با این سختگیری منصور در امر امامت و جستجوی فراوان آیا امام میتواند خود را آشکارا معرفی نماید. در همین موقع بود که موسی بن جعفر زاویه دهلیز و گوشه منزل را اختیار نمود . عبدالله افطح نیز مردم را بسوی خویش دعوت میکرد .

وظیفه جویندگان امام و شیعیان چیست چگونه جستجو از امام نمایند و با چه وسیله تشخیص دهند . اینک ملاحظه فرمائید با چه جد



و جهدی امام را پیدا میگردند و سر بر آستانه عظمتش مینهادند .  
 هشام ابن سالم گفت بعد از درگذشت حضرت صادق علیه السلام من  
 و مؤمن طاق وعده زیادی نظرمان این بود که عبدالله افطح امام است .  
 این اعتقاد ما از آن جهت پیدا شد که از حضرت صادق روایت شده بود  
 که امامت متعلق بفرزند ارشد است مگر اینکه بیمار باشد .  
 يك روز من و مومن طاق پیش اورفتیم تا همانطور که از پدرش  
 حضرت صادق سؤال میگردیم از او نیز سؤال کنیم . عده ای در مجلس  
 حضور داشتند .

من سؤال کردم زکات در چه مقدار نقره واجب میشود؟ جواب داد  
 در دو سست (۲۰۰) درهم پنج درهم . پرسیدم درصد درهم چقدر ، گفت  
 دو درهم و نیم . گفتم چنین سخنی را حتی مرجئه نیز نمی گویند در این  
 موقع عبدالله دست خود را بسوی آسمان بلند کرده گفت بخدا سوگند  
 نمیدانم مرجئه چه میگویند .

با ناراحتی تمام از این سرگردانی که امام را نمی شناسیم از منزل  
 عبدالله خارج شدیم نمیدانستیم بکجا پناه بریم و از که استمداد جوئیم  
 و با چه وسیله بسوی امام راه یابیم ، در کوچه های مدینه سرگردان  
 راه میرفتیم و اشک میریختیم . باخدای خود آهسته راز و نیاز میگردیم .  
 خدایا بکه پناه بریم و بکجا رو آوریم آیا بسوی مرجئه و قدریها  
 یازیدیه و یا بسوی معتزله و یا خوارج ، در همین موقع ناگهان پیر مردی  
 که او را نمی شناختیم بادست بطرف من اشاره نمود .

من ترسیدم از جاسوسهای منصور باشد زیرا در آن موقع منصور  
 در مدینه عده ای را بجاسوسی گماشته بود تا طرفداران حضرت صادق



بر هر کس اتفاق نمودند گردن او را بزنند.  
 بدوستم ابو جعفر احوال (مؤمن طاق) گفتم تو راه خود را بگیر و برو  
 این شخص بمن اشاره میکند خود را بکشتن مده او از من فاصله گرفت  
 من از پی پیر مرد رفتم . خیال میکردم از دست او رهائی نخواهم داشت.  
 یقین داشتم که بسوی مرگ میروم و آن مرد از جاسوسهای منصور است.  
 بالاخره درب منزل موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم راهها کرده رفت  
 در همین موقع دیدم غلامی بر در خانه ایستاده بمن گفت وارد شو.  
 من وارد خانه موسی بن جعفر علیه السلام شدم همینکه چشمش بمن  
 افتاد بدون هیچ سابقه‌ای فرمود لا الی الا المرجه و لا الی القدریه و لا  
 الی الزیدیه و لا الی المعتزله و لا الی الخوارج الی الی .  
 نه بسوی مرجه و نه قدریه‌ها و نه زیدیه‌ها و نه معتزلیها و نه خوارج بسوی  
 هیچکدام مرو بیایا پیش من !

گفتم فدایت شوم پدرت از دیار رفت . فرمود آری گفتم پس از او  
 چه کس رهبر ما است فرمود اگر خداوند بخواهد هدایت خواهی  
 یافت . عرض کردم آقا عبدالله افطح مدعی است که او امام است  
 (قال یرید عبدالله ان لا یعبد الله) فرمود عبدالله مایل است خدا  
 پرستش نشود . عرض کردم پس امام ما کیست؟ باز فرمود اگر خدا  
 بخواهد هدایت میشود . عرض کردم آقا شما امام نیستی؟ فرمود این  
 را نمیگویم .

با خود گفتم درست سؤال نکردم آنگاه عرض کردم آیا شما  
 امام دارید؟ فرمود نه در این هنگام چنان هیبت و جلالت او مرا فرا  
 گرفت و تحت تاثیر عظمت امام قرار گرفتم بیش از آن مقداری که از



حضرت صادق علیه السلام در من پیدا میشد عرض کردم اجازه میدهی همانطور که از پدرت سؤال میکردم از شما نیز سؤال کنم فرمود پیرس ولی مواظب باش جریان امامت را انتشار ندهی که باعث کشته شدن خواهد شد .

چند سؤال کردم او را دریائی بی پایان یافتم. عرض کردم فدایت شوم شیعیان گمراهند آنها را راهنمایی کنم و شما را با آنها معرفی نمایم یا اینکه میفرمائی کتمان کنم. فرمود هر کدام را لایق دانستی راهنمایی کن ولی فراموش مکن از او پیمان بگیر که افشا نکند . اگر افشا نمایند باعث کشته شدن میشود بادست بحلقوم خود اشاره کرد ، از خدمت ایشان مرخص شدم دوست خود ابو جعفر را ملاقات کردم پرسید چه خبر بود گفتم هدایت یافتم جریان را برایش نقل کردم سپس فضیل و ابابصیر را ملاقات کردیم، آنها خدمت موسی بن جعفر رفتند سؤالها کردند و همه قطع بامامت ایشان نمودند . مردم دسته دسته شرفیاب میشدند و همه بامامت آقا یقین میکردند جز طایفه عمار .

عبدالله افطح اطراف خود را خالی دید. دیگر جز عده ای معدودی کسی بسراغ او نسیرفت باو گفتند هشام بن سالم مردم را از اطراف تو پراکنده کرده ، عده ای را سر راه من قرار داده بود تا مرا بزنند (۱). چنانچه ملاحظه میفرمائید شیعیان در صورت امکان در زمان حیات امام با وسائل مختلف امام بعد را مشخص مینمودند تا حیران



وسرگردان نباشند، گاهی نیز در صورتیکه تشخیص امام بعد در زمان حیات امام پیشین ممکن نبود بعد از درگذشت امام بسر عد در جستجوی امام زمان خویش بر می آمدند، زیرا آنها میدانستند هر که امام زمان خود را شناسد اگر از دنیا برود چون کافران زمان جاهلیت است. امام صادق علیه السلام بعیسی پرسری گفت زمین پایدار نیست مگر با امام هر که از دنیا رود در حالیکه امام خود را شناخته چون آنکسی است که در جاهلیت یعنی قبل از اسلام از دنیا رفته باشد. آنکاه فرمود حساسترین موقعیتی که با امام احتیاج دارید هنگام مرگ است موقعی که جان بگلوگاه میرسد در این هنگام اشاره بسینه خود نمود (۱). شیعیان را چنان اعتقاد بود که هیچ عملی از اعمال نیک از قبیل نماز روزه خمس و زکوة، حج و جهاد بدون معرفت امام پذیرفته نمیشود همانطوریکه علی بن موسی الرضا در حدیث سلسله الذهب فرمود شرط توحید و یکتاپرستی نیز اعتقاد با امامت ائمه علیهم السلام است.

در تفسیر آیه شریفه «الامن تاب و آمن و عمل صالحاً» که منظور این است هر که توبه نماید و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد رستگار خواهد شد. امام باقر علیه السلام فرمود: والله لو انه تاب و آمن و عمل صالحاً ولم يهتد الى ولايتنا و مودتنا و معرفة فضلنا ما اغنى عنه ذلك شيئاً.

بخدا سوگند اگر توبه کند و ایمان آورد و عمل نیک انجام دهد ولی راهی بسوی ما نداشته باشد و با ما شرط مودت و ولایت نسپارد و بمقام و شخصیت ما معترف نباشد توبه و ایمان و اعمال او سودی برایش نخواهد داشت.



اعتقاد بوجود حجت خدا و لزوم بودن امام و راهنما از ضروریات مذهب شیعه است فرمایشات ائمه طاهرین و پیشوایان مذهب در این مورد فراوان است : که خداوند ساعتی زمین را خالی از حجت و راهنما قرار نداده و نخواهد داد .

حضرت باقر علیه السلام بدذریح محاربی فرمود بخدا سوگند از روزیکه آدم از دنیا رفت خدا زمین را خالی از حجت و پیشوائی که مردم باو پناهانده شوند قرار نداده . هم او حجت خداست بر بندگان هر که او را وا گذارد هلاک شده و هر که از او پیروی نماید نجات خواهد یافت (۱) .

از فرمایش امام صادق علیه السلام که در زیر نقل میشود موقعیت ائمه علیهم السلام آشکار میگردد .

نحن ائمة المسلمين و حجج الله على العالمين و سادة المؤمنين و قادة الغر المحجلين و موالی المؤمنین و نحن امان اهل الارض كما ان النجوم امان اهل السماء و نحن الذين بناي مسك الله السماء ان تقع على الارض الا باذنه و بناي مسك الارض ان تميد باهلها و بنا ينزل الغيث و بنا ينشر الرحمة و يخرج بركات الارض و لولا ما في الارض منالساخت باهلها ثم قال ولم تغل الارض منذ خلق الله آدم من حجة لله فيها اما ظاهر مشهور او غائب مستور (۲)

امام صادق علیه السلام از زین العابدین علیه السلام نقل نمود که ایشان فرمودند ما پیشوای مسلمانانیم و حجت پروردگاریم و رهبر و راهنمای



پرهیز کارانیم، آقای مؤمنینیم ما برای اهل زمین امان هستیم همانطوریکه ستارگان برای اهل آسمان امانند، ما کسانی هستیم که خداوند بیمن برکت ما از فرود آمدن آسمان بر زمین نگه داری میکند مگر با اجازه خود، بوسیله ما خداوند زمین را آرام نگه داشته تا لرزه برپیکر او نیفتد، بواسطه ما باران میبارد و رحمت پروردگار نازل میشود، و زمین بر کتلهای خود را خارج میکند، اگر از ما پیشوایان کسی در روی زمین نباشد زمین اهلیش را فرو خواهد برد، سپس فرمود از زمان آدم تا کنون خداوند زمین را خالی از حجت و راهنما قرار نداده یا امام ظاهر و آشکارا و یا غائب و پنهان.

اعمش گفت: عرض کردم آقا مردم چگونه از امام غائب بهره میگیرند فرمود همانطوریکه از خورشید پنهان در پس ابر استفاده میکنند.

از این جهت بود که شیعیان نمیتوانستند دقیقه‌ای خود را فارغ از شناسائی امام بدانند با هزاران مانع که در راه شناسائی امام از طرف مخالفین و ستمگران قرار میگرفت بمبارزه میپرداختند و بالاخره با کوشش مداوم و جستجوی فراوان امام را پیدا کرده سر اطاعت به پیشگاه مقدسش فرومینهادند.

امام چون قلب است نسبت به پیکر انسان همانطوری که قلب باعث حیات و زندگی انسان است امام نیز سبب بقاء و علت دوام جهان میباشد اینک مناظره هشام بن حکم را بایکی از مخالفین توجه فرمائید که امام را چگونه میستاید و مقام او را چگونه اثبات میکند.

## مناظره هشام

یونس بن یعقوب گفت عده‌ای از اصحاب حضرت صادق که از آن جمله حمران بن اعین و مومن طاق و هشام بن سالم و طیار و هشام بن حکم که جوانی بود با عده‌ی دیگری در خدمت آنجناب بودند امام علیه السلام رو به هشام نمود و فرمود: هشام! نقل نمیکنی جریان مناظره خود را با عمرو بن عبید.

عرض کرد فدایت شوم زبانه از جلال و عظمت شما یارای بیان ندارد و خجالت میکشم، فرمود: یا هشام! اگر تکم بشیء فافعاوه، وقتی بشما دستوری میدهیم انجام دهید.

هشام گفت شنیدم عمرو بن عبید در مسجد بصره مینشیند و مردم را گرداگرد خود جمع نموده برای آنها صحبت میکند. بر من ناگوار آمده تصمیم گرفتم بطرف بصره حرکت کنم.

روز جمعه‌ای بود که وارد مسجد بصره شدم، دیدم گروه انبوهی اطراف عمرو بن عبید را گرفته‌اند او نیز پارچه‌ای پشمین بر کمر بسته و پارچه‌ای هم بر دوش افکنده مردم پیوسته از او سؤال میکنند، از بین جمعیت راه را باز کرده پیش آمدم در جلو آنها روی دوزان نوشتم. گفتم آقای دانشمند من مردی غریب اجازه میدهی از شما سؤال بکنم. گفت سؤال کن، گفتم شما چشم دارید؟ گفت پسر من این چه سؤال است مگر نمیبینی چشم دارم گفتم من همینطور سؤال میکنم، گفت پسر من گرچه سؤال احمقانه‌ای باشد، گفتم جواب میدهی در پاسخ گفت آری، سؤال کردم چشم داری گفت بلی.

پرسیدم با چشم چه میبینی، گفت رنگها و اشخاص را، گفتم:



بینی داری؟ پاسخ مثبت داد سؤال کردم با آن چه میکنی، گفت بویها را تشخیص میدهم، پرسیدم دهان داری گفت آری سؤال کردم با آن چه میکنی گفت چشیدنیها را با آن میچشم.

گفتم زبان داری، پاسخ مثبت داد، گفتم با آن چه میکنی، گفت سخن میگویم.

سؤال کردم گوش داری پاسخ داد آری، گفتم با گوش چه میکنی؟ گفت صدا را میشنوم پرسیدم دست داری پاسخ داد آری در پاسخ اینکه با دست چه میکنی جواب داد با آن اشیاء را میگیرم و نرمی و زبری اشیاء را با آن تمیز میدهم.

پرسیدم پا داری.

گفت آری، سؤال کردم با آنها چه میکنی گفت از جایی بجای دیگر میروم پرسیدم قلب داری، جواب مثبت داد گفتم با آن چه میکنی.

در پاسخ گفت هر چه بر این اعضا و جوارحی که نام بردی وارد شد بوسیله قلب تشخیص میدهم، گفتم ممکن نیست این جوارح بتنهائی وظیفه خود را انجام دهند و احتیاجی بقلب نداشته باشند، جواب داد نه. گفتم چطور ممکنست احتیاج داشته باشند مگر این اعضا صحیح و سالم نیستند؟!

گفت پسرم! این قوا هر گاه در چیزی شك نمایند میبویند میبینند و یا میچشند و یا میشوند و یا لمس میکنند، آنگاه بقلب ارائه میدهند قلب یقین بوجود میآورد و شك را بر طرف میکند.

گفتم پس خداوند قلب را برای بر طرف شدن شك و تردید جوارح

قرارداده؟ جوابداد آری.

گفتم انسان بناچار احتیاج بقلب دارد و گرنه این حواس نمی تواند به تنهایی کار خود را تمام کنند گفت آری.

گفتم آقا! خداوند بزرگ اعضای ترا پیراهنما رها نکرده برای این اعضا پیشوا و راهنمایی قرارداد که در هنگام شك و تردید از او استمداد جویند و از تعبیر و سرگردانی بیرون آیند، آنگاه میگوئی این مردم را وا گذاشته و برای آنها امامی قرار نداده که در هنگام تعبیر و سرگردانی و اختلاف باو پناهنده شوند در رفع نگرانی و تردید نمایند. عمرو بن عبید دیگر جوابی نتوانست بدهد ساکت ماند. آنگاه رو بمن کرده گفت تو هشام هستی گفتم نه گفت با او نشسته ای جوابدادم نه، پرسید اهل کجائی، جوابدادم کوفه، گفت تو همان هشامی مرا در برگرفت و کنار خود نشانید تا وقتی در آنجا بودم دیگر چیزی نگفت. امام صادق علیه السلام لبخندی زده پرسید چه کس بتو این مطلب را آموخت گفتم خداوند بزبانم جاری کرد، فرمود بخدا قسم این مطلب در صحف ابراهیم و موسی نوشته است (۱).

چنانچه قبلا نیز یادآور شدیم شرط قبولی اعمال و مهمترین وسیله ورود بهشت برین شناختن امام است که بدون آن از هیچکس عملی پذیرفته نخواهد شد و نه وارد بهشت میشود، صدوق در ثواب الاعمال مینویسد که ابوسعید خدری گفت روزی پیغمبر با عده ای از اصحاب خود نشسته بود علی بن ابیطالب نیز حضور داشت فرمود هر کس بگوید: لا اله الا الله داخل بهشت میشود. دو نفر از اصحاب عرض کردند



پس ما که لا اله الا الله را میگوئیم .

پیغمبر ﷺ اشاره بعلی بن ابی طالب نموده فرمود گواهی به وحدانیت خدا از این شخص و شیعیانش پذیرفته میشود ، عرض کردند ما نیز گواهی بوحدانیت خدا میدهیم ، پیغمبر ﷺ دست بر روی سر علی علیه السلام نهاده سپس فرمود علامت بودن از پیروان علی اینست که پیمان او را نشکنید و ادعای مقام او را ننمائید و او را در گفتارش تکذیب نکنید (۱).

سلیم بن قیس هلالی میگوید من از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدم کمترین سببی که باعث گمراهی شخص میشود چیست فرمود همینکه شناسد خداوند دستور داده از چه کسی پیروی کند ، و بچه کسی ارادت ورزد و چه کسی را حجت و گواه بر روی زمین قرار داده .

پرسیدم آنها کیانند؟ فرمود کسانی که خداوند اطاعت آنها را فرین طاعت خود و پیغمبرش قرار داده در این آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ، پیشانی مولی را بوسیده عرض کردم برایم توضیح دادی و عقده از دلم گشود. سرگردانیم را برطرف کردی .

همانطوریکه برای حفظ و حراست کوسفندان چوپایی لازمست تا آنها را از گزند درندگان و آسیب دشمنان نگه دارد ، امام نیز در اجتماع نگهبان منافع فردی و اجتماعی مردم و راهنمای حقیقی آنها است براه حق و حقیقت .

(۱) جلد ۷ بحار ص ۲۶ این دو نفر ممکن است طلحه و زبیر بودند

که راوی اسم آن دورانمی برد.

در کافی ج ۱ ص ۱۴۰ از محمد بن مسلم نقل میکند که گفت شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود هر که خود را بزحمت اندازد و خدایر اپرستش کند ولی امام و پیشوائی نداشته باشد کوشش او پذیرفته نمیشود و گمراه و سرگردان است و بیهوده خود را بکاری مشغول نموده .

مثل او چون گوسفندی است که از چوپان خود دور افتاده باشد پیوسته در آن روز سرگردان است در تاریکی شب گله‌ای را می بیند که چوپانی محافظ آن است با عجله پناه بآن گله میبرد. آن شب را در خوابگاه این گله میخوابد همینکه صبحگاه چوپان و گله را مشاهده میکند متوجه میشود که چوپان او نیست باز متحیر و سرگردان است تا گله دیگری می بیند بآن طرف میرود چوپان فریاد میزند بگله خود پناه بر این گله تو نیست تو سرگردان و متحیری .

با ناراحتی و ترس فرو میماند نه چوپانی دارد که او را بچراگاه رساند یا به محل اولی برگرداند در همین هنگام گرگ از تنهائی او استفاده میکند و او را میدرد بخدا قسم همچنین هر کس از این امت امامی نداشته باشد که خداوند او را تعیین نموده گمراه و سرگردان است .

وان مات علی هذه الحالة مات میتة کفر و نفاق .

اگر بر این وضع بمیرد بحال کفر و نفاق از دنیا رفته .

فرمود : محمد بن مسلم ! توجه داشته باشید پیشوایان جفا گرو پیروان آنها از دین خداوند دورند گمراهند و گمراه میکنند اعمالی که انجام میدهند مانند خاکستری است که بادی سهمگین بر آن بوزد و تار و پودش را از میان بر دارد این گمراهی آشکاری است .



خوانندگان عزیز باید توجه داشته باشند علاوه بر اینکه ائمه پیشین از علی علیه السلام تا امام حسن عسکری را با امامت می پذیریم و نسبت بساحت مقدس آنها ارادت میورزیم امروز باید امام زمان یعنی حجت بن الحسن العسکری جاهای عالم فدایش را نیز بشناسیم و نسبت بمقام مقدسش عرض ادب و ارادت نمائیم زیرا انکاریکی از ائمه مثل انکار کردن همه آنها است و عدم اعتراف بمقام ولایت ولی عصر مخصوصاً دلیل کفر و گمراهی است زیرا او پیشوای زمان و قائد و راهنمای فعلی جهانیان است، از طرف دیگر حدیث متواتر از پیغمبر و ائمه دین علیهم السلام رسیده که قابل تردید نیست باین مضمون «من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد بحال کفر و نفاق از دنیا رفته از اینجهت ما وظیفه داریم که در این زمان رابطه‌ای خاص بامولی خود ولی عصر عجل الله فرجه داشته باشیم.

ابان بن تغلب میگوید از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم کسیکه ائمه پیشین را بشناسد ولی امام زمان خود را نشناسد آیا مؤمن است فرمود نه ایمان ندارد. عرض کردم مسلمان است فرمود آری (۱).  
محمد بن تمام میگوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم فلانی که از دوستان شماست سلام رسانده و تقاضا دارد ضمانت شفاعت برای او بنمائید. فرمود از موالیان ما است عرض کردم مردی است که علی علیه السلام را دوست میدارد ولی ائمه بعد از او را نمیشناسد فرمود او گمراه است.

(۱) صدوق مینویسد زیرا اقرار و گواهی بوحدانیت خدا و نبوت خاتم

انبیاء فقط خون و مال و ناموس او را در پناه اسلام حفظ مینماید ولی ثواب و

پاداش آخرت فقط مربوط به ایمان است نه اسلام

عرض کردم اگر همه ی ائمه را قبول داشته باشد ولی امام آخر را نشناسد چگونه است فرمود مثل کسی است که اقرار بنبوت عیسی داشته باشد و نبوت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نپذیرد یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بپذیرد و عیسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را قبول نداشته باشد.

حال باید توجه داشت که امام چگونه شخصی میتواند باشد و دارای چه امتیازاتی است؟ هر کس از هر کوی و برزن مردم را بطرف خود دعوت کرد میتواند بنوای ادگوش فراداد یا بطرف او رفت. شرایط امامت را از فرمایش امام هشتم عَلَيْهِ السَّلَام استفاده کنید.

حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: امام دارای نشانه هائی است از این قبیل داناترین مردم است. واردترین آنهاست بحکومت و قضاوت. پرهیز کارترین و شجاعترین و سخاوتمندترین آنهاست و پارساترین مردم میباشد ختنه شده متولد میشود و از کثافات پاک است از پشت سر نیز چنان می بیند که از رو برو مشاهده میکند. سایه ندارد، وقتی از مادر متولد میشود با دو دست بزمین می آید و گواهی بوحدانیت خدا و رسالت خاتم الانبیاء میدهد محتلم نمیشود. چشمش بخواب میرود ولی دلش بیدار است صدای ملائکه را (بوسیله قلب یا گوش میشنود) زره پیغمبر بر تن او راست می آید، ادرار و غائط او دیده نمیشود زیرا زمین مأمور است هر چه از او خارج میشود ببلعد.

بوی او از مشک بهتر است بر جان مردم مقدم است و از پدر و مادر بر آنها مهر با نتر است از همه ی مردم در مقابل خدا متواضع تر میباشد. بیشتر از همه با آنچه میگوید خود عمل میکند و از هر چه نهی میکند خود پرهیز مینماید، دعای او مستجاب است بطوریکه



اگر دعا کند سنگی دو نیم گردد نصف میگردد. سلاح پیغمبر در نزد او است.

جامعه که هفتاد ذراع طول دارد و تمام احتیاجات انسان در آن است در نزد او است و همچنین جفر بزرگ و کوچک که اولی پوست بز و دومی پوست گوسفندی است و در آن دو تمام علوم حتی جریمه خدشه وارد کردن و جرمی که موجب يك تازیانه یا نصف یا ثلث آن میشود در آنست و در نزد امام است مصحف فاطمه علیها السلام.

در روایت دیگر میفرماید امام شخصیت بی نظیری است که احدی با او نمیرسد و نه کسی در دانش و علم با او انباز است شبیه و نظیر ندارد تمام این امتیازات بلطف پروردگار است نه اینکه از راه مطالعه و آموختن کسب کرده باشد کجا ممکن است امام را مردم انتخاب کنند عقلا و دانشها و شخصیتهای بزرگ عالم از دانشمندان و سخنوران و شاعران و دانایان کوچکتر از آنند که بتوانند مقام امام را توصیف نمایند. چگونه میتوانند چنین شخصیتی را انتخاب نمایند (۱).

ابا بصیر میگوید خدمت امام موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم، عرض کردم فدایت شوم امام را چگونه میتوان شناخت؟ فرمود با چند علامت از آن جمله تصریح کردن پدرش با امامت او زیرا پیغمبر علی علیه السلام را با امامت برگماشت همینطور بقیه ائمه که از طرف امام قبلی تعیین و تصریح بشخص آنها میشود. از هر چه بیرسند جواب میدهد. اگر کسی سؤال نکند ولی در خاطر سؤالی داشته باشد قبل از سخن گفتن

با جواب میدهد. از آینده خبر میدهد بوی زبانها صحبت میکند فرمود هم اکنون قبل از اینکه از جا حرکت کنی نشانه‌ای بتوارا نه میدهم که مطمئن گردی. ابا بصیر گفت چیزی نگذشت که مردی فارسی خراسانی وارد شد. آن مرد بزبان عربی صحبت کرد ولی امام علیه السلام بزبان فارسی جوابش را داد خراسانی عرض کرد آقامن فارسی صحبت نکردم از اینجهت که خیال کردم شما خوب نمیتوانید فارسی صحبت کنید. فرمود سبحان الله اگر من نتوانم جواب ترا بدهم پس چه امتیازی بین من و تو است. پس از آن بابی بصیر فرمود امام زبان تمام مردم را میداند حتی سخن پرنده و حیوانات و هر چه روح داشته باشد باین وسیله امام شناخته میشود فان لم تکن فیه هده الخصال فلیس هو بامام اگر در او این مزایا نباشد هرگز امام نیست (۱).

### شناسائی امام

یونس بن یعقوب گفت من خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم مردی از اهالی شام که از فقه و دستورات مذهبی اطلاع داشت و دانشمند بود وارد شد. عرض کرد آمده‌ام باشا گردان شما مناظره کنم. امام علیه السلام پرسید سخن تو از پیغمبر است یا از خودت گفت مقداری از پیغمبر و مقداری از خودم.

فرمود پس در این صورت تو با پیغمبر شریک هستی در جواب گفت نه امام پرسید بتو وحی شده عرض کرد نه فرمود اطاعت تو نیز مانند اطاعت پیغمبر لازم است عرض کرد نه.

امام علیه السلام بطرف من توجه نموده فرمود یونس این مرد قبل از

مناظره بر ضرر خود صحبت میکند. فرمود اگر باستدلال وارد بودی با او مناظره میکردی عرض کردم افسوس. گفتم آقامن شنیده‌ام از کلام و استدلال نهی میکردی میفرمودی وای بر کسانی که تکیه بر کلام دارند. میگویند این درست است و این درست نیست این امکان دارد و این ممکن نیست این را عقل ما می‌پذیرد و این دیگری را نمی‌پذیرد.

فرمود من گفتم وای بر آن اشخاص که گفتار مرا واگذارند و بر کلام تکیه کنند پناه برند بهر چه علاقه دارند، فرمود بیرون برو به بین از متکلمین کسی را مشاهده میکنی بیاور.

از خیمه بیرون شدم حمران بن اعین که در علم کلام مهارتی داشت و محمد بن نعمان احوال را که از متکلمین محسوب میشد با هشام بن سالم و قیس ماصر را دیدم که نفر اخیر بعقیده من از همه آنها در علم کلام بیشتر مهارت داشت و از زین العابدین علیه السلام آموخته بود آنها را بخیمه امام آوردم.

خیمه امام در کنار کوه در راه مسجد الحرام قرار داشت هنوز چند روز بایام حج مانده بود همینکه مجلس آراسته گردید و این دانشمندان که شاگردان امام محسوب میشدند در حضور امام نشستند ناگاه امام صادق سر از خیمه بیرون آورد شتر سواری را مشاهده کرد که باینطرف می‌آید قال هشام ورب الكعبه فرمود بخدای کعبه قسم هشام می‌آید این سخن را طوری بیان فرمود که نشانه کمال خوشحالی و سرور آنجناب بود. ما خیال کردیم منظورش آن هشامی است که از فرزندان عقیل بود و بسیار امام را دوست میداشت.



ناگاه متوجه شدیم که هشام بن حکم است وارد شد جوانی بود که هنوز موی صورتش بر نیامده بود از همه ما کوچکتر بود همینکه وارد خیمه گردید امام برایش جائی گشاده فرمود: ناصر نا بقلبه ویده ولسانه کمک کنند ما بادت و دل و زبان.

آنگاه بعمران فرمود با این مردشامی مناظره کن عمران مناظره نمود بر او پیروز شد سپس محمد بن نعمان طاقی با او بحث کرد او نیز پیروز شد در این هنگام بهشام بن سالم فرمود مناظره کن او نیز بحث کرد تا یکدیگر را شناختند و هیچکدام بر دیگری پیروز نشدند بقیس ماصر اجازه مناظره داد او هم مناظره کرد از استدلال قیس امام علیه السلام تبسم میفرمود و مردشامی خوار و زبون گردیده بود.

آنگاه بشامی فرمود با این پسرک صحبت کن رو بهشام بن حکم کرد شامی گفت بسیار خوب بهشام گفت در باره امامت این شخص از من سؤال کن. هشام باینجهت که مرد شامی از روی تحقیر اشاره بامام کرد و بامسخره در باره امامت حضرت صادق سخن گفت: سخت عصبانی شد بطوریکه چهره اش بر افروخت باو گفت بگو به بینم خداوند بهتر صلاح مردم را میداند یا مردم صلاح خود را بهتر میداند.

مردشامی جوابداد خداوند. گفت در اینصورت در مورد ادیان مردم خداوند چه صلاح دیده. گفت برای آنها تکلیف معین کرد. و حجت و راهنما در مورد تکلیف تعیین فرمود و عذر و بهانه آنها را از میان برداشته. هشام پرسید آن دلیل و راهنما کیست.

شامی گفت پیغمبر است هشام گفت بعد از پیغمبر چه کسی تعیین کرده؟ جوابداد کتاب خدا و سنت پیغمبر. هشام پرسید آیا

امروز کتاب و سنت میتواند رفع اختلاف از ما بنماید و اشکالات ما را مرتفع سازد. شامی در جواب گفت آری.

هشام اعتراض کرد پس چه را بایکدیگر اختلاف داریم تو از شام باینجا آمده‌ای بواسطه اختلاف عقیده‌ای که داری با ما مناظره کنی و عقیده داری که نظر و رای من راه دین است باینکه اعتراف میکنی و میدانی دو نظر مختلف نمیتواند با یکدیگر موافق و مساوی باشد. مرد شامی ساکت شده چیزی نگفت و در فکر فرو رفت. امام فرمود چرا صحبت نمیکنی در جواب عرض کرد اگر بگویم ما با هم اختلاف نداریم ستیزه جوئی نموده‌ام و اگر بگویم کتاب و سنت رفع اختلاف از مامی کند بیهوده گفته‌ام زیرا کتاب و سنت دارای احتمالات مختلف هستند و از آنها بطور قطع يك نظر استفاده نمیشود اگر بگویم باهم اختلاف داریم و هر کدام مدعی هستیم که حق با ما است در این صورت کتاب و سنت نیز نتوانسته اختلاف ما را برطرف نماید ولی من همین سؤال را از او میکنم او بمن جواب بدهد حضرت صادق فرمود او را خردمند خواهی یافت.

شامی همان سؤال هشام را تکرار کرد. هشام نیز جواب داد خداوند بهتر صلاح مردم را میداند پرسید آیا کسی را تعیین نموده که رفع اختلاف از میان مردم نماید و تکلیف ایشان را روشن کند جواب داد آری پرسید آن شخص کیست.

هشام گفت در ابتدای شریعت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ولی بعد از او دیگری است شامی گفت بعد از پیغمبر کیست که جانشین او در رفع اختلافات باشد. هشام پرسید در همین زمان ما یا قبل از این شامی گفت منظور من

همین الان است .

جوابداد از این آقا پیرس و هر مشکلی داری باو مراجعه کن  
اشاره بحضرت صادق علیه السلام نموده گفت او کسی است که هر گونه اختلافی  
را حل میکند و پناه تمام احتیاجات است اخبار آسمان را بوراثت از  
آباء خود بمامیرساند .

شامی گفت از کجا معلوم که آنچه تو میگوئی صحیح باشد .  
هشام گفت هر اشکالی داری سؤال کن . شامی اعتراف نمود که دیگر  
بهبانهای برای من نگذاشتی من باید سؤال کنم .

امام علیه السلام فرمود من زحمت سؤال کردن را از تو بر میدارم از  
تمام جزئیات مسافرتت بتو خبر میدهم . تو فلان روز حرکت کردی  
و از فلان راه آمدی و با این اشخاص بر خورد کردی و فلانیها با تو  
مصادف شدند . هر چه امام علیه السلام توضیح میداد شامی میگفت صحیح  
میفرمائید همینطور است . در این موقع فریادزد بخدا هم اکنون اسلام  
آوردم .

امام فرمود حالا ایمان آوردی پیش از این مسلمان بودی زیرا  
بوسیله اسلام مراسم ازدواج و زناشوئی و قوانین ارث در مورد اشخاص  
اجرا میشود ولی ایمان سبب نجات آخرت و بهشت برین خواهد شد  
شامی تصدیق نموده گفت اشهدان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و انك  
وصی الاوصیاء گواهی بوحدانیت خدا و پیامبری خاتم انبیاء و امامت  
حضرت صادق علیه السلام باضافه امامت ائمه پیشین داد (۱) .



چنانچه ملاحظه فرمودید هشام بن حکم وقتی احتیاج بامام و حجت خدا را ثابت میکند آنگاه برای معرفی امام و اثبات امامت حضرت صادق علیه السلام چاره‌ای جز اعجاز نمی‌بیند از اینجهت میگوید این شخص که پناه تمام مردم در مسائل مختلف و گرفتاریهای متفاوت است امام است. اینک برای آزمایش هرچه مایلی از او پیرس امام صادق هم با اعجاز از مسافرت او چون کسی که با او بوده خبر داد.

هیچ وسیله‌ای برای معرفی حجت خدا بالاتر از اعجاز متصور نیست اگر راهنمایان مذهبی و حجج الهی مؤید با اعجاز نباشند با سایر مدعیان گزاف گو فرقی نخواهند داشت و تشخیص بین ائمه حق و مدعیان دغاباز امکان ندارد. از اینجهت ولی عصر حجة بن الحسن عجل الله فرجه خود نیز در توقیعی که صادر فرموده لزوم اعجاز را از شرایط حتمی امام میداند.

احمد بن اسحاق گفت جعفر بن علی (معروف بجعفر کذاب) نامه‌ای بمن نوشت و خود را بعنوان امام و جانشین حضرت عسکری معرفی نمود. در آن نامه قید کرد که من از حلال و حرام دین اطلاع کافی دارم.

من عین آن نامه را بضمیمه نامه‌ای برای ولی عصر فرستادم. آن مولی در جواب نوشت نامه‌ی تو رسید و از آن نامه‌ایکه بضمیمه فرستاده بودی اطلاع یافتم با آنکه در نامه ضمیمه اشتباهات زیادی بود که تو خود اگر با اندیشه مطالعه میکردی به بعضی از اشتباهات آن پی میبردی.

خداوند حق و حقیقت را با دلیل اثبات و آشکار خواهد کرد و

بالاخره باطل و بیهوده را از میان بر مبدارد، نویسنده نامه هیچ مزیت و مقامی که موجب اطاعت از او و امامتش گردد بر تو و سایرین ندارد.

خداوند مردم را بیهوده‌رها نکرده، برای آنها گوش و چشم و دل و عقل آفریده پیغمبرانی را که مبعوث میفرماید و آنها را حاکم بر دین خود قرار میدهد که امر و نهی نمایند بر آنها کتاب نازل میکند و ملائکه را بر آنها فرو میفرستد و با دلائل بسیار آشکار و نشانه‌های عالی که جای شك و تردید نیست ایشان را تأیید میکند.

بر یکی آتش را سرد و سلامت قرار میدهد و او را دوست خود معرفی میکند بادیگری سخن میگوید و عصایش را ازدها میکند آن دیگری مرده را زنده مینماید با اجازه خداوند و از بیماری برص و کوری شفا میدهد یکی زبان حیوانات را میآموزد و از هر چیز باو نشانه‌ای میدهد سپس محمد مصطفی را بر انگیخت سبب بخشایش جهانیان و او را خاتم پیغمبران قرارداد. نبوت او را با دلائلی بسیار آشکار و معجزات بسیار اثبات نموده پس از درگذشت او پسر عمویش علی بن ابیطالب جانشین او بود. پس از آن مولی یکی پس از دیگری از فرزندان او بجانشینی او گماشته شدند.

برای اینکه فرق گذارد بین آنها و خویشاوندان بسیار نزدیکشان از قبیل برادرها و پسر عموها که امام شناخته شود و اشتباهی پیش نیاید و کسی نتواند ادعای مقام آنها را نماید ائمه دین را پاک از گناه و هرگونه عیبی قرار داد و از پلیدی و لغزش منزّه گردانید و آنها را

خزینه علم و نگهبان دانش و حافظ اسرار خود قرارداد و با معجزات ایشان را تأیید کرد.

اگر چنین نمی کرد آنها با مردم مساوی بودند و هر کس می توانست ادعای مقام ایشان را بنماید در این صورت حق از باطل تمیز داده نمیشد. دانا از نادان شناخته نمیگردید. نویسنده نامه برای تو ادعائی باطل نموده و دروغ بر خدا بسته نمیدانم بچه چیز میخواهد اثبات ادعای خود را نماید آیا باطلاعات دینی بخدا قسم حلال را از حرام تشخیص نمیدهد و صحیح را از غلط تمیز نمیدهد و یا بدانش با اینکه فرق بین محکم و متشابه نمیکندارد و حدود و اوقات نماز را نمیداند یا او باورع و پرهیزگاری خود مینازد. با اینکه خدا گواه است که چهل شبانه روز نماز خود را ترك کرد بخيال جستجوی سحر. ممکن است شما هم شنیده باشید.

هنوز جامهای شراب و آثار شرب خمرش آشکار بر در و دیوار خانه اش آویخته است یا اینکه به آیه برای اثبات مقام خود استدلال میکند آن آیه را بیاورد و یا دلیل دارد اقامه کند و یا معجزه ای مینماید اظهار کند تا آخر فرمایش امام (۱).

توجه فرمودید که جز اعجاز و عصمت راه دیگری برای اثبات نبوت یا امامت متصور نیست بهمین جهت مدعیان دغلباز و راهزنان اعتقاد اول انکار معجزه را مینمایند و معجزات انبیارا با تاویل های بسیار ناپسند و ناباب توجیه مینمایند تا بتوانند خود را در عداد پیشوایان مذهبی قالب زنند.



از همین جهت مخصوصاً در باره ولی عصر علیه السلام بطوریکه در امتیازات ایشان نقل شده دارای تمام معجزات انبیاء و ائمه میباشند

ما من معجزة من معجزات الانبياء و الاوصياء الا ويظهره الله تبارك و تعالی مثلها علی ید قائمنا لتمام الحجة علی الاعداء.

هر معجزه ای که در انبیاء و اوصیاء پیغمبران است خداوند بزرگ مانند آن را در اختیار حضرت مهدی قرار داده تا حجت بردشمنان تمام شود (۱).

## بخش دوم

### ولادت حضرت مهدی والقباب آنجناب

آخرین وصی خاتم الانبیاء و نکهبان شریعت اسلام حجة بن الحسن امام زمان عجل الله فرجه در سال ۲۵۵ هجری یا نهم شعبان از مادر ارجمندش نرجس خاتون متولد گردید (۱)

شیخ صدوق در کمال الدین مینویسد: موسی پسر محمد بن قاسم ابن حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرد حکیمه خاتون دختر حضرت جواد گفت امام حسن عسکری علیه السلام از پی من فرستاد خدمت ایشان رسیدم فرمود امشب افطار را در خانه ما باش زیرا شب نیمه شعبان است خداوند امشب حجت خود را آشکار خواهد نمود که او ولی پروردگار است در زمین.

پرسیدم مادرش کیست. فرمود نرجس خاتون عرض کردم من اثر حمل در او مشاهده نمیکنم فرمود آنچه گفتم بوقوع خواهد پیوست. حکیمه میگوید من پیش نرجس رفتم و سلام کرده نشستم، پیش آمد تا کفش مرا از پایم بیرون آورد. گفت بانوی من حال شما چطور است شب بخیر.

(۱) روایت کافی و ارشاد مفید و دروس شهید اول و فصول المهمة و وفیات الاعیان ابن خلکان و شیخ بهائی در توضیح المقاصد و اعلام السوری طبرسی و همچنین ابن صباح مالکی از اهل سنت و صاحب روضة الصفا ۱۵ شعبان ۲۵۵ را تعیین نموده اند.

گفتم تو بانوی من و بانوی خانواده ماهستی . گفت هرگز من کجا و این مقام این چه فرمایشی است که میفرمائید . گفتم دخترم خداوند بزرگ در همین امشب ترا مادر فرزندی قرار خواهد داد که سرور جهان است با خجالت نشست .

همینکه از نماز شام فارغ شدم افطار نموده برای استراحت بخوابگاه خود رفتم و خوابیدم در نیمه شب برای انجام نماز شب آماده شده بنماز مشغول شدم نماز را تمام کردم هنوز نرجس خاتون خوابیده بود و اثری از زایمان در او دیده نمیشد برای تعقیب نماز نشستم . سپس بخواب رفتم ناگه از خواب بیدار شدم نرجس خاتون را در خواب دیدم .

در این موقع از جای حرکت نمود و بنماز ایستاد و سوسه‌ای در دل من پیدا شد ، در این فکر شدم که چه شد جریان ولادت نرجس و فرمایشی که امام فرمود : ناگاه صدای امام حسن عسکری از جاییکه نشسته بود بلند شد : عمه جان عجله نکن نزدیک است .

حکیمه خاتون گفت مشغول خواندن سوره الم سجده و بس شدم در همین بین که مشغول تلاوت آن آیات بودم نرجس خاتون بانا راحتی از خواب بیدار شد . با شتاب بجانب او رفتم و نام خدا را بر او خواندم . پرسیدم احساس چیزی میکنی . در جواب گفت آری عمه جان . گفتم خود دار باش و دل خود را محکم بگیر این همان جریانی است که اول شب برایت گفتم . سپس هر دو بخواب رفتیم . ناگاه از صدای نوزاد عزیز بیدار شدم ، دیدم او متولد شده مشاهده کردم سر بسجده نهاده دستها و زانوان و انگشت پاها و پیشانی خود را بر زمین گذاشته او را در بر گرفتم



پاك و پا كيزه بود .

صدای امام حسن عسکری بلند شد . عمه جان فرزندم را بیاور . نوزاد را خدمت امام بردم . آنجناب دست زیر رانها و پشت او گذاشت و پاهای او را روی سینهی خود نهاد زبان در دهان او گردانید ، دست بر چشم و گوش و بندها و مفاصل او کشید فرمود عزیز فرزندم سخن بگو! نوزاد زبان گشوده گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً رسول الله ﷺ سپس درود بر امیر المؤمنین و بقیه ائمه تا پدر بزرگوار خود فرستاد دیگر سخن نگفت . امام حسن عسکری فرمود عمه جان او را بر پیش مادرش تا بر مادر خود سلام کند باز بیاور پیش من .

نوزاد را پیش مادرش بردم بمادر خود سلام داد او را بر گردانیده در خدمت امام گذاشتم . امام حسن علیه السلام فرمود عمه جان روز هفتم باز پیش ما بیا . صبحگاه که آمدم خدمت امام حسن عسکری تا سلام بدهم . همینکه پرده را بر داشتم تاجمال نوزاد عزیز را به بینم او را نیافتم . عرض کردم مولای من چه شد عزیز فرزند شما . فرمود عمه جان او را سپردم بکسی که مادر موسی فرزندش را با سپرد .

حکیمه گفت روز هفتم خدمت امام حسن آمده سلام کردم و نشستم فرمود بیاور فرزندم را پیش من آن مولود مسعود را در پارچه ای قرار دادم و خدمت امام حسن آوردم همان کارهائی که در شب ولادت نسبت باو انجام داده بود تکرار کرد و زبان در دهانش گردانید مثل اینکه باو شیر یا غسل میدهد باز فرمود پسر من سخن بگو .

زبان باز نموده گفت اشهد ان لا اله الا الله و درود بر پیغمبر و

امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام فرستاد تا پدر بزرگوار خود سپس این آیه را تلاوت نمود.

و نرید ان تمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم  
 ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان  
 و جنودها منهم ما كانوا یحذرون (۱)

موسی راوی حدیث گفت از عقبه خادم جریان را سؤال کردم.  
 گفت حکیمه درست گفته ؟

### مولودیه ولی عصر (ع)

غضب آلوده مهی دوش در آمد ز درم  
 زد بجان از نگه تند در آندم شرم  
 ز آتش قهر و غضب سوخت زپا تا ب سرم  
 آنچنان جلوه نمود آن مه نو در نظرم  
 که ز کف رفت دل و طاقت و صبر و آرام  
 مات و مبهوت شدم بر رخ آن ماه تمام  
 زلف پر چینش بر کردن و دلها زنجیر  
 چشم میگونش بگرفته ز ابرو شمشیر  
 مژگانش زده بر سینه مهجوران تیر  
 لب جان بخشش بهتر زمی و شکر و شیر

(۱) میخواستیم منت گزاریم بر کسانی که زبون و ضعیف شمرده شده اند در

زمین و آنها را پیشوا و وارث زمین قرار دهیم از برای ایشان قدرتی در زمین  
 فراهم آوریم فرعون و هامان و سپاهیان نشان دهیم چیزی را که باعث  
 هراس آنها شود.

ازدمش زنده و جاوید هزاران عیسی  
ز آتش رویش سرگشته و حیران موسی

گفتمش ای که بر اورنگ جلال شاهسی

شاه با حشمت و با فرو جلال و جاهسی

بر سر جمله آفاق تو ظل الهی

این چنین نور درخشنده کدامین ماهی

پاسخم گفت نه بینی که چهر خشانم من

بهرتر از جمله ماهان مه شعبانم من

شین من شاهد شیرینی شعر شعرا است

عین من باعث علم علما و عقلا است

بهاء من رونق بزم عرفا و ادبا است

الف قامت من سر و گلستان صفا است

نون من نور بینشد همه کون و مکان

زین سبب نام شریفم شده ماه شعبان

نشیدی تو بشعبان که خداوند و دود

در رحمت بر رخ خلق ز الطاف گشود

عید نوروز حسین راست در این مه مولود

سید سجاد در این ماه پیامد بوجود

متولد شده این ماه ز فیض دائم

حجة بن الحسن مهدی امام قائم

آنکه از تیغ کجش راست شدی رایت دین

و آنکه از نور رخس رشک بر دعرش برین

و آنکه جبر یاش از فخر بود عبد کمین

منتظر مهدی موعود بود حامی دین

گر محمد بود از امر خدا ختم رسل

او بود ختم امامان و بوده‌ادی کل

صفتش همچو صفی و نفسش چون عیسی

حشمتش همچو سلیمان و کفشش چون موسی

عارضش یوسف و طاعاتش همچون یحیی

انبیارا همه او مظهر هم قهر خدا

بر رسل گر نبی الله مقدم آمد

ذات او ما حصل آدم و خاتم آمد

### نرجس خاتون

در غیبت شیخ طوسی از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان

ابوایوب انصاری و یکی از شیعیان و ارادتمندان امام علی النقی و امام

حسن عسکری علیه السلام بود و در سامرا افتخار همسایگی با آندو امام

را داشت نقل میکند که روزی کافور خادم امام علی النقی نزد من

آمده گفت آقایم ترا میخواهد. خدمت آنجناب رسیدم.

فرمود بشر! تو از فرزندان انصاری محبت و دوستی ما خانواده

بارت در میان شما بوده و شما مورد اطمینان ما هستید. من ترا امتیاز و

شرافت مخصوصی میدهم که باعث برتری تو در میان شیعیان ماشود ترا

بر سرتی مطلع میگردانم و برای خریداری کنیزی مامور میکنم.



در این هنگام نامه‌ای زیبا با خط و زبان رومی نوشت و مهر خود را بر آن زد، کیسه زرردی که محتوی دویست و بیست دینار بود بمن داد و فرمود این پول و نامه را بگیر و بطرف بغداد برو، صبح فلان روز در سر پل بغداد حاضر میشوی همینکه کشتی‌های حامل اسیران و بردگان رسید و کنیزان را مشاهده کردی عده‌ای از نمایندگان سپهداران بنی عباس را می‌بینی که میخواهند کنیز خریداری کنند چند نفری هم از جوانان عرب خواهند بود.

در این موقع از عمر بن یزید برده فروش جستجو کن او را که پیدا نمودی دقت کن کنیزی را برای فروش عرضه میدارد که دارای این خصوصیات است از آن جمله دو جامه حریر پوشیده ولی هر يك از خریداران که میخواهند دست باو بزنند یا او را به بینند امتناع می‌ورزد از پشت پرده بزبان رومی ناله او را میشنوی.

برومی میگوید پرده حجاب مرا دریدند، یکی از خریداران میگوید من بیسصد اشرفی این کنیز را میخرم بسیار کنیز باعفتی است عفت او مرا مشتاقش نموده بازبان عربی باو میگوید اگر تو بصورت سلیمان بن داود و قدرت او در آئی هرگز بتو تمایل ندارم بیهوده مال خود را صرف نکن.

برده فروش میگوید پس چه باید کرد. من ناچارم ترا بفروشم. کنیز خواهد گفت عجله نکن من باید بخریداری تن دردم که دلم باو تمایل داشته باشد و اطمینان نسبت باو پیدا کنم که باوفا و امانت دار است، در این موقع پیش عمر بن یزید برده فروش میروی، باو میگوئی من نامه‌ای بزبان و خط رومی که یکی از اشراف عرب نوشته

و در آن وفا و شرافت و سخاوت خود را ذکر نموده آورده‌ام این نامه را بآن کنیز بده اگر با و تمایل پیدا کرد من از طرف او برای خریداری کنیز وکالت دارم.

بشر بن سلیمان گفت تمام آنچه مولایم امام علی النقی فرموده بود بانجام رسانیدم همینکه کنیز بنامه امام نگاه کرد با صدای بلند شروع بگریه نمود، دو بعمربن یزید پرده فروش نموده گفت مرا صاحب همین نامه بفروش قسمهای شدید و غلیظی خورد که اگر بآن شخص نفروشد خود را خواهد کشت، من در قیمت کنیز با او شروع بگفتگوی بسیار کردم تا بالاخره بهمان مقداری که مولایم بمن داده بود راضی شد پول را به پرده فروش دادم و کنیز را از او گرفتم.

کنیز از این جریان شاد و خندان شد با او رفتم بهمان اطاقیکه در بغداد اجاره نموده بودم، ولی اودمی آسوده نبود پیوسته نامه امام را می‌بوسید و بر چشم می‌گذاشت و بر روی صورت خود میکشید باشکفت تمام از او پرسیدم نامه‌ای را میبوسی که صاحبش را نمیشناسی.

گفت تو عاجز از درک مقام اولاد پیغمبری اینک گوش فرادار و دل بمن سپار تا برایت بازگو کنم، نام من ملیکه دختر یسوعا پسر قیصر پادشاه روم هستم. مادرم از فرزندان حواریین و نسب او بشمعون وصی عیسی میرسد داستان عجیبی دارم.

پدر بزرگم قیصر روم خواست مرا در سن سیزده سالگی بازدواج پسر برادرش در آورد مجلسی باشکوه ترتیب داد، از اولاد حواریین و کشیش‌ها و رهبانان سیصد نفر دعوت کرد و ششصد نفر از اشراف و بزرگان و چهار هزار نفر دیگر از امراء و سر لشکران و سپهبدان

و افسران و رؤسای قبایل نیز دعوت نمود .

تختی جواهر آگین آراسته با تمام زیبایی دارای چهل پله ترتیب داد همینکه پسر برادرش بالای تخت برآمد و صلیبها را برافراشتند و کشیشها بپا خاستند و انجیلها را گشودند تا کهان صلیبها از بالا بزیر افتاد و پایه‌های تخت درهم شکست پسر عمویم در حال بیهوشی بر زمین افتاد .

رنك از چهره‌ی کشیشها پرید ، لرزه بر اندام آنها افتاد رئیس آنها به پدر بزرگم گفت شاه ما را از این عمل نحس که گواه بر نابودی دین مسیح است معاف دار پدر بزرگم بسیار ناراحت شد این جریان را بفال بد گرفت .

دستور داد پایه‌های تخت را درست و صلیبها را بلند نمایند و برادر آن جوان بدبخت را بیاورند تا مرا باز دو واج او در آورند و نحوست این جوان بوسیله برادرش بر طرف گردد . دستور او اجرا شد ولی همینکه بر تخت قرار گرفت باز آنچه در مورد برادرش واقع شد نسبت با و نیز مکرر گردید مردم پراکنده شدند ، پدر بزرگم با اندوه تمام از مجلس بیرون گردید و بجز مسرا رفت ، پرده‌ها آویخته شد .

در همان شب من در خواب دیدم عیسی مسیح و شمعون با عده‌ای از حواریین در قصر پدر بزرگم جمع شده‌اند در آنجا منبری از نور که سربفلك کشیده بود نهاده‌اند در همان محلی که پدر بزرگم تخت مرا قرار داده بود در این موقع حضرت محمد ﷺ با داماد و وصیش با عده‌ای از انبیا وارد شدند : مسیح پیش رفت و او را در بغل گرفت .

حضرت محمد فرمود آمده‌ام از وصی تو شمعون دخترش ملیکه را

خواستگاری کنم برای این پسرم با دست اشاره با امام حسن عسکری نمود  
 پسر نویسنده‌ی همین نامه، عیسی نگاهی بشمعون نموده گفت شرافت  
 و عظمت بر درخانه‌ی تو روی آورده این خویشاوندی را غنیمت شمار  
 و نژاد خود را اتصال بده به نژاد محمد صلی الله علیه و آله شمعون گفت افتخار میکنم.  
 شمعون بر همان منبر رفت حضرت محمد از او خواستگاری کرد  
 مرا باز دواج فرزندش در آورد و عیسی و فرزندان محمد و حواریین گواه  
 شدند. از خواب که بیدار شدم ترسیدم این خواب را بیدرو جدم بگویم  
 مبادا مرا بکشند، لاجرم در دل پنهان داشتم اما چنان شیفته محبت امام  
 حسن عسکری شدم که دیگر از غذا خوردن و خوابیدن بازمانده بودم.  
 لاغر اندام و ضعیف شدم و مبتلا به بیماری شدید گردیدم. در تمام  
 مملکت روم هر چه طبیب بود برایم حاضر کردند تمام آنها از معالجه  
 من عاجز شدند جدم مایوس گردید وقتی از بهبودی من ناامید شد  
 روزی گفت عزیزم نور چشمم! آیا دیگر خواسته و آرزویی در دنیا داری  
 تا آن را بر آورم.

گفتم پدر بزرگ! من از زندگی ناامید شده‌ام و دیگر چاره‌ای  
 برای خود تصور نمیکنم اگر اجازه دهی اسیران مسلمان که در زندان  
 شما در شکنجه هستند بند از آنها بکشایند و با آنها کمک کنی  
 و آزادشان نمائی شاید حضرت مسیح و مادرش مرا شفا دهند.

پدر بزرگم این کار را کرد من کمی تظاهر به بهبودی کردم  
 مختصر غذائی میخوردم خیلی خوشحال شد، پس از آن شروع کرد  
 با احترام و گرامی داشتن اسیران.



پس از چهارده شب باز در خواب دیدم بانوی بزرگوار فاطمه زهرا  
 بیدن من آمد مریم دختر عمران و هزار حوری بهشتی بهمراه آنها  
 بودند مریم بمن گفت این خانم بزرگترین بانوی جهان مادر شوهر  
 تو است . من دست بدامن آن بانو انداختم و شروع بگریه و زاری  
 کردم از اینکه شوهرم هیچ بسراغ من نمی آید .

فاطمه زهرا فرمود پسرم ابو محمد بیدن تو نخواهد آمد در صورتیکه  
 تو مشرک و در مذهب نصرانیان باشی اینک خواهرم مریم از کیش تو  
 بیزار است اگر مایلی رضایت خدا و حضرت مسیح و مریم و شوهرت  
 ابو محمد را بجوئی بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله .

این کلمات را که بر زبان جاری کردم مرا بسینه چسباند خوشحال  
 شدم فرمود حالا انتظار داشته باش که ابو محمد بیدارتو خواهد آمد، من  
 از خواب بیدار شدم پیوسته آرزوی دیدار او را داشتم .

در شب بعد بیدار من آمد مثل اینکه باو گفتم بمن ستم روا داشتی  
 بعد از اینکه مرا بآتش مهر و علاقه خود مبتلا نمودی، فرمود تاخیر  
 در دیدارتو فقط بواسطه این بود که تو مشرک بودی اکنون که مسلمان  
 شده ای هر شب بیدن تو خواهم آمد تا خداوند فاصله را در عالم ظاهر  
 از بین من و تو بردارد. از آن تاریخ دیگر ملاقات ما بهیچوجه قطع نشد.  
 بشر بن سلیمان میگوید پرسیدم چگونه در میان اسیران قرار  
 گرفتی؟ گفت در یکی از شبها ابو محمد «امام حسن عسکری علیه السلام» بمن  
 گفت در فلان روز پدر بزرگت سپاهی برای جنگ با مسلمانان خواهد  
 فرستاد تو باید بصورت کنیزان و خدمتکاران در آئی و با آنها از فلان  
 راه بلشکر به پیوندی .

اینکار را کردم با سپاه مسلمانان که رو برو شدیم بالاخره کار بجائی رسید که مشاهده میکنی هیچکس جز تو تا کنون نفهمیده من دختر پادشاه روم هستم ترا نیز خود مطلع کردم، پیرمردی که من در سهم غنیمت نصیب او شدم از اسم من پرسید انکار نمودم و گفتم نرجس است گفت نام کنیزان است گفتم تعجب میکنم که تو رومی هستی ولی با زبان عربی صحبت میکنی.

در پاسخ گفت: از شدت علاقه ای که جدم بمن داشت مرا به آموختن آداب و امید داشت از آن جمله زنی را هر صبح و شام مأمور کرده بود که زبان عربی را با رومی میدانست تا مرا با آداب آشنا سازد از کثرت رفت و آمد او و تمرین زیادی که کردم بزبان عربی مسلط گردیدم. وقتی وارد سامرا شدیم و خدمت امام علی النقی رسیدیم باو فرمود چگونه مشاهده کردی عزت اسلام و خواری نصرانیت و شرافت محمد و خاندانش را عرض کرد چیزی را که خود بهتر از من میدانید چگونه شرح دهم.

فرمود میخواهم ده هزار دینار یا مژده مسرت انگیزی بتو بدهم کدامیک را انتخاب میکنی؟

عرض کرد مژده فرزندی بمن دهید فرمود ترا مژده بفرزندی میدهم که شرق و غرب عالم را مالک شود و جهان را از عدل و داد پر گرداند بعد از آنکه پرازستم شده باشد.

پرسید این فرزند از کدام شوهر خواهد بود، فرمود از همان کس که پیغمبر اسلام در فلان شب و فلان ماه و فلان سال رومی تو را

برای او خوستگاری نمود در آن شب عیسی بن مریم و وصی او ترا بچه شخصی/ تزویج کردند؟

گفت بفرزند دلبند شما، فرمود او را می شناسی عرض کرد از شبی که بدست حضرت فاطمه زهرا اسلام آوردم شبی نیست که او بدیدن من نیاید.

در این موقع امام علیه السلام بکافور خادم خود فرمود: خواهرم حکیمه را بگو نزد من بیاید چون آن بانوی محترمه آمد فرمود خواهر این زن همان است که گفته بودم، حکیمه خاتون آن بانورا مدتی در آغوش گرفت و از دیدارش شادمان گردید آنگاه امام علی النقی فرمود خواهر او را بخانه خود ببر و فرائض دینی و اعمال مستحب را باو بیاموز که او همسر فرزندی حسن و مادر قائم آل محمد است (۱)

مسهودی در مروج الذهب مینویسد در سال ۲۳۵ هجری از طرف متوکل عباسی امام هادی از مدینه بسامره آورده شد، ولادت حضرت عسکری در سال ۲۳۲ در مدینه اتفاق افتاد از همان زمانها چنانچه در تواریخ اسلامی و خارجی مینویسند جنگهایی میان سپاه اسلام و روم شرقی (بیزانس) که ترکیه فعلی باشد و روم غربی (ایتالیا) و تصرفات آن بوقوع پیوسته از آن جمله بطوریکه در کامل ابن اثیر و دیگر منابع نوشته اند در سالهای ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳ هجری جنگهایی میان قوای اسلام و روم شرقی در گرفته و در خلال آنها سیران طرفین مبادله شده است.

در تاریخ (العرب والروم) ص ۲۵۵ تألیف فازیلیف رومی ترجمه

دکتر محمد عبدالهادی شعیر مینویسد در سال ۲۴۷ هجری جنگهایی بین مسلمین و رومیان در گرفت و غنائم بسیاری بچنگ مسلمانان افتاد و هم در سال ۲۴۸ بلکاجور سردار مسلمین با رومیان جنگید و طی آن بسیاری از اشراف روم اسیر شدند در همین کتاب در جنگ عموریه که معتصم عباسی بروم حمله برد و بعد از ویران کردن آن شهر که در عظمت از قسطنطنیه کم نداشت عده‌ای از روحانیون و شاهزادگان رومی اسیر شدند (۱)

اگر مادر حضرت حجت در سال ۲۴۸ خود را جزء اسیران قرار داده آن سال مصادف با ۱۳ سالگی توقف حضرت هادی در سامرا و ۱۶ سالگی امام حسن عسکری بوده پروفیسور هانری کر بن استاد دانشگاه تهران در کتابچه‌ایکه بفرانسوی بنام «امام منتظر» نوشته و با مطالعات خود در تاریخ و فلسفه اسلام و شیعه مطالب ارجداری راجع بحضرت ولی عصر در آن رساله آورده است و قسمتی از آن در چند شماره روزنامه آذربایجان سال ۱۳۳۸ و شماره اول سال ششم مجله دانشکده ادبیات چاپ و منتشر شده است مینویسد .

هنگامیکه امام حسن عسکری در عنفوان شباب بود و رشد و کمال سنی مینمود ، يك شاهزاده خانم از اهالی یزاس موسوم به نرگس و یا نرجس خاتون را در عالم رؤیا دید ، این بانوی معظم در عالم خواب از جانب حضرت فاطمه زهرا یعنی مادر ائمه اطهار ، بدین اسلام تشرف یافت و این کیش را پذیرفت یعنی مذهبی را قبول کرد که روزی بین عموم افراد درجهانی نوین و در زیر فلکسی نوین صلح و صفا بر قرار



خواهد نمود .

نرجس خاتون در عالم رؤیا امام جوان را زیارت مینماید تا نامزدی را که قسمت و نصیب او شده بود بشناسد، در اینموقع حضرت مسیح دختر خود را بذریه حضرت محمد میدهد آنکاه در اعماق وجود این دوهمسر جوان وحی والهام ربانی انجام میپذیرد، برای وصال و اتصال ایندوهمسر چند سالی بیشتر وقت لازم نبود پس از آن نرجس خاتون برای پیوستگی با نامزد خود یعنی بامامی که در رؤیا دیده بود به طیب خاطر رضا داد جزء اسیران به بازرگانیکه با کشتی بجانب یزانس آمده بفروش برسد .

از این وصلت مسعود فرزندی قدم بمرصه وجود نهاد فرزندی اسرارآمیز که انواع مخالفین او و مخالفین سنتی او و مورخین عیبجو حتی وجود او را نیز منکر میکردیدند .

همین فرزند امام دوازدهم است و سیمائیکه هیئت دوازده امام و چهارده معصوم را کامل مینماید اوقائم است که وجود غائب او نیز حکومت های عالم را دچار اضطراب ساخته است هنگامیکه پدر جوانش جهان را بدرود گفت وی پنج یا شش سال داشت و در این هنگام مسئولیت های خطیری را بر عهده گرفت و برای ایفای وظائف قطعی با معرفت و وجدانیکه فقط فرشتگان و ملائک خفی در ورای حجاب وجود کودک خردسال قادر باجرای آنند به مجاهدت پرداخت و سپس در پس پرده غیب نهان گشت تا خود را از چنگ مخالفین ابدی خلاصی بنشد و قدم در عالم و اوضاع و احوالی اسرار آمیز نهاد .

خواهد نمود .

نرجس خاتون در عالم رؤیا امام جوان را زیارت مینماید تا نامزدی را که قسمت و نصیب او شده بود بشناسد ، در اینموقع حضرت مسیح دختر خود را بذریه حضرت محمد میدهد آنگاه در اعماق وجود این دوهمسر جوان وحی والهام ربانی انجام میپذیرد ، برای وصال اتصال ایندوهمسر چند سالی بیشتر وقت لازم نبود پس از آن نرجس خاتون برای پیوستگی با نامزد خود یعنی بامامی که در رؤیا دیده بود به طیب خاطر رضا داد جزء اسیران به بازرگانیکه با کشتی بجانب بیزانس آمده بفروش برسد .

از این وصلت مسعود فرزندی قدم بمرصه وجود نهاد فرزندی اسرارآمیز که انواع مخالفین او و مخالفین سنی او و مورخین عیبجو حتی وجود او را نیز منکر میگردیدند .

همین فرزند امام دوازدهم است و سیمائیکه هیئت دوازده امام و چهارده معصوم را کامل مینماید اوقائم است که وجود غائب او نیز حکومت های عالم را دچار اضطراب ساخته است هنگامیکه پدر جوانش جهان را بدرود گفت وی پنج یا شش سال داشت و در این هنگام مسئولیت های خطیری را بر عهده گرفت و برای ایفای وظائف قطعی با معرفت و وجدانیکه فقط فرشتگان و ملائک خفی در ورای حجاب وجود کودکی خردسال قادر باجرای آنند به مجاهدت پرداخت و سپس در پس پرده غیب نهان گشت تا خود را از چنگ مخالفین ابدی خلاصی بخشد و قدم در عالم و اوضاع و احوالی اسرار آمیز نهاد .

## لقب‌ها و کنیه‌های ولی عصر علیه‌السلام

علامه مجلسی در بحار از کشف‌الغمه اربلی نقل میکند که نام مبارک امام علیه‌السلام م، ح، م، د. و کنیه شریفش ابوالقاسم است نام مادرش صقیل یا صیقل و حکیمه و نرجس و سوسن نیز نامیده شده است (۱) علامه نوری در کتاب نجم الثاقب برای حضرت ولی عصر بیش از صد و هشتاد لقب ذکر میکند که بیشتر آنها از القابی است که ائمه طاهرین یا پیغمبر اکرم اختصاص بولی عصر عجل‌الله فرجه داده‌اند در اینجا بذکر چند لقب از القاب آن جناب اختصار مینمائیم.

مهدی - یکی از القاب مشهور امام زمان روحی فداه مهدی است، ایشان را از این جهت که در زیر لقل میشود مهدی نامیده اند؛ جابر گفت مردی خدمت حضرت باقر آمد من خدمت ایشان بودم عرض کرد این پانصد درهم را بگیرد زکات است بحضرتش برسانید حضرت باقر فرمود تو خودت بمصرف برسان بهمسایگان و یتیمان و بیچارگان از برادران مسلمات بده این وضع در زمانی است که قائم ما قیام نماید او بین مردم بالسویه تقسیم مینماید و میان عادل و فاجر

(۱) اختلاف در نام مادر شریفش از جهت مخفی ماندن شخص او بوده

تا فرد معین و مشخصی تعیین نگردد ثانیاً از روایتی که در نجم الثاقب نقل میشود چنین استفاده میگردد که عمداً نامهای مختلفی برای مادر آنجناب گذاشته بودند از محمد بن علی بن حمزه بن حسین پرسیدند راجع بنام مادر صاحب الامر گفت مادرش ملیکه بوده که او را بعضی از روزها سوسن و در بعضی از ایام ریحانه میگفتند و صیقل و نرجس نیز از نامهای آن بانو بود منتخب الاثر

بعدالت رفتار میکند هر که از او اطاعت کند خدا را اطاعت نموده و هر که با او مخالفت نماید با خدا مخالفت کرده او را از این جهت مهدی نامیده‌اند که راهنمایی میکند بچیزیکه مخفی است .

تورات و سایر کتاب‌های آسمانی را از غاریکه در انطاکیه است خارج خواهد نمود و در میان هر ملتی با کتاب خودشان قضاوت خواهد نمود با اهل تورات بوسیله تورات و با انجیلیان با انجیل و با زبوریان با زبور و با اهل قرآن بوسیله قرآن تمام ثروت دنیا از هفته و آشکار نزد او جمع میشود فریاد میزند بیائید بگیریید آنچه را که بواسطه آن خویشاوندی را قطع میکردید و خونریزی مینمودید و هر تکب کارهای زشت میشدید آنقدر میبخشد که تا آنوقت کسی نبخشیده (۱)

قائم - از ابو حمزه ثمالی نقل شده: گفت بحضرت باقر علیه السلام عرض کردم مگر همه‌ی شما قائم نیستید و قیام بحق نمینمائید فرمود چرا، عرض کردم پس بچه جهت حضرت مهدی را قائم نامیده‌اند .

فرمود چون جدم حسین علیه السلام شهید شد ملائکه با ناله و افغان بی‌وردگار شکایت کردند که خداوند آیا صرف نظر میکنی از کسیکه برگزیده فرزند پیغمبر را شهید کرده، بملائکه خطاب شد ناراحت نباشید قسم بعزت و جلالم انتقام خواهم گرفت گرچه پس از مدتها باشد آنگاه بملائکه نشان داد امامانی را که از فرزندان حسین بودند، ملائکه شادمان شدند در بین آنها یکی ایستاده نماز میخواند. فقال الله عزوجل بذلك القائم انتقم منهم . خداوند خطاب کرد باین



شخص ایستاده (قائم) انتقام خواهم گرفت ،

منصور - یکی از لقبهای شریف امام زمان منصور است امام علیه السلام در ذیل آیه شریفه **ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً** هر که او را از روی ستمگری بکشند اختیار انتقام را بصاحب خون داده ایم فرمود مظلومی که در این آیه است حضرت حسین علیه السلام است و منصور حضرت مهدی است همانطوریکه احمد و محمد و محمود نیز نامیده شده مانند عیسی که او را مسیح گفته اند (۱) ابا صالح - یکی از کنیه های آنجناب است که در میان اعراب بادیه نشین شهرت دارد و در نوسل ها و گرفتاریها آنجناب را باین نام میخوانند و نتیجه میگیرند. کنیه دیگرش ابوالقاسم است (۲).

دیگر از لقبهای آنجناب خلف و خلف صالح و خلیفه الله و حجة الله، صاحب العصر، صاحب الدار، غریم، بهمنی طلبکار و بدهکار هر دو آمده ولی در اینجا منظور معنی اول است. این لقب و بعضی دیگر از القاب آنجناب را از روی تقیه میگفتند تا مخالفین متوجه نشوند منظور از ذکر این القاب چه شخصی است.

## بردن نام اصلی امام

بعقیده بیشتر از دانشمندان شیعه بردن نام اصلی امام در مجالس و معاقل حرام است. تا زمانی که از پس پرده غیب در آید و ظهور فرماید. علامه نوری در **نجم الثاقب** از سید نعمه الله جزائری نقل میکند

(۱) ج ۱۳ بحار ص ۷.

(۲) **نجم الثاقب** ص ۲۳.

که حرمت نام بردن را اکثر دانشمندان شیعه معتقدند فقط سه نفر از علماء قائل بجواز نام بردن شده‌اند از آن جمله یکی خواجه نصیرالدین طوسی و دیگری علی بن عیسی اربلی صاحب کشف الغمه است .

در زمان شیخ بهاء الدین عاملی و میر داماد بر سر این مسئله اختلاف پدید آمد بطوریکه میر داماد رساله‌ای بنام شرعة التسمیه نوشت و در آن ادعا کرده که نام بردن آن امام جایز نیست (۱) .

ابو هاشم جعفری گفت از امام علی النقی شنیدم فرمود جانشین من پسر من حسن است چگونه خواهد بود حال شما در زمان جانشین او پرسیدم از چه جهت فدایت شویم .

**فقال لانکم لاترون شخصه و لا یحل لکم ذکره باسمه**  
 فرمود زیرا او را نمی بینید و جایز نیست نامش را بپسید . عرض کردم میتوانیم از او یاد کنیم فرمود میگوئید حجت آل عه صلوات الله علیهم . در کافی نقل میشود که از خود امام عصر علیه السلام پرسیدند راجع باسم و مکان آن حضرت فرمود اگر اسم را بدانند افشا میکنند و اگر بمکان من اطلاع یابند مخالفین را راهنمایی بآن مکان خواهند نمود (۲) .

دیگر از جهاتی که نباید نام ولی عصر را افشا نمود این است ؛ کسانی که خود را هم نام باولی عصر می بینند ممکن است فریفته مقام شوند یا بجهت کسب ثروت دام بر سر راه مردم بگسترانند و دعوی مهدویت نمایند چنانچه در بخش آخر این کتاب ملاحظه خواهید نمود

(۱) نجم الثاقب ص ۳۶ .

(۲) بحار ج ۱۳ ص ۸ .

که چه بسیار اشخاص ادعای این مقام را نمودند و سرانجام با خواری تمام رسوا گردیدند .

یزید بن حازم گفت من از کوفه بقصد مدینه خارج شدم پس از ورود بمدینه خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم . فرمود آیا کسی با تو هم سفر بود؟ عرض کردم آری یکی از معتزلیان (۱) بامن همسفر بود سؤال کرد چه صحبت میکرد .

عرض کردم او عقیده داشت که محمد بن عبدالله بن حسن ممکن است قائم آل محمد باشد دلیلش این بود که او هم نام پیغمبر است اسم پدرش نیز با نام پدر پیغمبر یکی است فرمود اگر اسم دلیل بر قائم بودن میشود اکنون در میان فرزندان حسین علیه السلام محمد بن عبدالله بن علی نیز همین امتیاز را دارد .

گفت او در جواب این سخن بمن پاسخ داد که محمد بن عبدالله بن علی مادرش کنیز بود ولی محمد بن عبدالله بن حسن مادرش زنی آزاد است . امام صادق علیه السلام فرمود چه جواب باو دادی . گفتم من جوابی نداشتم باو بدهم .

قال لو تعلمون انه ابن سته یعنی القائم فرمود اگر این مطلب را میدانستی که او وقتی بامامت میرسد شش ساله است (۲) (با ایندو نفر تطبیق نمیکرد) .

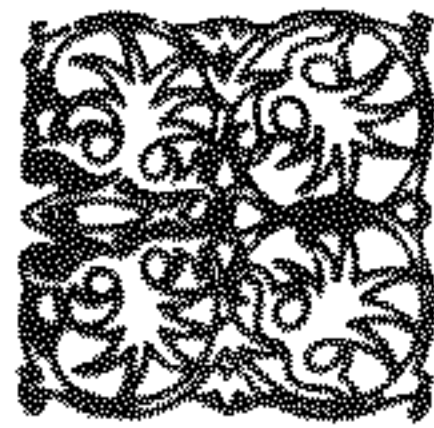
همه هست آرزویم که به بینم از تو روئی

چه زیان ترا که منهم برسیم با آرزوئی

(۱) معتزلیان گروهی از اهل سنت هستند

(۲) بحار ج ۱۳ ص ۱۰

همه موسم تفرج بچمن روند و صحرا  
 تو قدم بچشم من نه بنشین کنار جوئی  
 بکسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم  
 همه جا و نزد هر کس ز تو هست گفتگوئی  
 چه شود که از ترحمدمی‌ای سحاب رحمت  
 من خشک لب هم آخر ز تو تر کنم گلوئی  
 بره تو بسکه نالم زغم تو بسکه مویم  
 شده‌ام ز ناله نائی شده‌ام ز مویه موئی





## بخش سوم

### تصریح پیغمبر و آله گرام بامامت ولی عصر (ع)

در مورد تصریح بامامت صاحب الزمان و اینکه او دوازدهمین جانشین پیغمبر اکرم و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است باندازه‌ای روایت از اهل سنت و شیعه نقل شده که از حد تواتر نیز گذشته و جای هیچگونه تردید و شکی نیست در این بخش از این جهت که خوانندگان عزیز توجه نمایند که دانشمندان اهل سنت درباره حضرت مهدی کتابها نوشته و عده‌ی بیشماری از آنها در این باره مخصوصاً تصریح نموده‌اند که فرزند امام حسن عسکری است .

بطور اجمال نظریه این دانشمندان را نقل مینمائیم و بتعدادی از کتابهاییکه درباره آن مولی نوشته شده اشاره خواهیم نمود در هر قسمت سعی خواهیم کرد ابتدا چند روایت از طریق نویسندگان اهل سنت نقل نموده سپس چند روایت از طریق شیعه البته در نقل روایات کمال اختصار را در نظر داشته‌ایم که کتاب ملال انگیز نباشد .

### نظر دانشمندان اهل سنت در باره مهدی (ع)

ابن حجر در صواعق محرقه ص ۹۹ مینویسد : اخبار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره خروج مهدی و اینکه او از اهل بیت پیغمبر است بعد تواتر و استفاضه رسیده (۱) .

(۱) خبر متواتر خبری است که آنقدر نقل شده باشد که قطع بضمون آن حاصل شود .



شیلنجی در نورالابصار ص ۲۳۱ مینویسد اخبار از پیغمبر اکرم درباره مهدی و اینکه او از اهل بیت است و زمین را پراز عدل و داد میکند بحدتواتر رسیده است. زینی دحلان مفتی مذهب شافعیه در جزء دوم از فتوحات اسلامیه ص ۳۲۲ مینویسد: روایاتی که درباره ظهور مهدی رسیده بسیار زیاد و متواتر است که بعضی از آنها صحیح و بعضی حسن (۱) و بعضی ضعیف است قسمت ضعیف بیشتر است ولی کثرت این روایات و روایاتش باعث تقویت این روایات شده بطوریکه یقین و قطع را ایجاد میکنند.

در همان صفحه مینویسد علامه محمد بن رسول برزنجی در آخر کتاب خود بنام اشرط الساعه مینویسد: اخباریکه در باره مهدی رسیده متواتر است و این قطعی است که او از اولاد فاطمه علیها السلام و زمین را پراز عدل و داد خواهد کرد اما معین کردن تاریخ برای ظهورش صحیح نیست زیرا این رازی است که جز خدا کسی نمیداند و از شارع مقدس تاریخ ظهور او تعیین نشده (۱)

سویدی در سبائك الذهب ص ۷۸ مینویسد اتفاق دانشمندان بر این است که در آخر الزمان حضرت مهدی قیام خواهد کرد و زمین را پراز عدل و داد خواهد نمود روایات درباره آن جناب و ظهورش بسیار زیاد است.

ابن خلدون در مقدمه خود ص ۳۶۷ مینویسد: مشهور بین تمام دانشمندان اسلام اینست که بالاخره در آخر الزمان مردی از اهل بیت

(۱) نقل از منتخب الاثر ص ۴

پیغمبر ظهور خواهد کرد که دین را تقویت کند و عدالت را در جهان بگستراند و تمام مسلمانان از او پیروی خواهند کرد. و بر تمام جهان اسلام استیلا خواهد یافت نام او مهدی است.

شیخ منصور ناصف در کتاب غایة المأمول ج ۵ ص ۳۶۲ مینویسد:  
 باب هفتم درباره خلیفه مهدی رضی الله عنه، شهرت یافته بین دانشمندان گذشته و حاضرین اینکه در آخر الزمان قطعاً مردی از اهل بیت پیغمبر ظهور خواهد کرد که بر ممالک اسلامی استیلا خواهد یافت، و مسلمانان از او پیروی میکنند و عدالت میورزد و دین را کمک خواهد کرد.  
 پس از ظهور او دجال پیدا خواهد شد و عیسی از آسمان فرود میآید دجال را میکشد و یا کمک بمهدی خواهد کرد در کشتن دجال.  
 روایات حضرت مهدی را تعداد بسیار زیادی از بهترین صحابه نقل کرده اند و بزرگان محدثین ذکر نموده اند از قبیل ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و طبرانی و ابی یعلی و بزار و امام احمد و حاکم و ملا علی متقی در کتاب برهان در علامات مهدی آخر الزمان فتوای چهار نفر از دانشمندان چهار مذهب اهل سنت را درباره حضرت مهدی نقل میکند آن چهار نفر عبارتند از ابن حجر شافعی مؤلف قول مختصر و ابوالسرور احمد بن ضیاء حنفی و محمد بن محمد مالکی و یحیی بن محمد حنبلی.  
 این چهار نفر فتوی بواقعیّت ظهور حضرت مهدی / و اینکه روایات صحیحی در مورد او و صفات و ظهورش رسیده و گرفتاریها که قبل از ظهورش بوقوع خواهد پیوست از قبیل خروج سفیانی و فرود رفتن

زمین نقل میکند (۱) .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۵۳۵ مینویسد تمام مسلمانان اتفاق کرده اند بر اینکه دنیا و تکلیف پایان نخواهد یافت مگر اینکه حضرت مهدی ظهور نماید .

دانشمندان اهل سنت درباره حضرت صاحب الزمان روحی فداء کتابهای مستقلی نوشته اند که بچند کتاب آن اشاره میکنم .

حافظ ابی نعیم اصفهانی کتاب صفة المهدی و مناقب المهدی .  
گنجی شافعی کتاب بیان در اخبار صاحب الزمان ملاعلی متقی کتاب برهان درعلامات مهدی آخر الزمان عباد بن یعقوب رواجینی کتاب اخبار المهدی ، سیوطی کتاب عرف الوردی فی اخبار المهدی . ابن حجر عسقلانی کتاب مختصر در علامات مهدی منتظر . شیخ جمال الدین یوسف بن یحیی دمشقی کتاب عقد الدرر فی اخبار الامام المنتظر مهدی آل الرسول تالیف علی بن سلطان عده روی حنفی ، فوائد الفکر فی ظهور مهدی المنتظر تالیف شیخ مرعی . الشرب الوردی فی مذهب المهدی تالیف ملاعلی القاری العالم الشهیر .

فوائد فوائد الفکر فی الامام المهدی المنتظر تالیف المقدسی ، الرد علی من حکم وقضی ان المهدی جاء ومضى تالیف ملاعلی قاری متوفی ۱۰۱۴ کتاب المهدی تالیف ابی داود این کتاب از کتب سنن ابی داود است و مکرر طبع شده ارشاد المهدی فی نقل بعض الاحادیث والاثار الواردة فی شأن المهدی تالیف محمدعلی حسین البکری المدنی (۲) .

(۱) نقل از منتخب الاثر در پاورقی ص ۶ و ۷ و ۸

(۲) نقل از المهدی سید صدرالدین و نوید امن وامان در کتاب اخیر

۳۲ کتاب درباره حضرت مهدی از نوشته های اهل سنت نام برده .

اکنون که شمه از نظر دانشمندان اهل سنت و کتابهایی که درباره صاحب الامر نوشته‌اند ذکر کردیم خوانندگان عزیز توجه خواهند نمود که انتظار ظهور ولی عصر اختصاص بشیعه ندارد اینک قسمتی از آیات که تاویل بظهور حضرت حجت شده ذکر می‌کنیم،

### آیات قرآن که تفسیر بظهور حضرت مهدی شده

در نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۹۹ علی (علیه السلام) میفرماید «لتعطفن الدنيا علينا بعد شماسها عطف الضروس علی ولدها» دنیا پس از این بیزاری که نسبت بما دارد روی بما خواهد آورد چون شتریکه به بچه‌اش کمال علاقه را دارد و نمیگذارد شیرش را کسی بدوشد.

پس از این بیان، مولی این آیه را تلاوت نمود «و نرید أن نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین» (۱). ابن ابی الحدید شارح معتزلی مذهب در ج ۳ ص ۳۳۶ در شرح این قسمت خطبه مینویسد: عقیده ما اینست که علی (علیه السلام) در این فرمایش خود بشارت بامامی میدهد که مالک تمام زمین خواهد شد و سلطنت او تمام جهان را فرا میگیرد (۲).

(۱) میخواستیم منت گذاریم بر کسانی که ضعیف شمرده شده‌اند در زمین

آنها را پیشوا قرار دهیم آنها را وارث زمین گردانیم.

(۲) المهدی سید صدرالدین ص ۱۱.



صاحب نور الأبصار در ص ۲۲۸ مینویسد در تفسیر قرآن از سعید بن جبیر در تفسیر این آیه « لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون » .

نقل شده که منظور زمان مهدی است که از فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها است .

ینابیع الموده ص ۴۴۳ از جابر بن عبدالله انصاری است در خبر مفصلی که مردی یهودی خدمت پیغمبر میرسد و سئوالهایی مینماید و در آخر ایمان میآورد از جمله چند سؤال راجع بجانشینان آنحضرت مینماید .

پیغمبر ﷺ میفرماید دوازده نفر هستند اسمهای آنها را یکی پس از دیگری می برد تا میرسد بامام حسن عسکری علیه السلام آنگاه میفرماید « ابنه محمد یدعی بالمهدی والقائم والحجة فیغیب ثم ینخرج فاذا خرج یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً طوبی للصابرين فی غیبتہ طوبی للمقیمین علی محبتہ اولئک الذین وصفهم الله فی کتابه وقال هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و قال اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون .

پس از امام حسن عسکری فرزندش محمد که مشهور بمهدی وقائم و حجت است پیشوا خواهد بود او غائب خواهد شد سپس ظهور میکند آنگاه که ظهور نماید دنیا را پر از عدل و داد خواهد نمود همانطوریکه پر از ظلم و جور شده خوشا بحال کسانی که در زمان غیبت او صبر میکنند خوشا بحال کسانی که در محبت او پایدار باشند



ایشان کسانی هستند که خداوند در قرآن آنها را با این آیه توصیف نموده «هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب» قرآن هدایت میکند پرهیزگاران را کسانی که ایمان به غیب دارند یعنی امامت ولی عصر و در آیه دیگر فرموده «اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون» اینها پیروان حزب خدایند حزب خداوند پیروز خواهند بود (۱).

صاحب ینایع الموده ص ۴۴۸ از فرائد السمطین از حضرت رضا علیه السلام نقل میکند که امام علی بن موسی الرضا فرمود مهدی چهارمین فرزند من است هر گاه ظهور نماید «اشرقت الارض بنور ربها» زمین بتور پروردگارش درخشان خواهد شد تا آنجا که میفرماید او کسی است که در میان آسمان و زمین فریادی بلند میشود که تمام اهل زمین میشوند.

«الا ان حجة الله قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فان الحق فیه و معه» آگاه باشید که حجت خدا در کنار خانه خدا قیام نموده از او پیروی کنید که حق در پیروی از اوست و او با حق است همین تفسیر آیه شریفه است. ان نشأ نزل علیهم آیه من السماء فظلت اعناقهم لها خاضعین (۲) تا کنون آیاتی که از قرآن در باره ولی عصر ذکر کردیم از کتب اهل سنت بود اینک چند آیه دیگر که در تفسیر شیعه با بجناب اختصاص یافته ذکر میشود.

در ذیل آیه شریفه «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون» نوشتیم در زبور بعد از کتابهای دیگر

(۱) المهدی ص ۱۲

(۲) اگر بخواهیم علامتی از آسمان بآنها نشان بدهیم که سر اطاعت فرود

خواهند آورد.

که قبلاً نوشته بودیم مراد تورات است ممکن است زبور بمعنی کتاب باشد و مراد از ذکر لوح محفوظ است نوشتیم که زمین را به بندگان صالح خود واگذار میکنیم.

مراد از بندگان صالح که وارث زمین خواهند بود حضرت قائم و پیروان ایشان است.

در تفسیر آیه شریفه «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یكشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض» آیا چه کسی جواب مضطر و بیچاره را میدهد و از او گرفتاری را برطرف میکند و شما را جانشینان زمین قرار میدهد.

امام صادق علیه السلام فرمود این آیه درباره حضرت قائم است هو والله المضطر اذا صلی فی المقام رکعتین و دعا الله فاجابه و یكشف السوء و یجعله خلیفة فی الارض» فرمود بخدا قسم او مضطر است وقتی که بین رکن و مقام ابراهیم دو رکعت نماز میخواند دعا میکند خدا دعایش را مستجاب مینماید و رفع گرفتاری از او میکند و او را جانشین در زمین قرار میدهد.

از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام میپرسند منظور از این آیه چیست «قل ارا یتیم ان اصبح ماءؤکم غوراً فمن یتیکم بماء معین (۱)». فرمود آئمه ابواب خدایند منظور از آب خوشگوار این است که چه کس میتواند علم امام را برای شما بیاورد در تفسیر امام حسن عسکری

(۱) بگو اگر آب گوارای شما خشک شود چه کس برای شما آب خوشگوار خواهد آورد.

است که اگر امام شما غایب شد چه کس میتواند امامی چون او  
بیاورد .

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی  
الدین کله ولو کره المشرکون

فرمود این آیه در باره قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است از امامی است که خداوند  
اورا بر تمام ادیان پیروز خواهد کرد دنیا را پر از عدل و داد میکند  
همانطوریکه پر از ظلم و جور شده .

وعدان الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی  
الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم  
الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امناً یعبدوننی  
لایشرکون بی شیئاً (۱)

فرمود این آیه در باره مهدی علیه السلام است .

## پیغمبر اکرم ص با امامت ولی عصر تصریح میکند

در صحیح ابی داود ج ۴ ص ۸۷ از عبدالله نقل میکند که  
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اگر از دنیا بیش از یک روز باقی نماند  
خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا یکی از فرزندان من را بر

---

(۱) خداوند وعده داده بکسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند  
آنها را خلیفه زمین قرار میدهد همانطوریکه پیش از آنها گروهی دیگر را خلیفه  
قرار داده است و آنها را بر دینی که برایشان خواسته است پیروز خواهد کرد  
و ترس آنها را با امن و آسودگی مبدل مینماید تا خدا را پرستند و برای او شریکی  
قائل نشوند .

انگیزد در زمین حکومت کند.

در ینابیع المودة ص ۴۴۰ از موفق بن احمد اخطب خطباء خوارزم نقل میکند که عبدالرحمن بن ابی یعلی از پدرش نقل کرد: در جنگ خیبر پیغمبر اکرم پرچم را در اختیار علی رضی الله عنه گذاشت و خداوند بدست او فتح را نصیب مسلمانان کرد سپس در غدیر خم اعلام نمود که علی ولی هر مردوزن مومن است دباله حدیث را در فضیلت علی و امام حسن و امام حسین میکشاند تا آنکه میگوید جبرئیل بمن خبر داد که بخانواده ام پس از من ستم خواهند کرد و این ستم باقی میماند تا قائم ما قیام کند و پیروز شود و امت مسلمان بر محبت آنها اتفاق نمایند در این هنگام مخالف آنها کم است هر کس از ایشان بیزار باشد خوار است ستایشگر آنها زیاد میشود.

این پیش آمد هنگامی است که وضع شهرها تغییر کند و مردم ناتوان شوند و مایوس از خروج گردند در چنین موقعی مهدی قائم ظهور خواهد کرد، خداوند بوسیله او حق را آشکار میکند و باطل را از بین می برد تا اینکه فرمود شمارا بفرج بشارت میدهم وعده خداوند خلاف ندارد و قضای او قابل برگشت نیست او حکیم و خبیر است (۱).

در کمال الدین صدوق از پیغمبر اکرم نقل میکند که فرمود سوگند بآن کسیکه مرا به پیغمبری برانگیخت غایب خواهد شد قائم از فرزندان من این قراری است که خداوند بامن گذاشته بجائی خواهد رسید که بیشتر از مردم میگویند دیگر بآن عهد نیازی نیست عده ای



در ولادت او شک خواهند کرد. هر کس زمان او را درک کرد چنگ بدین  
اوزند مبادا بشیطان اجازه دهد که او را بگمراهی کشاند و از دین  
خارج نماید. شیطان آدم و حوا را از بهشت خارج کرد خداوند شیطان  
را دوست مردمان بی ایمان قرار داده است (۱).

چنانچه تذکر دادیم در مورد نصوص پیشوایان مذهب راجع  
بولی عصر عَلَيْهِ السَّلَام از این جهت که کتاب برای خوانندگان کسالت آور  
نباشد در هر قسمت بچند روایت بیشتر اشاره نمی کنیم. کسانی که  
بخواهند اطلاع بیشتری داشته باشند بکتابهایی که مفصلتر است از قبیل  
بحار الانوار جلد سیزدهم و منتخب الاثر و نجم الثاقب مراجعه نمایند.

### امیرالمؤمنین تصریح میکند

در کتاب ینایع الموده ص ۴۶ از کتاب درالنظیم نقل میکند  
که از جمله فرمایشات امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که اشاره بمهدی منتظر و  
قائم آل محمد است این جمله است :

« يظهر صاحب الراية المحمدية و الدولة الاحمدية القائم  
بالسيف و المال الصادق في المقال يمهد الارض و يحيى السنة

(۱) بحار ج ۱۳ ص ۱۶ در بحار الانوار ج ۱۳ ص ۱۹ مینویسد

حافظ ابی نعیم که از دانشمندان اهل سنت است چهل حدیث از پیغمبر درباره  
حضرت مهدی نقل کرده و آن چهل حدیث را نقل نموده که بجهت اختصار  
صرف نظر کردیم.



## و الفرض .

ظهور خواهد کرد پرچمدار محمدی و صاحب سلطنت احمدی قیام کنند باشمیر راستگو در گفتار، زمین را مهد و آسایش قرار میدهد و دستورات مذهب را زنده میکند .

در ینابیع الموده ص ۴۶۷ مینویسد شخصی از اصحاب کشف و شهود از امیر المؤمنین نقل کرد که فرمود : خداوند گروهی را خواهد آورد که آنها را دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند سلطنت پیدا خواهد کرد کسی که در بین آنها غریب است و او همان مهدی است سرخ رو مویهایش سرخی متمایل است زمین را بسادگی پر از عدل و داد میکند . در کودکی از مادر پدر خود جدا میشود و در محل پرورش خود عزیز است .

با امان مالک تمام بلاد مسلمین میشود روزگار برایش مصفا خواهد شد پیر و جوان سخن او را گوش میدهند و اطاعتش میکنند زمین را پر از داد میکند همانطوریکه پر از ستم شده (۱) .

کمال الدین از امیر المؤمنین نقل میکند که آنجناب بامام حسین علیه السلام فرمود نهمین فرزند تو قائم بحق است و انتشار دهنده دین و عدالت گستر جهان است حضرت حسین علیه السلام سؤال کرد این جریان واقع خواهد شد ؟

فرمود آری قسم پیرورد گاریکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به نبوت برگزید و او را از میان تمام خلایق انتخاب کرد ولی بعد از غیبت طولانی و سرگردانی زیاد ثابت نخواهند ماند در دین مگر مخلصین که دارای

(۱) این دو روایت از ص ۱۸ و ۱۹ المهدی نقل شده .

روح یقین هستند و خداوند پیمان از آنها بولایت ما گرفته ایمان در قلب آنها ثابت و آنها را بروح خود تایید فرموده (۱).

اصبغ بن نباته میگوید خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم دیدم فکر میکند و با چیزی بزمین میزند. عرض کردم آقا چه شده در فکر هستی و با چوب بزمین میزنی علاقه بزمین پیدا کرده‌ای.

فرمود نه بخدا سوگند يك روز علاقه بزمین و دنیا پیدا نکرده‌ام ولی فکر میکنم در باره مولودی که از پشت من بوجود می‌آید و یازدهمین فرزند من است او مهدی است که زمین را پر از عدل و داد میکند چنانچه پر از ظلم و ستم شده. برایش غیبت و حیرتی است گروهی در زمان او گمراه و گروهی هدایت خواهند یافت عرض کردم آیا چنین چیزی پیش خواهد آمد.

فرمود آری همانطوریکه او آفریده شد اتفاق خواهد افتاد تو از این جریان چه خبر داری؟ کسانی که در زمان اویند بهترین افراد این امت هستند که با بهترین فرد این عترت هم زمانند عرض کردم پس از آن چه اتفاق می‌افتد فرمود سپس آنچه خداوند بخواهد انجام میدهد زیرا خداوند اراده‌ها و منظور و عواقبی را در نظر دارد.

علامه مجلسی در بحار الانوار بترتیب از پیغمبر اکرم تا امام حسن عسکری علیه السلام روایاتی را که در مورد ولی عصر رسیده هر قسمت را در باب جداگانه‌ای نقل نموده ما از این روش فقط در مورد حضرت رسول و امیرالمؤمنین علیه السلام اقتباس نمودیم ولی پس از این

ترتیب دیگری را که در کتاب های دیگر از قبیل المهدی و منتخب الاثر بکار برده شده پیش میگیریم زیرا برای خوانندگان نتیجه مطلوب تری خواهد داشت کسانی که بخواهند از هر امام بخصوص روایتی در این مورد بیابند به جلد سیزدهم بحار مراجعه خواهند نمود.

### اسامی ائمه دوازده گانه

در کتاب ینابیع الموده ص ۴۴۰ از فرائد السمطین نقل میکند از ابن عباس که مردی یهودی بنام نعل خدمت پیغمبر آمده عرض کرد یا محمد من چند سؤال دارم اگر جواب آنها را دادی مسلمان میشوم فرمود پیرس عرض کرد صفائی ربك خدايت را برایم توصیف کنی .

فرمود خداوند را نمیتوان توصیف کرد مگر بهمان صفتی که او خود راستوده چگونه میتوان او را که عقل و اندیشه و دیدگان از درکش عاجز است توصیف نمود . بزرگتر است از توصیف ستایشگران با اینکه نزدیک است دور است و در حال دوری نزدیک است کیفیت را او بوجود آورده و مکان را او آفریده .

پس نمیتوان گفت کجا است یا چگونه است او احد و صمد است همانطوریکه خویشتن را ستوده ولی دیگران نمیتوانند او را بستانند نمی زاید و نه زائیده شده هیچ شبیه و نظیر ندارد عرض کرد راست گفتمی اینك بگو بینم اینكه واحد است و شبیه ندارد چگونه بی نظیر است در صورتیکه انسان نیز واحد است .

فرمود خدا عزیز یکتای واقعی است که نه مرکب است و نه دارای اجزاء ولی انسان واحد است که در معنی مرکب است از روح و

بدن . گفت راست گفتی اینك بگو به بینم وصی شما کیست هر پیغمبری  
وصی دارد موسی بن عمران یوشع بن نون را وصی خود قرار داد .  
فرمود وصی و جانشین من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو  
نوادهام حسن و حسین هستند پس از آنها نه نفر از فرزندان حسین یکی  
پس از دیگری امام خواهند بود عرض کرد آنها را برایم نام ببر . فرمود  
پس از در گذشت حسین فرزندش علی و بعد از او فرزندش محمد پس از  
در گذشت محمد فرزندش جعفر بعد از جعفر پسرش موسی بعد از او فرزندش  
علی پس از علی فرزندش محمد بعد از در گذشت محمد پسرش علی بعد از  
در گذشت علی پسرش حسن پس از در گذشت حسن «فابنه الحجة محمد المهدي  
فهو ولاء اثنا عشر» فرزندش حجت بنام محمد مهدی خواهد بود اینها دوازده امامند  
گفت علی و حسن و حسین چگونه از دنیا میروند . فرمود علی  
را با ضربتی که بر فرقش میزنند و حسن را با سم میکشند و حسین را  
شهید میکنند . پرسید مکان آنها در بهشت کجا است فرمود در درجه  
من در این هنگام نعل گفت گواهی میدهم بیکتائی خدا و رسالت شما  
و اینکه آنها وصی و جانشین شما هستند این مطالب را در کتابهای  
انبیاء پیشین یافته ام و آنچه از حضرت موسی در این باره بما رسیده  
اینست که در آخر الزمان پیامبری بنام احمد و محمد خواهد آمد که  
آخرین پیغمبر است پس از او پیامبری نخواهد بود . جانشینان او دوازده  
نفرند که اولی آنها پسر عمو و داماد اوست دوم و سوم دو برادر از  
فرزندان وصی اویند امت پیغمبر جانشین اول او را با شمشیر و دومی  
را با زهر و سومی را با گروهی از پیروانش با شمشیر و تشنگی در بلاد



غربت میکشند، چون بره‌ای او را سر میبرند و بر کشتن صبر میکنند  
 بواسطه بلندی مقام خود و خانواده و فرزندان و بواسطه بیرون کردن  
 دوستان و پیروان خود از آتش جهنم. نه نفر دیگر از جانشینان او از  
 فرزندان سومی هستند عدد این پیشوایان معادل است با تعداد اسباط  
 بنی اسرائیل.

پیغمبر از او پرسید اسباط را میشناسی عرض کرد آری اولی آنها  
 لاوی پسر برخیا است او همان کس از بنی اسرائیل است که پنهان شد سپس  
 برگشت پیش آنها بوسیله او خداوند شریعت موسی را بعد از فراموشی  
 آشکار نمود هم او با قریسطیا پادشاه جنگ کرد و او را کشت. پیغمبر  
 فرمود آنچه در بنی اسرائیل بوده در امت من نیز بوقوع خواهد پیوست  
 کاملاً مطابق آن.

دوازدهمین جانشین من غیبتی خواهد کرد که دیده نشود و بر  
 این امت زمانی خواهد آمد که از اسلام جز اسم و از قرآن جز اثری  
 باقی نمانده، در این هنگام خداوند باو اجازه قیام میدهد اسلام را  
 آشکار میکند، رسوم قرآن را تجدید مینماید خوشا بحال کسانی  
 که آنها را دوست میدارند و از ایشان پیروی میکنند خوش بحال  
 کسی که جنگ بدامن آنها میزند. در این موقع نعتل این اشعار  
 را سرود:

صلى الاله ذوالعلى عليك يا خير البشر

انت النبى المصطفى و الهاشمى المفتخر

بكم هدانا ربنا و فيك نرجو ما امر

و معشر سميتهم ائمة اثنا عشر



جبا هم رب العلی ثم اصطفاهم من کدر  
قد فاز من والاهم وخاب من عادی الزهر  
آخرهم یسقی الظما و هو الامام المنتظر

عترتك الاخيار لی و التابعین ما امر

من کان عنهم معرضاً فسوف یصلاه سقر (۱)

جابر بن یزید جمعی از جابر بن عبدالله انصاری نقل میکند که  
وقتی آیه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر  
منکم» به پیغمبر نازل شد عرض کردم خداوند بیا معرفت خود و پیغمبرش  
را عنایت فرموده اولی الامر کیانند که اطاعت آنها در ردیف اطاعت  
شما قرار گرفته؟

فرمود آنها جانشینان من و پیشوایان اسلامند بعد از من اول  
آنها علی بن ابی طالب سپس حسن بعد حسین پس از او علی بن الحسین  
پس از او محمد پس علی که در تورات معروف به باقر است و تو او را خواهی  
دید وقتی ملاقات کردی سلام مرا باو برسان پس از او فرزندش جعفر  
است که لقب بصادق میباشد سپس موسی پس جعفر بعد از او پسرش  
علی پس از علی پسرش محمد سپس پسر محمد بنام علی پیشوا است بعد از علی  
پسرش حسن و پس از او فرزندش هم نام من که کنیه مرا نیز دارا است  
در زمین حجت خدا است و بقیه الله است بین مردم او پسر حسن است.

(۱) منتخب الاثر ص ۹۹ در مورد عدد ائمه با تصریح باسمهای آنها پنجاه

روایت رسیده بطوریکه ملاحظه میکنید و مخصوصاً این روایت از ینابیع الموده  
و طریق اهل سنت است دیگر جای تردیدی نیست بر اینکه وصی دوازدهم فرزند  
وصی یازدهم است در این صورت دیگر مهدی نوعی صحیح نخواهد بود.

خداوند بدست اوتمام جهان را فتح خواهد کرد او همان کسی است که از شیعیان و دوستانش غیبتی خواهد نمود که بر امامت او ثابت نخواهد ماند مگر کسانی که قلب آنها را خداوند بایمان آزموده .

جابر گفت عرض کردم یا رسول الله آیا شیعیان او میتوانند در غیبت امام از او استفاده کنند . فرمود قسم بآن کسی که مرا به پیغمبری برگزید آنها از نور وجودش و از امامت او چنان استفاده میکنند در غیبتش مانند استفاده بردن از خورشید هنگامی که در پس پرده ابر باشد فرمود جابر ! این از اسرار نهان و دانش پنهان پروردگار است مخفی بدار مگر از کسانی که شایستگی دارند .

روزی جابر بن عبدالله انصاری خدمت علی بن الحسین رسید در بین صحبت ناگه فرزندش حضرت باقر از اندرون داخل اطاق پدر گردید ، بر سرش کیسوئی بود او در آن حال پسر بچه ای بود . همینکه جابر چشمش باو افتاد موی بر اندامش راست گردید و با توجه خاصی باو نگاه کرد . سپس گفت پسر ک پیش بیا همینکه پیش آمد گفت عقب برو برگشت .

جابر گفت بخدا سوگند این پیکر و چهره چون پیکر و چهره پیغمبر است از جای حرکت کرد نزدیک او رفت پرسید اسم شما چیست؟ گفت محمد . پرسید پسر که هستی پاسخ داد علی بن الحسین جابر گفت جانم فدایت باد تو باقري؟ فرمود آری آنچه پیغمبر بتو سفارش نموده بمن بگو .

عرض کرد پیغمبر مرا بشارت داد که باقی خواهم ماند تا شما

را ملاقات کنم فرمود هر گاه او را ملاقات نمودی سلام مرا باو برسان  
اینک من سلام پیغمبر را بشما میرسانم فرمود تا جهان پایدار است  
درود بر پیغمبر باد و بر تو نیز سلام باد که سلام پیغمبر را رساندی .  
پس از این جریان جابر خدمت حضرت باقر میرسید و از دانش  
حضرت استفاده میکرد در روزی حضرت باقر از جابر سؤالی نمود . در پاسخ  
عرض کرد بخدا قسم هرگز خلاف دستور پیغمبر نخواهم کرد زیرا او  
فرموده شما پیشوایان و راهنمایان از خانواده او هستید و داناترین  
مردمید از کوچکی تا بزرگی فرمود بآنها چیزی نیاموزید زیرا از  
شما داناترند .

حضرت باقر فرمود جدم درست فرموده من در باره آنچه از  
تو سؤال کردم خودم واردترم بخدا سوگند مرا خداوند در کودکی  
آگاه بعلوم نموده این از لطف پروردگار بر ما خانواده است (۱) .

انس بن مالک گفت من با اباذر و سلمان و زید بن ثابت و زید  
بن ارقم خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم در همین موقع حسن و حسین علیهما السلام  
وارد شدند پیغمبر آن دو را بوسید . اباذر از جای حرکت کرده خود را  
بر روی دستهای آن دو انداخت و شروع ببوسیدن کرد سپس بجای  
خود باز گشت .

ما پنهانی باو گفتیم . اباذر ! تو پیر مردی از اصحاب پیغمبری  
از جای بلند میشوی میروی پیش دو پسر بچه از بنی هاشم خود را بر روی  
دستهای آنها میاندازی و میبوسی در جواب گفت آری . اگر آنچه

(۱) نقل از منتخب الاثر ص ۱۰۱ وینایع الموده ص ۴۹۴ باختصار

همین روایت نقل شده .

درباره ایندو از پیغمبر شنیده‌ام شما نیز شنیده بودید شما بیشتر از آنچه من انجام دادم میدادید .

پرسیدیم مگر چه شنیده‌ای؟! گفت من شنیدم بعلی بن ابیطالب راجع باو و ایندو میگفت :

يا علي لو ان رجلا صلي وصام حتى يصير كالشن البالي اذا  
مانع صلواته وصومه الا بحبكم والبرائة من اعدائكم يا علي من  
توسل الي الله بحبكم فحق علي الله ان لا يرده خائبا يا علي من  
احبكم و تمسك بكم فقد تمسك بالعروة الوثقى :

علی جان اگر مردی آنقدر روزه بگیرد و نماز بخواند که  
پیکر او چون مشکی خشک گردد نماز و روزه برایش سودی نخواهد  
داشت مگر با دوستی شما و بیزاری از دشمنان شما . علی جان  
هر که توسل بخدای عزیز و بزرگ جوید بامحبت شما سزاوار است  
خداوند او را مایوس بر نگرداند . علی ! هر که شمارا دوست بدارد  
و چنگ بدامن شما بزند چنگ بدست آویزی محکم زده .

اباذر از جای حرکت کرده رفت ما خدمت پیغمبر عرض کردیم  
یا رسول الله اباذر از قول شما چنین و چنان نقل کرد فرمود بخدا  
سوگند راست گفته زمین بر نداشته و آسمان سایه نیافکنده بر سخن  
کوئی که از اباذر راستگوتر باشد . سپس فرمود خداوند من و اهل  
بیت را از يك نور آفریده هفت هزار قبل از آدم سپس بصلب آدم منتقل  
شدیم آنگاه از نهاد او پیوسته در پشت های پاك و رحم های پاکیزه قرار  
گرفتیم .

پرسیدیم شما در کجا و بیچه صورت بودید؟ فرمود ماشبح هائی



از نور بودیم در زیر عرش ، تسبیح و تمجید خدا را مینمودیم . سپس فرمود وقتی مرا بمعراج صعود دادند و رسیدم بسدره المنتهی جبرئیل از من جدا شد . گفتم جبرئیل دوست من ! در چنین موقعی از من جدا میشوی گفت من از این بالاتر نمیروم زیرا پر و بالم میسوزد .  
سعدی در این مورد میگوید :

چنان گرم در نیه قربت براند      که در سدره جبریل از او بازماند  
بدو گفت سالار بیت الحرام      که ای حامل وحی برتر خرام  
بگفت از سر موی بالاپرم      فروغ تجلی بسوزد پرم  
آنگاه قدم در عالمی از نور آنقدر که خدا میخواست نهادم .  
خداوند وحی کرد یا محمد ! من توجهی بزمین نمودم ترا از میان مردم انتخاب کرده پیغمبر قرار دادم . توجه دیگری کردم و از میان آنها علی را برگزیدم او را وصی و وارث علم تو و پیشوای بعد از تو قرار دادم از نهاد شما خارج خواهم کرد فرزندان پاک و ائمه معصومین و خزائن علم خود را .

### «فلولاکم لما خلقت الدنیا و الاخرة»

اگر شما نبودید دنیا و آخرت را نمی آفریدم و نه بهشت و جهنم را . فرمود یا محمد میل داری آنها را به بینی . عرض کردم آری .  
خطاب رسید سر بلند کن . سر بلند نمودم چشم بنورهای علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت افتاد . حجت در بین آنها چنان میدرخشید چون ستاره ای درخشان پرسیدم خدایا اینها کیانند و این کیست ؟ فرمود اینها پیشوایان بعد از تو هستند



که از نژاد تو میباشند، و آن یکی حجتی است که زمین را پس از عدل و داد میکند و عقده دل‌های مؤمنین را شفا می‌بخشد.  
 عرض کردیم پدر و مادرمان فدایت یا رسول الله مطلب عجیبی فرمودید؟ در جواب ما فرمود از این عجیبتتر آن است که گروهی این سخنان مرا می‌شنوند پس از اینکه هدایت مییابند باز بگمراهی سابق خود برمیگردند و مرا در باره خانواده‌ام میآزارند خداوند شفاعت مرا نصیب آنان نگرداند (۱).

در مورد تصریح باسم ائمه اثنی عشر پنجاه حدیث وارد شده و در موارد دیگر از قبیل اینکه ائمه دوازده نفرند ۲۷۱ حدیث رسیده. در این مورد که ائمه بعدد نقباء بنی اسرائیل و اسباط موسی و حواریین هستند چهل حدیث نقل شده.

در این مورد که ائمه دوازده نفرند و اول آنها علی است ۱۳۳ حدیث رسیده.

در این مورد که ائمه ۱۲ نفرند اول آنها علی و آخر ایشان مهدی است ۹۱ حدیث رسیده.

در این مورد که ائمه ۱۲ نفرند و آخر آنها مهدی است ۹۴ حدیث رسیده.

در این مورد که ائمه دوازده نفرند و نه نفر آنها از فرزندان حسین علیه السلام هستند ۱۲۰ حدیث رسیده.

مهدی از اولاد و اهل بیت پیغمبر و از نژاد اوست ۳۸۹ حدیث.

اسم او اسم پیغمبر و کنیه اش کنیه پیغمبر است و شبیه ترین مردم باوست در شمائل و گفتار و افعال ۴۸ حدیث .

مهدی از اولاد علی است ۲۱۴ حدیث .

مهدی از اولاد فاطمه زهرا است ۱۹۲ حدیث .

مهدی از اولاد حسین است ۱۸۵ حدیث (۱) .

چنانچه ملاحظه می کنید درباره ولی عصر احادیث از طریق شیعه و سنی بعد توانر رسیده و جای هیچگونه شک و تردیدی نیست که دوازدهمین جانشین پیغمبر حجة ابن الحسن روحی فداه قیام بحق خواهد نمود و او را دو غیبت است که دومی بسیار طولانی است مخصوصاً تصریح بشخص حضرت مهدی که فرزند امام حسن عسکری است روایات زیادی از خود پیغمبر نقل شده که قبلاً چند روایت را ذکر نمودیم دیگر اعتقاد بمهدی نوعی عقیده ای ناصحیح و بسیار بی جا است . این عقیده از طرف کسانی پیشنهاد شد که میخواستند خود را بجای حضرت مهدی معرفی نمایند و گرنه آنچه درباره حضرت ولی عصر و مشخصات آن مولی نقل شده همه صراحت دارند بر اینکه مهدی پسر امام حسن عسکری و مهدی شخصی است نه نوعی يك فرد فقط در عالم میتواند دوازدهمین جانشین پیغمبر شود و ادپسر امام حسن عسکری است نه يك شخص نامعین از بین اولاد پیغمبر .

از آن جمله روایاتی که دلالت دارد حضرت مهدی پسر امام حسن عسکری است در قسمتهای بعد نیز ذکر خواهد شد در این صورت احتیاج بحدیث ولادت نیز در مورد ولادت آنجناب نداریم زیرا از

پیغمبر اکرم تا امام حسن عسکری فرموده اند یازدهمین جانشین پیغمبر  
فرزندی خواهد داشت که در کوچکی با امامت میرسد و دارای دو غیبت  
است دومی بسیار طولانی است پس خبر ولادت او را از پیغمبر تا  
امام حسن عسکری علیه السلام داده اند نهمین فرزند حسین علیه السلام است .  
در این مورد ۱۴۸ حدیث ذکر شده که سه حدیث از آنها را  
نقل میکنیم .

در کتاب کفایة الاثر از عمار نقل میکند که گفت در یکی از  
جنگها خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم علی علیه السلام پرچمداران سپاه مخالف  
را کشت و آن سپاه را پراکنده نمود . عمرو بن عبدالله حجمی و شیبه  
بن نافع را هلاک کرد به پیغمبر اکرم عرض کردم واقعا علی در راه خدا  
جهاد میکند .

فرمود او از من و من از اویم وارث علم من ویرداخت کنند  
دین و انجام دهندهی تعهدم و جانشین من است اگر او نبود مؤمنین  
پاک بعد از من شناخته نمیشدند . پیکار با او پیکار با من و پیکار با  
من جنگ با خدا است صلح و مسالمت او مسالمت من و مسالمت با من  
مسالمت با خدا است . او پدر دو نوادهی من است پیشوایان بعد از من  
از نژاد اویند خداوند راهنمایان رستگار را از او بوجود میآورد که  
از جمله آنها مهدی این امت است .

عرض کردم پدر و مادرم فدایت مهدی کیست؟ فرمود عمار ا  
خداوند با من قرار گذاشته که از نژاد حسین علیه السلام نه نفر پیشوا  
بوجود خواهد آورد و نهمین فرزند او غیبت خواهد کرد و این آیه

از قرآن دلالت بهمان غیبت دارد .

قل ارايتم ان اصبح ماء کم غوراً فمن ياتيكم بماء معين (۱)

غیبتی طولانی دارد که گروهی از دین بر میگردند و گروهی ثابت میمانند بر تاویل قرآن پیکار میکنند همانطوریکه با تزییل قرآن پیکار کردم اوهم نام من است و شبیه ترین مردم است بمن (۲) .

عبدالرحمن بن ثابت گفت مولی حسین بن علی صلوات الله علیه فرمود از ما خانواده دوازده امام است که اولی آنها امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و آخرین آنها نهمین فرزند من است اوقائم بحق است ، خداوند زمین را که مرده است بواسطه او زنده میکند و دین حق را بر تمام ادیان پیروز میکند اگرچه کفار نخواهند او را غیبتی است که گروهی از دین بر میگردند و عده ای باقی میمانند ولی آزار میشوند بآنها میگویند. متی هذا الوعد ان کنتم صادقین اگر راست میگوئید چه وقت خواهد آمد امام شما.

ولی توجه داشته باش کسانی که در غیبت او شکیبیا باشند بر آزار و سرزش و تکذیب مردم چون مجاهدین با شمشیر هستند در مقابل پیغمبر (۳) .

(۱) بگواگر آب خوشگوار شما خشک شود چه کسی برای شما آب گوارا

خواهد آورد

(۲) منتخب الاثر ص ۲۰۴

(۳) منتخب الاثر ص ۲۰۵

ابو سعید گفت وقتی امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد، مردم او را سرزنش کردند. در جواب آنها فرمود شما نمیدانید من چکار کردم آنچه انجام دادم برای شیعیان من ارزشش از جهان بیشتر بود مگر نمیدانید من امام شما هستم و اطاعت از من واجب است و من یکی از دو سرور جوانان اهل بهشتم بصریح فرمایش پیغمبر. همه تصدیق کردند.

فرمود نمیدانید که خضر علیه السلام وقتی کشتی را سوراخ کرد و دیوار را درست نمود و آن پسرک را کشت این اعمال او موسی را خشمگین کرد، چون علت کار را نمیدانست ولی خداوند این اعمال را بجهت مصلحت و حکمتی دستور داده بود خضر انجام دهد. مگر نمیدانید هر يك از ما بیعتی از ستمگر زمان خود بگردن خواهد داشت مگر قائمی که عیسی پشت سر او نماز خواهد خواند.

خداوند ایمان او را مخفی خواهد نمود و خودش پنهان خواهد شد تا در گردش بیعتی از کسی بپاشد آن قلم نصیب فرزند برادر امام حسین است پسر بهترین زنان. خداوند هم او را طولانی خواهد کرد در زمان غیبتش بقدرت خود او را آشکار مینماید بصورت جوانی کمتر از چهل سال تا بداند خداوند بر هر چیز توانا است (۱).

### هفتمین فرزند امام باقر است

در این مورد صد و سه حدیث نقل شده که دو حدیث از آن را

نقل میکنیم.

(۱) منتخب الاثر بنقل از کمال الدین صدوق



۱ - در غیبت نعمانی از ابو حمزه ثمالی نقل میکند : گفت روزی خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم وقتی مردم متفرق شدند بمن فرمود ابا حمزه از چیزهایی که حتمی است و تردیدی در آن نیست و قابل تغییر نخواهد بود قیام قائم است .

هر که شك کند در آنچه میگویم خدا را ملاقات خواهد نمود در حال کفر و انکار سپس فرمود : پدرم فدای آن کسی باد که هم نام وهم کنیهی من است هفتمین نفر بعد از من پدرم فدای کسی که زمین را پراز عدل و داد میکند همانطوریکه پراز ظلم و ستم شده .

فرمود : ابا حمزه هر که او را دریابد و با امامت او تسلیم نشود اسلام به محمد مصطفی نیاورده . آشکار و روشن تر و ظاهر ترین دلیل برائمه دوازده گانه برای کسانی که خداوند آنها را هدایت نموده این آیه از قرآن است .

ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلك الدین القيم فلا تظلموا فیهن انفسکم .

ترجمه آیه : عدد ماهها در نزد خداوند دوازده است در کتاب خدا روزیکه آسمانها و زمین را آفرید چهارماه آن حرام است این است دین استوار پس بخویشتن ستم روا مدارید در آنها .

فرمود شناختن ماهها محرم ، صفر ، ربیع و ماههای بعدش که چهارماه آن حرام است و آنها رجب ذی القعدة و ذیحجه و محرم است دین استوار نخواهد بود زیرا یهود و نصاری و مجوس و سایر ملل از

منافق و مخالف همه این ماهها را میشناسند و آنها را با نامهایشان می‌شمارند.

منظور از ماههای دو ازدگانه ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند که در پایداری دین خدا کوشایند و چهار امامی که حرم نامیده شده‌اند امیرالمومنین است که نامش از نام خدا جدا شده همانطور که نام پیغمبر نیز از نام محمود خداوند جدا شده و سه فرزند علی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بن الحسین و علی بن موسی و علی بن محمد از این جهت که نام آنها نیز علی است و از نام خداوند جدا شده احترام مخصوص برای آنها ایجاد گردیده بهمین جهت آنها حرمند (۱)

۲- در اثبات الوصیه از علی بن ابی حمزه نقل میکند که گفت من با ابی بصیر و غلام حضرت باقر نشسته بودیم. غلام حضرت باقر گفت که از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیده‌ام فرموده از ما خانواده است دوازده محدث (۲) که قائم هفتمین نفر بعد از من است ابابصیر از جای حرکت نموده گفت گواهی میدهم که حضرت باقر این سخن را چهل سال است میگوید

### ششمین فرزند امام صادق است

در این مورد که از فرزندان حضرت صادق و ششمین آنها است نودونه روایت رسیده که ما بذكر دور روایت اکتفا میکنیم.

۱- در کتاب کمال الدین صدوق از حنان سراج نقل میکند. گفت از سید اسمعیل حمیری شنیدم میگفت من قائل بغیبت محمد حنفیه

(۱) منتخب الاثر ص ۲۱۱.

(۲) ائمه مجددند یعنی صدای ملائکه را میشنوند و با آنها صحبت میکنند

بودم (۱) مدت‌ها گمراه زندگی میکردم تا اینکه خداوند بر من بوسیله حضرت صادق منت نهاد و از آتش جهنم نجاتم داد و براه راست هدایت شدم.

بعد از آنکه امامت حضرت صادق بوسیله دلائلی که مشاهده کردم بر من ثابت شد و فهمیدم او حجت خداست بر من و تمام مردم آنروز و او امامی است که اطاعتش واجب است و باید از او پیروی کرد. روزی با جناب عرض کردم اخباری از شما برای ما نقل شده درباره غیبت و اینکه وقوع آن حتمی است تقاضا میکنم بفرمائید کدامیک از ائمه غایب خواهد شد.

فرمود غیبت مربوط بششمین فرزند من است، هم او امام و پیشوای دوازدهم بعد از پیغمبر است که اولی آنها امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و آخرین آنها قائم بهق بقیه الله در زمین و صاحب الزمان است بخدا قسم اگر باندازه عمر روح غیبت نماید از دنیا نخواهد رفت مگر اینکه قیام نماید و دنیا را پر از عدل و داد کند همانطوریکه پر از ظلم و جور شده سید حمیری گفت وقتی این سخن را از مولایم حضرت صادق شنیدم بدست او توبه نمودم و این قصیده را بهمان مناسبت سرودم.

فلما رأیت الناس فی الدین قد غورا

تجعفرت باسم الله فیمن تجعفر (۱)

(۱) کسانی که محمد بن حنفیه را مهدی موعود میدانستند و میگفتند نمرده و غایب شده بنام کیسانی معروف شدند و مذهب آنها را کیسانیه میگفتند.

(۲) نقل از منتخب الاثر ص ۲۱۴ معنی شعر: چون دیدم مردم در دین گمراهند بنام خدا پیروی از حضرت صادق نمودم در میان آنها که پیرو آنجناب بودند.

۲ - صدوق در کمال‌الدین از ابراهیم کرخی نقل میکند گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیده نشستم در این هنگام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که کودکی بود وارد شد از جای حرکت کرده او را بوسیدم . و در خدمتش نشستم .

حضرت صادق بمن فرمود ابراهیم ! توجه داشته باش این فرزندم امام است بعد از من گروهی در مورد امامت او گمراه خواهند شد . و گروهی باعتقاد امامتش سعادت‌مند میگردند خداوند قاتل او را لعنت نماید و عذابش را دو چندان کند .

خداوند از صلب او خارج میکند بهترین شخصیتها را در زمان خودش هم نام جدش و وارث علم و احکام او است در جریانهای مذهبی، معدن امامت و جامع حکمت است او را ستمگری از خانواده فلان بعد از وقایع عجیب و دیدنی از حسادت میکشد (۱) ولی خداوند منظور خود را اجرا خواهد نمود اگر چه کفار نپسندند .

خداوند از نژاد او خارج میکند مهدی دوازدهمین امام را که بکرامت خدا ممتاز گردیده و در پا کیزه‌ترین جایگاهها او را جای داده امام منتظر و ثانی عشر است کسی که اقرار با امامت او داشته باشد مانند شخصی است که با شمشیر برهنه در مقابل پیغمبر از او دفاع نماید .

در همین موقع ناگاه یکی از طرفداران بنی امیه وارد مجلس شد امام صادق علیه السلام از ادامه سخن خود داری کرد . من یازده مرتبه

(۱) منظور علی بن موسی الرضا است.



دیگر خدمت حضرت رسیدم بامید اینکه دنباله فرمایش او را پیروم ولی این توفیق نصیبم نشد تا دو سال بعد روزی خدمت آقا رسیدم نشسته بود بدون مقدمه و قبل از سؤال من فرمود:

او ناراحتی شیعیان خود را بر طرف مینماید بعد از اینکه سختی و گرفتاری شدیدی را پشت سر گذاشته اند و ناراحتی و نرس عجبی دیده اند. ای خوش به حال کسی که آن زمان را درک کند. آنگاه فرمود ابراهیم کافی است ترا همین مقدار.

ابراهیم میگوید تا کنون گمشده را نیافته بودم که اینقدر باعث آرامش و تسکین من شود و چشمم روشن گردد. این حدیث را نعمانی در غیبت خود نیز نقل کرده (۱).

### پنجمین فرزند حضرت موسی بن جعفر است

صد و یک حدیث در باره اینکه از فرزندان موسی بن جعفر است رسیده و ۹۸ حدیث در این مورد که پنجمین فرزند حضرت موسی بن جعفر است نقل شده که دو حدیث از آن را نقل میکنیم.

۱ - صدوق در کمال الدین نقل میکند از صفوان بن مهران که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود هر که اقرار بتمام ائمه داشته باشد ولی منکر مهدی باشد مثل کسی است که اقرار بجمیع انبیا داشته باشد ولی منکر عجل مصطفی و آله و سلم باشد. پرسیدند یا بن رسول الله مهدی کدامیک از فرزندان شما است.

فرمود پنجمین فرزند امام هفتم که او را نمی بیند و جایز نیست

برای شما نام بردن او



۲ - صاحب کفایة الاثر مینویسد: یونس بن عبدالرحمن گفت خدمت موسی بن جعفر رسیدم عرض کردم یا بن رسول الله شما قائم بحق هستید فرمود من قائم بحق هستم ولی قائمی که زمین را پاک از دشمنان خدا میکند و پیر از عدل و داد مینماید همانطور که پیر از ظلم و جور شده پنجمین فرزندان از اولاد من است او را غیبتی بسیار طولانی است و پنهان خواهد بود از ترس جان خود .

گروهی از دین بر میگرددند و گروهی بامامت او ثابت هستند . پس از آن فرمود خوشا بحال شیعیان ما که چنگ بدامن ما زده اند در غیبت قائم ما آنهایی که در موالات ما و بیزارای دشمنان ما ثابت هستند ایشان از ما آیند و ما از آنها ایم آنها خشنود بامامت ما و ما خشنود بشیعه بودن ایشان هستیم طوبی لهم ثم طوبی لهم هم والله معنای در جتنا يوم القيامة خوش بحال آنها واقعاً خوش بحال آنها بخدا سوگند با ما خواهند بود در درجه ما روز قیامت (۱)

### چهارمین فرزند امام هشتم است

در این مورد ۹۵ حدیث نقل شده که دو حدیث آن را ذکر میکنیم.

۱ - در کتاب ینابیع المودة ص ۴۵۴ (۲) از دعبل بن علی خزاعی نقل میکند وقتی قصیده ام را برای مولایم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) خواندم که اول آن قصیده این است .

(۱) منتخب الاثر ص ۲۱۹ (۲) مولف این کتاب از اهل سنت شیخ سلیمان

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات  
 ناجائیکه امام علیه السلام فرمود من دو شعر باشعار تو اضافه کنم گفتم باعث  
 افتخار من است فرمود :

و قبر بطوس یالها من مصیبة الحت علی الاحشاء بالزفرات  
 الی العشر حتی یبعث الله قائماً یفرج عنا الهم و الکربات

دعبل گفت بقیه قصیده خود را خواندم تا باین دو شعر رسیدم .

خروج امام لامحالة واقع یقوم علی اسم الله بالبرکات  
 یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء والنقمات (۱)

حضرت رضا علیه السلام باصدای بلند شروع بگریه نمود سپس فرمود

دعبل روح القدس بزبان تو این شعرها را آورده می شناسی این امام را .  
 عرض کردم نه جز اینکه از شما شنیده ام امامی ظهور خواهد نمود که  
 دنیا را پر از عدل و داد مینماید .

فرمود امام بعد از من پسر محمد است و بعد از محمد پسرش علی است

و بعد از علی پسرش حسن است و بعد از حسن فرزند او حجت قائم است  
 او کسی است که در غیبتش انتظار ظهور او را میکشند و امام منتظر

است پس از ظهور فرمانش پذیرفته است زمین را پر از عدل و داد  
 میکند همانطور که پر از ظلم و جور شده ولی چه وقت قیام خواهد

کرد . این سخن خبر دادن از وقت ظهور است پدرم از آباء خود از  
 پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرد که مثل قائم مانند روز قیامت است که

ناگهان خواهد آمد (۲) .

(۱) ظهور امامی حتمی است که قیام بنام خدا میکند بابرکتها حق را

از باطل جدا مینماید و پاداش نعمت و کیفر ناکاریهارا میدهد .

(۲) منتخب الاثر ص ۲۲۱ بحار ج ۱۳ ص ۳۸ .

۲ - صدوق در کمال الدین مینویسد : ریثان بن صلت گفت به حضرت رضا عرض کردم شما صاحب الامر هستید فرمود من صاحب الامر هستم ولی آن صاحب الامری که دنیا را پر از عدل میکند چنانچه پر ازستم شده من نیستم .

چگونه ممکن است من او باشم . با این ضعف بدنی که در من است ولی قائم کسی است که وقتی قیام میکند من او بسیار زیاد است ولی چهره‌ای جوان دارد بدنش قوی است بطوریکه میتواند بزرگترین درخت را از جای در آورد اگر فریاد بکشد سنگهای کوه بیکدیگر میخورند . بهمرآه او عصای موسی و انگشتر سلیمان علیه السلام است او چهارمین فرزند من است خداوند او را غایب مینماید آنقدری که میخواهد سپس ظهور میکند و زمین را پر از عدل و داد میکند چنانچه پر از ظلم و جور شده (۱) .

### سومین فرزند امام محمد تقی است

در این مورد شصت حدیث رسیده که دو حدیث آن را ذکر میکنیم.

۱ - در کفایة الاثر از عبدالعظیم نقل میکند که گفت خدمت مولایم حضرت جواد رسیدم خیال داشتم از ایشان بپرسم قائم همان مهدی است یا دیگری . قبل از اینکه من چیزی بگویم فرمود ابوالقاسم ! قائم همان مهدی است که در غیبت واجب است انتظار ظهورش را بکشند و پس از ظهور از او اطاعت نمایند او سومین فرزند من است .

قسم پیرورد گاریکه محمد را به نبوت برگزید و ما را برای امامت انتخاب نمود اگر بیش از يك روز از عمر جهان باقی نماند همان يك روز را طولانی خواهد نمود تا مهدی ظهور نماید و زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از ظلم و جور شده خداوند کار او را در يك شب اصلاح خواهد نمود. همانطوری که کار موسی کلیم خود را اصلاح کرد او رفت آتش گیره تهیه نماید برای خانواده خود بر گشت در حالیکه پیغمبر مرسل بود سپس فرمود بهترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است.

۲- در کفایة الاثر از صقر بن ابی دلف نقل میکند که گفت از حضرت جواد فرزند حضرت رضا شنیدم میفرمود امام بعد از من فرزندم علی است فرمان او چون فرمان من است و سخنش مانند سخن من و پیروی از او پیروی از من است آن گاه سکوت کرد عرض کردم پس از علی امام کیست؟ فرمود فرزندش حسن عرض کردم یا بن رسول الله بعد از امام حسن چه کس امام است. گریه شدیدی نمود پس از آن فرمود بعد از حسن فرزندش قائم بحق و امام منتظر، پیشوای مردم است عرض کردم چرا باو لقب قائم داده اند فرمود زیرا او قیام میکند بعد از اینکه یاد و نامش از بین رفته و بیشتر از کسانی که با امامت او قائل بوده اند مرتد شده اند پرسیدم چرا منتظر نامیده میشود؟

فرمود زیرا غیبتی خواهد داشت بسیار طولانی کسانی که خدا را با خلاص می پرستند انتظار ظهورش را دارند و اهل شك انکار میکنند و منکرین مسخره مینمایند کسانی که وقت تعیین میکنند دروغ میگویند و بیهوده گویان هلاک میشوند و کسانی که تسلیم فرمان اویند



!جیات می یابند (۱) .

## دومین فرزند امام علی النقی و فرزند بلافصل امام حسن عسکری است

در این مورد صد و چهل و شش حدیث نقل شده که سه حدیث از آن را نقل میکنیم .

۱ - ابو هاشم جعفری گفت از حضرت امام علی النقی میشنیدم که میفرمود جانشین بعد از من فرزند حسن عسکری است ولی چه بشما خواهد گذشت در زمان جانشین من . عرض کردم از چه جهت فدایت شوم . فرمود زیرا او را نمی بینید و جایز نیست نامش را ببرید پس باچه نام میتوانیم از او یاد نمائیم . فرمود میگوئید حجت آل عجم (۲) .

۲ - در کتاب ینابیع الموده از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده : در جریان مسلمان شدن جندل بن جناده و سخنانی که با پیغمبر گفت و سؤالهایی که کرد . میگوید جندل گفت یا رسول الله من شب گذشته موسی بن عمران را در خواب دیدم بمن فرمود برو بدست عجم خانم انبیا مسلمان شو و چنگ بدامن جانشینان بعدش بزن جواب دادم اسلام میآورم بلطف خدا و برکت شما مسلمان شدم اکنون بفرمائید اوصیاء شما کیانند تا چنگ بدامن آنها بزنم .

فرمود : جانشینان من دوازده نفرند جندل گفت در تورات نیز چنین یافتم عرض کرد یا رسول الله اسم آنها را بفرما . فرمود اولین

(۱) منتخب الاثر ص ۲۲۳

(۲) منتخب الاثر ص ۲۲۳



جانشین من پدر ائمه علی بن ابیطالب است پس از او فرزندش حسن و حسین ، چنگ بدامن ایشان بزن مبادا نادانی اشخاص نادان ترا فریب بدهد وقتی علی بن الحسین زین العابدین بدنیا آمد تو از دنیا خواهی رفت و آخرین خوراک تو شربت شیر است که مینوشی و از دنیا میروی .

جندل گفت در تورات و سایر کتب انبیا چنین دیده ام ایلیا و شبیر و شبیر که معنی آن علی و حسن و حسین است . بفرمائید بعد از حسین جانشین شما کیست فرمود بعد از او فرزندش علی که لقبش زین العابدین است و پس از او فرزندش محمد ملقب به باقر بعد از او فرزندش جعفر که معروف بصادق است پس از او فرزندش موسی که لقبش کاظم است و بعد از موسی فرزندش علی ملقب برضا است بعد از او فرزندش محمد که لقب او تقی و زکی است بعد از او فرزندش علی است که ملقب به تقی و هادی است پس از او فرزندش حسن است که مشهور بعسکری است بعد از او فرزندش محمد که مشهور بمهدی است و قائم و حجت است غائب میشود و پس از غیبت قیام خواهد نمود .

وقتی ظهور کرد دنیا را پر از عدل و داد مینماید همانطوریکه پر از ظلم و جور شده خوشا بحال شکیبایان در زمان غیبت او . خوش بحال کسانی که پایدار در محبت آنها باشند آنها کسانی هستند که خداوند در کتابش فرموده هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب سپس فرموده اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون جندل گفت : خدایا ستایش میکنم که توفیق معرفت این بزرگواران را بمن

عنایت کرد.

چندل تا زمان ولادت حضرت زین العابدین زندگی کرد در همان روزها رفت بطائف در آنجا مریض شد و شیر خورد گفت پیغمبر بمن فرموده آخرین خوراک تو از دنیا شربت شیری است در همانجا از دنیا رفت و در محل معروف بکوزاره در طائف مدفون گردید.

۳ - صدوق در کمال الدین از احمد بن اسحاق اشعری نقل میکند که خدمت امام حسن عسکری رسیدم میخواستم سؤال از جانشین ایشان بکنم قبل از اینکه چیزی بگویم.

فرمود احمد بن اسحاق خداوند تبارک و تعالی زمین را از زمان زمان آدم تا روز قیامت خالی از حجت برای مردم نگذاشته که بوسیله او بلا دفع میشود از اهل زمین و از آسمان باران میآید و زمین بر کنه‌هایش را خارج میکند.

عرض کردم امام و جانشین بعد از شما کیست؟ با سرعت از جای حرکت نموده داخل خانه شد بزودی برگشت در حالیکه پسر بچه‌ای روی شانه داشت چهره‌اش چون ماه شب چهارده بود سه ساله بنظر میرسید. فرمود احمد بن اسحاق اگر نبود مقامی که در نزد خداوند و اولیاء خدا داری این فرزندانم را بتو نشان نمیدادم او هم نام و هم کنیه پیغمبر میباشد کسی است که زمین را پر از عدل و داد میکند همانطور که پر از ظلم و جور شده مثل او در میان این امت چون خضر است و مانند ذوالقرنین بخدا قسم غیبتی خواهد نمود که نجات

نخواهد یافت در آن زمان مگر کسانی که خداوند قلب آنها را با ایمان ثابت کرده باشد و اعتقاد راسخ بامامت او داشته باشند و او را توفیق دعا برای فرجش داده باشد.

احمد بن اسحاق گفت عرض کردم آقا آیا علامتی هست که من اطمینان حاصل کنم. همان پسرک كوچك با زبان فصیح عربی گفت  
انابقیة الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه ولا تطلب اثراً بعد عین  
یا احمد بن اسحاق

من بقیة الله و انتقام گیرنده از دشمنان خدایم دیگر اثری بعد از این از من نخواه ای احمد بن اسحاق.

احمد بن اسحاق گفت از خدمت امام باشادی خارج شدم فردا بر گشتم عرض کردم آقا خیلی خوشحال شدم از این منتهی که بر من نهادی راجع بشناسائی حجت خدا ولی آنچه فرمودی که سنت خضر و ذوالقرنین در او هست از چه جهت.

فرمود طول غیبت. عرض کردم آقا مگر غیبتش طولانی است فرمود آری قسم به پروردگار آنقدر طول میکشد که بیشتر از کسانی که قائل بامامت او هستند از این عقیده بر میگردند و باقی نمی ماند مگر کسانی که خداوند پیمان ولایت ما را از آنها گرفته و قلبش ثابت است و او را بروح خود تائید نموده. فرمود احمد بن اسحاق این یکی از اسرار و امور پنهانی پروردگار است غنیمت بشمار و پیوشان از نااهلان و سپاس خدایرا بجا آور در روز قیامت باما خواهی بود در درجات عالی.

این حدیث در ینابیع الموده ص ۴۵۸ نیز نقل شده بطوریکه

ملاحظه میفرمائید در این روایات و روایتی که قبل از این نقل شد مخصوصاً از کتاب ینابیع الموده شیخ سلیمان که از دانشمندان اهل سنت است حضرت مهدی پسر بلافصل امام حسن عسکری است و پس از درگذشت امام حسن عسکری او امام و پیشوای مسلمانان و جانشین پیغمبر است. با این خصوصیت حضرت مهدی که ما انتظار ظهورش را داریم و خداوند را سوگند میدهیم بجاه و جلال محمد چشم ما را بجمالش روشن نماید مهدی مشخص و معینی است و از مادر متولد شده و زنده است پدرش معین و مادرش کاملاً مشخص است تمام روایاتی که در این بخش ذکر شد از پیغمبر اکرم تا امام حسن عسکری همه بر این قسمت دلالت داشت که امام حسن عسکری را فرزندی بنام م - ح - م - د خواهد بود که غیبت میکند و غیبتش طولانی است و پس از سالهای دراز از گذشت زندگی او بصورت جوانی چهل ساله ظهور خواهد نمود با در دست داشتن چنین مدارکی که از تمام پیشوایان مذهب از دو طریق شیعه و اهل سنت نقل شده دیگر جای هیچگونه تردیدی بولادت مهدی برای ما نیست و احتیاج باخبار خصوصی ولادت نداریم با اینکه در این مورد نیز اخباری نقل شده که در بخش پیش گذشت.

دیگر مدعیان مهدویت از قبیل غلام احمد هندی قادیانی محمد احمد سودانی که در بخش آخر کتاب آنها را معرفی مینمائیم هیچگونه محلی از اعراب ندارند و برای ما ذره‌ای قابل توجه نیستند و جز راهزنی از راهزنان اعتقاد و ایمان نمیباشند.

\* \* \*

امروز امیر در میخانه توئی تو  
 فریاد رس ناله مستانه توئی تو  
 مرغ دل ما را که بکس رام نگردد  
 آرام توئی دام توئی دانه توئی تو  
 آن مهر درخشان که بهر صبح دهد تاب  
 از روزن این خانه بکاشانه توئی تو  
 ویرانه بود هر دو جهان نزد خردمند  
 گنجی که بویرانه نهان است توئی تو  
 در کعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما  
 دیدیم که در کعبه و بتخانه توئی تو  
 آن رازنهائیکه بصد دفتر دانش  
 بسیار از او گفته شد افسانه توئی تو  
 آن غل که ز زنجیر سر زلف نهادند  
 بر پای دل عاقل و دیوانه توئی تو  
 بسیار بگوئیم و چه بسیار بگفتیم  
 کس نیست بقی از تو در این خانه توئی تو

حاج میرزا حبیب الله خراسانی



## بخش چهارم

## غیبت صغری و معجزات امام و نایب های آنجناب

ولی عصر حجت بن الحسن علیه السلام را دو غیبت است که اول را غیبت صغری (کوچک) و دومی بغیبت کبری (بزرگتر) مشهور گردیده. غیبت صغری را اگر از سال ولادت ولی عصر بحساب آوریم ۷۴ سال طول کشیده زیرا سال ۳۲۹ با فوت آخرین نایب خاص آن حضرت بنام علی بن محمد سمری این غیبت پایان پذیرفت در صورتی که غیبت صغری را از سال شهادت امام حسن عسکری علیه السلام ۲۶۰ حساب کنیم مدت ۶۹ سال خواهد بود.

از این جهت که رابطه شیعیان با امام بطور کلی قطع نگردد و يك مرتبه از دیدار ولی خدا مایوس نشوند ابتدا غیبت صغری واقع گردید که بین امام و مردم سفرائی واسطه بودند آن سفیران نیازها و در خواست های آنها را خدمت امام معروض میداشتند و با خطی که ارادتمندان کاملاً بآن خط آشنا بودند که خط امام است جواب میگرفتند.

برای اینکه دوستان و ارادتمندان ائمه بهمین غیبت صغری نیز عادت کنند و از ندیدن امام وحشت ننمایند و خللی در عقیده آنها پیدا نشود امام علی النقی و امام حسن عسکری علیه السلام سالها پیش از غیبت ولی عصر کمتر اجازه میدادند اشخاص خدمتشان برسند و کمتر از منزل خارج میشدند تا به ندیدن امام عادت نمایند.

معمودی مورخ بزرگ در اثبات الوصیه مینویسد : حضرت ابوالحسن امام علی النقی از نظر بیشتر ارادتمندان پنهان زندگی میکرد فقط عده‌ی معدودی از خواص میتوانستند امام را ملاقات نمایند وقتی امامت با امام حسن عسکری رسید دیگر با خاصان و سایرین نیز از پشت پرده صحبت میکرد فقط در مواقعی که میخواست بقصر سلطنتی برود و یا احضار میشد سواره از میان مردم عبور میکرد اختفای ایندو امام علیه السلام مقدمه‌ای بود برای غیبت صاحب الزمان تا شیعیان یا غیبت عادت نمایند .

در غیبت صغری عده‌ی بسیار زیادی بحضور ولی عصر علیه السلام رسیده‌اند که در کتابهای اختصاصی آنجناب از قبیل جلد سیزدهم بحار و نجم الثاقب اسامی واحوال بسیاری از آنها را نوشته‌اند صاحب تذکره الطالب در کتاب خود سیصد نفر را نام برده .

از صفحه ۳۷۷ تا ۳۸۱ منتخب الاثر تعداد ۳۰۴ نفر از کسانی که بزیارت ولی عصر رسیده‌اند نام برده . سید هاشم بحرانی در این خصوص کتاب جداگانه‌ای نوشته بنام تبصرة الولی فیمن رای القائم المهدی .

### معجزات ولی عصر در غیبت صغری

۱ - احمد بن ابی روح گفت : زنی از اهل دینور از پی من فرستاد پیش او رفتم گفت تو مطمئن‌ترین شخص و متدین‌ترین فرد این ناحیه هستی مایلم امانتی را در اختیارم بگذارم مشروط بر اینکه از عهده رسانیدن آن بر آئی قبول کردم .

کیسه‌ای داد بمن که مقداری پول نقره داشت گفت : این کیسه

را باز نکن و داخل آنرا نگاه نکن تا آن کسی که باید با او برسانی  
بتو بگوید محتوی کیسه چه مقدار است این نیز گوشواره من است که  
ده اشرفی طلا ارزش دارد. این گوشواره سه مر وارید دارد که ده اشرفی  
میآورد و حاجتی خدمت ولی عصر دارم میخواهم قبل از اینکه سؤال کنم  
آن حاجت را بر آورد پرسیدم حاجت تو چیست .

گفت مادرم در عروسی من ده اشرفی قرض کرده نمیدانم از چه  
کسی گرفته و من باید بچه کسی بپردازم اگر بتو اطلاع داد از آنچه  
من میخواهم کیسه را بهر کس دستور داد تسلیم میکنی باو گفتم اگر  
جعفر بن علی (جعفر کذاب) کیسه را خواست چه بگویم زن گفت این خود  
امتحانی است بین من و جعفر یعنی اگر او امام باشد خودش از محتوی  
کیسه خبر خواهد داد .

مال را برداشته بیفداد پیش حاجز بن یزید و شاه رفتم سلام کردم  
پرسید کاری داشتی؟ گفتم مقدار مالی در اختیار من است در صورتی به شما  
میدهم که بفرمائید چقدر است و چه کسی بمن داده .

گفت این مال را بپرسه سامرا در جواب او گفتم چه کار بزرگی را  
بعهده گرفته‌ام بالاخره بسامرا رفتم با خود گفتم خوب است پیش جعفر  
بروم ولی باز منصرف شدم گفتم : اول بدرخانه امام حسن عسکری  
مراجعه میکنم .

همینکه بدرخانه امام حسن رسیدم خادمی خارج شده پرسید  
تو احمد بن ابی روح هستی . گفتم آری ، گفت این نامه را بخوان  
نامه را خواندم نوشته بود :

بسم الله الرحمن الرحيم ابن ابی روح عاتکه دختر دیرانی  
کیسه‌ای در اختیار تو گذاشته که خیال میکنی هزار درهم در آن است  
ولی چنین نیست هزار درهم و پنجاه اشرفی در آن است ولی تو  
در امانت خیانت نکردی و کیسه را باز نکردی و داخل آن  
را نگاه نمودی. گوشواره ای که بتو داده. آن زن خیال کرده ده  
اشرفی میارزد. درست است ولی بادو نگینی که در آن است و سه مروارید  
گرچه خودش بده اشرفی خریده اما بیش ازده اشرفی میارزد و این  
گوشواره را بده بفلان زن که خدمتکار ما است ما باو بخشیدیم بیغداد  
برو کیسه پول را بخواجز بده هر چه او برای مخارجت بتو میدهد بگیر  
تا بمنزل خود برسی ده دیناری که گفته مادرش در عروسی او قرض کرده  
و نمیداند از کیست.

خودش میداند از کلتوم دختر احمد است که زنی ناصبی (۱)  
است قرض کرده. ولی او ناراحت بود که این پول را باو بدهد اگر  
مایل است میتواند این ده دینار را میان مومنین تقسیم کند و از ما  
اجازه میخواهد اشکالی ندارد ولی بین خواهران دینی خود که  
تهی دستند تقسیم کند.

ولی دیگر در باره امامت و امتحان جعفر فکر مکن بخانه خود  
برگرد دشمنت از دنیا رفته خداوند زندگی و خانم داده او را نصیب  
تو نموده.

بیغداد آمدم کیسه را بخواجز دادم وزن کرد هزار درهم و پنجاه

(۱) ناصبی کسی است که امیرالمومنین و سایر ائمه اطهار را دشمن بداند



دینار محتوی آن بود سی دینار بمن داده گفت این مقدار را برای خرجت  
بتو میدهم پول را گرفتم و بهمان جائیکه قبلا دور از خانواده ام از ترس عموم  
زندگی میکردم باز گشتم.

شخصی خبر آورد که خانواده ام پیغام داده اند که عمویت مسرده  
برگرد بخانه خود بمنزل آمدم دیدم عمویم از دنیا رفته از او صد هزار  
درهم و سه هزار اشرفی بارث بردم (۱).

### امام باید با دلیل شناخته شود

در جلد سیزدهم بحار ص ۷۹ از احمد دینوری سراج نقل میکند  
نه از اردبیل بدینور برای انجام حج رفتیم يك سال یا دو سال پس از  
درگذشت امام حسن عسکری علیه السلام بود مردم در خصوص جانشین آن  
حضرت متحیر بودند.

مردم دینور از آمدن من مسرور شدند شیعیان اجتماع نموده  
گفتند سیزده هزار دینار از مال امام پیش ما جمع شده میخواهیم تو آن  
را بسامرا برسانی و رسیدش را گرفته برای ما بیاوری من گفتم: این  
روزها مردم در حیرت بسر میبرند و ما نمیدانیم جانشین امام حسن عسکری  
کیست. گفتند علت اینکه ما تو را برای اینکار انتخاب کردیم اینست  
که مورد اطمینان ما هستی این پول را با خود ببر و تا دلیلی برای پرداخت  
آن بصاحبش پیدا نکردی از دست مده.

پولها را بمن سپردند. از دینور خارج شدم همینکه به قرمیسین (۲)

۱ - بحار الانوار ج ۱۳ ص ۷۸

۲ - قرمیسین عربی کرمانشاه است



رسیدم بملاقات احمد بن حسن بن حسن که مقیم آنجا بود رفتم  
از دیدن من خوشحال شد .

او نیز هزار دینار در کیسه‌ای با چند بقچه پارچه‌های رنگارنگ  
که آنرا محکم بسته بودند من نمیدانستم در آن بسته‌ها چیست بمن  
داده گفت اینها را داشته باش از دست مده تا باهلهش رسانی .

من کیسه پول و بقچه‌ها را گرفته حرکت کردم . ببغداد که  
رسیدم تمام جدیتم این بود که در باره نایب امام تحقیق کنم . بمن گفتند  
مردی در این جاست که او را باقطنانی میگویند و مدعی نیابت است .  
دیگری نیز معروف به اسحاق احمر است سومی معروف بابو جعفر عمری  
است او نیز ادعای نیابت دارد .

من ابتدا از باقطنانی شروع کردم و سری باوردم . دیدم پیر مردی  
مهیّب و سرشناس و باشخصیت است اسبی عربی و غلامان بسیار دارد مردم بسیار  
دور او را گرفته بگفتگو پرداخته بودند داخل شدم و سلام کردم .  
بمن مرحبا گفت نزد خود جای داد و از دیدنم مسرور گردید چندان  
نزدوی نشستم که بیشتر حاضرین خارج شدند باقطنانی از مذهب  
جوینا شد . گفتم مردی از اهل دینور هستم مقداری اموال آورده‌ام که  
تسلیم کنم . گفت بیاور . گفتم میخواهم دلیلی بر اثبات نیابت شما  
بیایم سپس اموال را تسلیم می‌کنم . گفت فردا بیا .

فردا پیش او رفتم هیچگونه دلیلی بر اثبات مدعای خود نیاورد  
روز سوم هم نزد وی رفتم دلیلی نیاورد . پس از آن سری بکم اسحاق  
احمر زدم . دیدم جوانی تمیز ، وضع او بهتر است اسبها و لباسها و نفوذ  
و غلامانش بیشتر از باقطنانی است . گروهی اطراف او بودند از

اطرافیان باقطنی بیشتر بنظر میرسیدند . داخل شده سلام کردم مر حبا گفت و مرا نزدیک خود نشانید . آنقدر صبر کردم تا جمعیت سبک شد در این موقع پرسید چه میخواهی ؟

همان جوابی که به باقطنی داده بودم باو نیز گفتم و از او هم دلیلی بر صدق ادعایش خواستم سه روز پشت سر هم پیش او رفتم نتوانست دلیلی بیاورد .

آنگاه پیش ابو جعفر عمزی رفتم . پیر مردی متواضع بود لباس سفیدی در بر داشت در اطاق کوچکی روی گلیمی نشسته بود نه غلامی و نه دستگاہ و اسبی داشت . سلام کردم . جواب داد و مرا نزدیک خود نشانید از حال پرسید گفتم من از جبل میآیم و اموالی آوردهام .

گفت میخواهی این اموال را بکسی بدهی که واجب است باو برسد بر و سامرا و خانه ابن الرضا (مقصود خانه امام حسن عسکری است) و کیل امام را سراغ بگیر . بردن آن خانه باشخاصی برخورد خواهی کرد کسی را که میخواهی آنجا خواهی یافت . من از آنجا خارج شده بسامرا رفتم و بجانب خانه ابن الرضا رهسپار شدم . از و کیل امام جويا شدم در بان گفتم او در خانه مشغول کاری است و هم اکنون خارج میشود . جلو درب خانه نشستم و منتظر بیرون آمدن او شدم . چیزی نگذشت که خارج شد . برخاستم و باو سلام کردم دست مرا گرفت و بنخانه خود برد از حال و آنچه برای او آورده بودم جويا شد گفتم مقداری مال از ناحیه جبل آوردهام تا هر کس دلیلی بر نیابت خود آورد باو تسلیم کنم . گفت صحیح است در این موقع غذا برگیرم

آوردید گفت فعلاً غذا بخور و کمی استراحت کن چون خسته هستی يك ساعت بنماز مغرب مانده بود، بعد بکارتو رسیدگی خواهم کرد غذا خورده خوابیدم. هنگام نماز برخاستم و نماز گزاردم. بعد کنار شط رفتم آب تنی کرده بخانه برگشتم.

نشستم تا پاسی از شب گذشت در این موقع آن مرد نامه‌ای بمن داد که نوشته بود بسم الله الرحمن الرحيم. احمد بن محمد دینوری آمده و شانزده هزار دینار در فلان کیسه و بقچه آورده که در آن کیسه‌ایست و فلان مبلغ پول در آن است تمام کیسه‌ها را نام برده بود. از آن جمله نوشته بود کیسه فلان کس پسر فلانی دراع (۱) شانزده دینار در آن است. من پیش خود گفتم مولایم این جریان را بهتر از من میداند نامدرا تا آخر خواندم کیسه‌ها و مبلغ آنها و نام صاحبانش را برده بود. در آن نامه نوشته بود از کرمانشاه نیز يك کیسه که هزار دینار و فلان و فلان بقچه پارچه از احمد بن حسن مادرانی (۲) که برادرش پشم فروش است با خود آورده. رنگ و نوع پارچه‌ها و تمام لباس‌ها را با خصوصیاتش نام برده بود. سپاس خدایرا بجا آوردم که بر من منت نهاد و تردید و تحیرم برطرف گردید.

امام علیه السلام در نامه مزبور مرا مامور کرده بود که آنچه با خود آورده‌ام نزد ابو جعفر عمری (عثمان بن سعید نایب اول حضرت) ببرم

(۱) دراع زره ساز

(۲) مادران از توابع بصره بود، احمد بن حسن همان کسی است که در سال

۲۷۹ برای تسلط یافت و بوسیله اوتشیع در آن ناحیه رسوخ پیدا کرد.

و هر طور اودستور میدهد عمل نمایم ، منهم بیغداد مراجعت نمودم  
و نزد ابو جعفر عثمان بن سعید رفتم رفتن و برگشتن من سدروز طول کشید.  
عثمان بن سعید لباسهای خود را پوشیده بمن گفت آنچه با خود  
آوردهای بردار و بخانه محمد بن احمد قمی بیاور من نیز آنها را آوردم  
و بوی تسلیم نمودم و بجانب مکه رهسپار شدم .

پس از بازگشت بدینور مردم نزد من آمدند . من نامه را که  
بوسیله وکیل امام برایم نوشته شده بود بیرون آوردم و برای مردم  
خواندم ، همینکه یکی از حاضرین نام کیسه‌ای را باسم دراع شنید  
بیهوش شد و بر روی زمین افتاد، او را بیهوش آوردیم . بعد از بیهوش  
آمدن بسجده افتاد و شکر کرد ، گفت سپاس خدائی را که بر ما منت  
نهاد و ما را بحقیقت و امام خود راهنمائی کرد ، هم اکنون دانستم که  
ممکن نیست زمین از وجود حجت خالی بماند بخدا قسم این کیسه را دراع  
بمن داد و هیچکس جز خداوند اطلاع نداشت .

از دینور خارج شدم ، ابوالحسن مادرانی را در کرمانشاه  
ملاقات نمودم و جریان را باو نیز گفتم نامه‌ای که از ناحیه مقدسه امام  
زمان صادر شده بود برای او خواندم گفت سبحان الله اگر در چیزی شك  
داشته باشی در این تردید مکن که خداوند زمین را از حجت خالی  
نمیگذارد . موقعیکه «از کوتکین» بایزید بن عبدالله در «شهر زور» (۱)  
جنگ نمود و بر شهرهای وی ظفر یافت و خزینه‌های او را ضبط کرد:

(۱) شهر زور بلوک و سیمی بوده که از مرز عراق تا همدان امتداد داشته

اهالی آن همه کرد بوده‌اند .



مردی پیش من آمده گفت یزید بن عبدالله فلان اسب و فلان شمشیر را برای امام زمان گذاشته .

ما پس از جنگ خزینه یزید بن عبدالله را بخانه از کوتکین نقل نمودیم ولی نمی گذاشتم که آن اسب و شمشیر را ببرند تا آنکه همه اشیا را بردند ، جز اسب و شمشیر چیزی باقی نماند ، امیدوار بودم که آنها را برای مولی صاحب الزمان بردارم .

ولی از کوتکین سخت آنرا مطالبه میکرد قادر به تسلیم نکردن آن نبودم ناچار اسب و شمشیر را هزار دینار قیمت نمودم و پول را وزن کرده بخزینه دار سپردم و گفتم این پولها را در مطمئن ترین جاها بگذار و آنرا هیچوقت پیش من نیاور گرچه احتیاج زیاد هم داشته باشم ، اسب و شمشیر را باز کوتکین تسلیم نمودم .

یک روز در محل کار خود نشسته بودم و بجل و فصل کارها اشتغال داشتم ناگهان دیدم ابوالحسن اسدی آمد . او گاه و بیگاه نزد من میآمد ، حوائجش را برمی آوردم چون زیاد نشست و منم خیلی خسته شدم پرسیدم چکار داری گفت میخواهم باشما خلوت کنم . بخزینه دار گفتم در خزینه جایی برای ما آماده کند با آنجا رفتیم .

ابوالحسن اسدی نامه کوچکی از مولی صاحب الامر علیه السلام بیرون آورد که نوشته بود احمد بن حسن ! هزار دیناری که نزد تو داریم پول اسب و شمشیر با ابوالحسن اسدی تسلیم کن بروی زمین افتادم و خدا را شکر کردم که بر من منت نهاد و دانستم که او حجت خداست زیرا هیچکس غیر از خودم از آن مطلب اطلاع نداشت ، از خوشحالی که خداوند چنین منتی بر من نهاده سه هزار دینار روی آن گزاردم



## توسل بصاحب الزمان (ع)

محمد بن علی علوی حسینی ساکن مصر گفت مرا ناراحتی شدید و گرفتاری بزرگی از طرف حکومت مصر پیش آمد که از جان خود ترسیدم پیش احمد بن طولون از من سخن چینی کرده بودند . از مصر خارج شدم بقصد حج ، پس از مراجعت بمراق آمدم بقصد زیارت مولی حسین بن علی علیه السلام . بآن حضرت پناه بردم از گرفتاری . پانزده روز در آنجا اقامت گزیدم شب و روز دعاوزاری میکردم . در بین خواب و بیداری بحضور ولی عصر رسیدم بمن فرمود حضرت حسین میفرماید پسرم از فلان کس میترسی . عرض کردم آری میخواهد مرا بکشد بهمین جهت بمولایم حسین علیه السلام پناهانده شده ام فرمود چرا خداوند را نخواندی با دعائی که انبیاء گذشته هر وقت ناراحت میشدند آن دعا را میخواندند . خداوند ناراحتی آنها را برطرف میکرد .

پرسیدم کدام دعا فرمود شب جمعه غسل کن و نماز شب بخوان پس از سجده شکر این دعا را بخوان در حالی که روی دوزانو نشسته ای ، دعائی را برایم گفت پنج شب متوالی در همان وقت بنظر میآمد و همان دعا را برایم تکرار میفرمود تا حفظ شدم دیگر شب جمعه نیامد . شب جمعه غسل کردم و لباسهایم را عوض نموده خود را معطر ساختم پس از نماز شب بسجده شکر بدوزانو نشستم خداوند را با همان دعا خواندم .

شب شنبه باز آمده فرمود محمد! دعایت مستجاب شد دشمنت پس از تمام شدن دعایت کشته گردید، بدست همان کسی که از تو پیش اوسخن چینی کرده بود. صبحگاه از مولی حسین علیه السلام وداع نموده بطرف مصر حرکت کردم همینکه بارون رسیدم یکی از همسایگانم را که مردی مؤمن بود ملاقات نمودم او گفت دشمنت بدست احمد بن طولون گرفتار گردید صبحگاه دیدند از پشت گردن سرش را بریده اند این جریان شب جمعه اتفاق افتاد دستور داد او را در نیل انداختند بالاخره معلوم شد همان موقعی که من دعا را تمام کرده بودم او کشته شده چنانچه صاحب الزمان فرموده بود.

### اینهم توسل دیگر

ابوالحسین بن ابی البغل نویسنده گفت کاری از ابومنصور بن صالحان بگردن گرفتم ولی میان من و او اتفاقی افتاد که موجب مخفی شدن من گردید مرا خواست و تهدید کرد ولی همچنان پنهان میزیستم و بر جان خود میترسیدم شب جمعه ای بطرف مقابر قریش رفتم و قصد نمودم که شب را در حرم مطهر کاظمین علیهم السلام بدعا و تضرع بسر برم. شبی بارانی بود از ابو جعفر کلیددار درخواست کردم که درها را برایم ببندد و سعی کند حرم را خلوت نماید تا در خلوت بدعا و زاری و راز و نیاز بپردازم و از داخل شدن کسی که موجب گرفتاری من شود ایمن باشم.

ابو جعفر پذیرفت و درها را بست تا آنکه شب به نیمه رسید و باد و باران رفت آمد مردم را کم کرد. من با خاطری آسوده بدعا و زیارت

و نماز مشغول شدم در همان موقع که سرگرم کار خود بودم صدای پائی از طرف قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بگوشم رسید. دیدم مردی زیارت میکند بر حضرت آدم و پیغمبران اولوالعزم درود میفرستد سپس بربك يك امامان درود فرستاد تا بصاحب الزمان علیه السلام ولی نام او را نبرد من تعجب کرده با خود گفتم شاید فراموش کرد یا اینکه امام زمان را نمی شناسد ممکن است مذهبش همین باشد. که امام دوازدهم را قبول ندارد. بعد از زیارت دو رکعت نماز خواند سپس آمد بجانب قبر امام محمد تقی همانطور زیارت کرد و بر انبیا و ائمه درود فرستاد و دو رکعت نماز خواند. وحشتی در خود احساس کردم چون او را نمی شناختم.

ولی مشاهده کردم علائم مردی و مردانگی در سیمای او کاملاً هویدا است لباس سفیدی پوشیده و عمامه‌ای حنک دار بر سر و ردائی بردوش افکنده. در این وقت آن جوان مرا مخاطب ساخته گفت اباالحسین بن ابی البغل! اگر گرفتاری داری چرا دعای فرج را نمیخوانی گفتم آقای من دعای فرج چیست؟ فرمود دو رکعت نماز میخوانی سپس میگوئی:

یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریره و لم یهتک الستر یا عظیم المن یا کریم الصفح یا حسن التجاوز و یا باسط الیدین بالرحمه یا منتهی کل نجوی و یا غایة کل شکوی یا عون کل مستعین یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها.

پس از آن ده مرتبه بگو یا رباه و ده مرتبه یا سیداه و ده مرتبه

یا مولاه و ده مرتبه یا غایتاه و ده مرتبه یا منتهی غایه رغبتاه  
 آنکاه بگو استلک بحق هذه الاسماء و بحق محمد و آله الطاهرين  
 عليهم السلام الا ما کشفتم کربی و نفست همی و فرجت غمی و  
 اصلحت حالی .

آنکاه هر حاجتی داری از خدا بخواه سپس گونه راست را روی  
 زمین بگذار و صد مرتبه بگو یا محمد یا علی یا علی یا محمد  
 اکیانی فانکما کافیای و انصرانی فانکما ناصرای .

بعد از آن گونه چپ را بر زمین بگذار و صد مرتبه بگو ادر کنی  
 و آنرا بسیار تکرار کن سپس بایک نفس بگو الغوث الغوث تا میتوانی  
 آنکاه سر بردار خداوند با کرم خود حاجت ترا روا خواهد ساخت .  
 موقعی که من مشغول بنماز و دعا شدم او از حرم بیرون رفت  
 چون فارغ گشتم پیش ابو جعفر کلیددار رفتم تا سراغ آن مرد را بگیرم  
 و سؤال کنم با اینکه در بسته بود چگونه او داخل شد . دیدم درها  
 همچنان قفل است با خود گفتم شاید حرم درب دیگری دارد ابو جعفر  
 کلیددار را مشاهده کردم از اطایقه دیو عن چراغ میگذارند بیرون  
 می آید از داخل شدن آن مرد سؤال کردم . گفت درها بسته بود خودت  
 مشاهده میکنی من باز نکرده ام جریان را برایش شرح دادم .

گفت مولی صاحب الزمان علیه السلام بوده من بارها ایشان را در چنین  
 شبی مشاهده کرده ام موقع خلوت بودن حرم از مردم . از اینکه  
 آنجناب را نشناخته بودم خیلی متأسف شدم، نزدیک طلوع فجر از حرم  
 بیرون آمدم و بگرخ همانجائی که منتهی زندگی میکردم رهسپار شدم.  
 هنوز آفتاب طلوع نکرده بود دیدم مأمورین ابن صالحان



سراغ مرا میگیرند و محل مرا از دوستانم می‌پرسند آنها از وزیر  
برایم امان آورده بودند و نامه‌ای بخط خود اوشان دادند که در آن  
نامه هر نوع وعده نیکی داده بود بایکی از دوستان مورد اطمینانم  
پیش اورفتم همینکه مرا مشاهده کرد از جای حرکت نموده و مرا در  
آغوش گرفت آچنان نسبت بمن احترام نمود که سابقه نداشت گفت  
دیگر کارت بجائی رسیده که شکایت مرا بصاحب الزمان علیه السلام بکنی گفتم  
من فقط توسلی جستم و دعائی کردم.

گفت دیشب مولی صاحب الزمان را در خواب دیدم (همان  
شب جمعه) بمن دستور داد که نسبت بتو از هر نوع نیکی خود داری  
نمایم چنان سخت گرفت که از جان خود بیمناک شدم.

گفتم لا اله الا الله گواهی میدهم این خانواده بر حقند و نهایت  
حقیقت را دارند من دیشب در بیداری مولایم را دیدم جریان مشاهده  
خود را برایش نقل کردم بسیار در شکفت شد. نسبت بمن نیکی‌ها  
نمود و آنچه آرزو داشتم از او دریافت کردم ببرکت ولی عصر صلوات  
الله علیه (۱).

### این داستان شنیدنی است

در غیبت شیخ طوسی از شیخ مفید نقل میکند که محمد بن احمد  
صفوانی گفت قاسم بن علا (۱) صد و هفده سال داشت تا هشتادسالگی

(۱) بحار ج ۱۳ ص ۸۱.

(۲) وکیل امام زمان در آذربایجان بوده.



دو چشمش سالم بود بشرف ملاقات مولی امام علی النقی و امام حسن  
عسکری رسیده بود. پس از هشتاد سالگی ناینا شد هفت روز قبل از  
مردانش دوباره بینا گردید.

عجده گفت جریان از این قرار بود که من در شهر ران (۱) آذربایجان  
نزد وی اقامت داشتم مرتب توقیعاتی از جانب امام زمان  
بدست عجد بن عثمان و بعد از او بدست حسین بن روح بوی میرسید  
ولی قریب دو ماه بود که توقیعی نرسید قاسم بن علا از این جهت  
ناراحت شد.

یک روز در بین غذا خوردن ناگهان دربان خوشحال وارد شده  
گفت یکی از طرف عراق آمده. قاسم مسرور گردید روی بجانب  
قبله نمود و بسجده افتاد. پیرمردی کوتاه قد پالاسهای قاصدی در  
حالی که جامه دوخته‌ای بتن و کفش مخصوص سفر پیاوخر جینی بردوش  
داشت وارد شد.

قاسم برخاست او را در آغوش گرفت خرجین را از دوشش  
برداشت. آنگاه طشت و آب خواست دست او را شسته پهلوی خود  
نشاید و بنخوردن غذا مشغول گشتیم.

پس دستها را شستیم در این موقع پیر مرد بر خاست و  
نامه‌ای که ازیم ورق بزرگتر بود بیرون آورده بقاسم داد. قاسم نامه  
را گرفت آنرا بوسید و بکاتب خود پسر ابی سلمه سپرد.

کاتب نامه را گرفت مهرش را برداشت و خواند قاسم از لکنت زبان

---

(۱) ران شهری بوده میان مراغه و زنجان که در آنجا معدن طلا و

منشی خود احساس اندوه نمود پرسید خیر است ؟ گفت خیر است .  
سؤال کرد راجع بمن دستور آمده منشی گفت اگر ناراحت نمیشوی  
بگویم گفت مگر چیست . پاسخ داد خبر مرگ شماست نوشته چهل روز  
دیگر خواهی مرد و اینها هفت قطعه پارچه است که برای کفن تو آورده اند .

قاسم گفت بگو به بینم در موقع مردن دینم سالم است . منشی  
جواب داد آری قاسم با حنده گفت بعد از این عمر طولانی دیگر  
آرزویی ندارم . مرد تازه وارد از جای حرکت کرد سه طاقه پارچه  
و لباس یمنی سرخ رنگ و عمامه‌ای و دو دست لباس و دستمالی بیرون  
آورده بقاسم داد .

قاسم پیراهنی داشت که حضرت رضا باو خلعت داده بود و  
دوستی داشت بنام عبدالرحمن سنیزی که با اهل بیت پیغمبر سخت دشمن  
بود اما میان قاسم و او ارتباط مالی شدیدی وجود داشت در همین  
موقع دوست او عبدالرحمن به همراهی ابو جعفر بن حمدون و پسر قاسم  
که داماد او بود وارد شد و قصد داشت اختلافی که بین پسر حمدون  
و پسر قاسم بود بصلح برساند .

قاسم بدو نفر شیعه که نزد وی بودند نام یکی از آنها ابو حامد  
عمران بن مقلس و دیگری ابوعلی بن جعفر بود گفت این نامه را برای  
عبدالرحمن بن محمد بخوانید من مایلیم او را هدایت کنم و امیدوارم  
خداوند با خواندن این نامه او را بمذهب حق راهنمایی کند .

پیرمردها گفتند از این فکر در گذر زیرا مضمون این نامه را  
جماعت شیعه نمیتوانند تحمل کنند چه رسد بعبدالرحمن . قاسم گفت  
من میدانم رازی را فاش میکنم که نمی باید آن را اظهار نمایم ولی

بملاحظه دوستی که با عبدالرحمن دارم میل دارم او بوسیله این نامه راهنمایی شود میخوام نامه برای عبدالرحمن خوانده شود.

آن روز گذشت. روز پنجشنبه سیزدهم ماه رجب فرا رسید عبدالرحمن پیش قاسم آمد و باو سلام کرد قاسم نامه را بیرون آورده گفت این نامه را بخوان و دربارہ آن بیاندیش عبدالرحمن نامه را خواند چون با آنجا رسید که خبر مرگ قاسم را داده بود نامه را پرت کرده بقاسم گفت از این عقیده که داری بخدا پناه بر زیرا تو مردی هستی که از لحاظ دیانت بر دیگران برتری داری و عقلت را از دست نداده ای خداوند در قرآن میفرماید:

و ما تدری نفس ما اذا تكسب غداً و ما تدری نفس بای ارض تموت

یعنی هیچکس نمیداند فردا چه خواهد کرد و هیچکس نمیداند در کدام زمین خواهد مرد و هم میفرماید.

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً.

داننده اسرار است که بر اسرار خود هیچکس را مطلع نخواهد کرد قاسم خندید و گفت بقیه آیه را بخوان که خداوند میفرماید: «الامن ارتضی من رسول» بر سرش کسی را مطلع نمیگرداند مگر پیامبری که مورد رضایت اوست مولای منم از جمله همانهایی است که مورد رضایت خداست.

قاسم بدوست خود گفت من میدانستم تو این جواب را میدهی

ولی تاریخ امروز را یادداشت کن اگر من بعد از تاریخی که در این نامه قید شده زنده ماندم بدان که اعتقاد ناصحیح است اما اگر وفات

کردم درباره معتقدات خود تجدید نظر کن. عبدالرحمن تاریخ تعیین شده در نامه را یاد داشت کرد و از هم جدا گشتند.

چون هفت روز از تاریخ رسیدن نامه گذشت در همان روز قاسم سخت بیمار شد میان بستر تکیه بدیوار داد. پسرش حسن که دائم الخمر بود و دختر ابو عبدالله بن حمدون را در خانه داشت در آن هنگام عبا بصورت انداخته و در گوشه خانه نشسته بود ابو حامد نیز در گوشه دیگر ابو علی بن جحدر و من با گروهی از مردم شهر گریه میکردیم.

ناگاه قاسم تکیه بدو دست و پشت خود داد و شروع بگفتن این کلمات کرد.

یا محمد یا علی یا حسن و یا حسین یا موالی کونوا شفعا لی  
الی الله عزوجل.

سه بار این کلمات را تکرار کرد چون بار سوم باینجا رسید که گفت یا مولی یا علی مژگانش بحرکت آمد همانطوریکه بچه‌ها گل لاله را بحرکت در می‌آورند حدقه چشمش بحالت طبیعی بالا آمد آستین خود را روی چشمش میکشید و آبی مانند آب گوشت از چشمهایش بیرون آمد.

رو بطرف پسرش کرده گفت حسن بیا! ابو حامد بیا ابو علی بیا ماهمه نزد او جمع شدیم نگاه بچشمهای او کردیم دیدیم سالم است. ابو حامد پرسید مرا می‌بینی در اینموقع بر روی هر کدام از ما دست میگذاشت

این جریان در میان مردم مشهور شد دسته دسته بتماشای او



میآمدند قاضی شهر بنام ابو سائب عقبه بن عبیدالله مسعودی که سالها قاضی القضاة بغداد بود برای اطلاع بدیدن او آمد قاضی از قاسم پرسید این چیست در دست من . انگشتری که نگینش فیروزه بود در دست داشت انگشتر را نزدیک آورد باو نشان داده گفت سه سطر در آن نوشته است قاسم گرفت ولی نتوانست بخواند مردم با تعجب بیرون میرفتند و جریان را برای دیگران نقل میکردند . قاسم رو به پسر خود حسن نموده گفت فرزندم خداوند بتو مقام و مرتبه ای عنایت خواهد کرد باشکر پروردگار آن را قبول کن . حسن گفت پدر جان قبول کردم . قاسم پرسید بیچه شرط . حسن گفت هر شرط و دستوری که تو بدهی . قاسم گفت من از تو میخواهم از شراب خواری دست برداری . گفت پدر جان بآن کسی که تو نامش را بردی قسم میخورم که از خوردن شراب و اعمال ناشایست دیگر که تو خبر نداری دست بردارم .

قاسم دست بسوی آسمان بلند کرده سه بار گفت اللهم اللهم الحسن طاعتك و جنبه معصيتك خدايا حسن را براه بندگی خود وادار و از معصیت خود دورش گردان . در این موقع کاغذی خواست و بادت خود وصیت نامه ای خود را نوشت . زمینهایی که در دست او بود تعلق بامام زمان داشت وقف آنحضرت کرده بود . از جمله وصیتهایش به پسر خود این بود که گفت اگر شایستگی و کالت امام را پیدا کردی مخارج زندگی خود را از نصف ملك من که معروف به فرجیده است تامین کن و بقیه آن ملك متعلق بامام زمان است ولی اگر بو کالت نرسیدی گذران خود را از



راهی که مورد رضای خداست بجو. حسن نیز وصیت پدر را پذیرفت. روز چهارم رسید همینکه سحرگاه شد قاسم از دنیا رفت در آن موقع عبدالرحمن با سرو پای برهنه آمد و فریاد میکرد و اسیداه ای آقای من تو از دنیا رفتی! مردم ناراحتی شدید عبدالرحمن را که مشاهده کردند بنظرشان بسیار عجیب آمد از اومی پرسیدند چرا اینقدر ناراحتی.

عبدالرحمن در جواب آنها میگفت حرف نزنید من چیزی دیده‌ام که شما ندیده‌اید جنازه قاسم را تشییع نمود و از عقیده سابق خود برگشت و شیعه شد و بسیاری از املاک خود را وقف امام زمان نمود. ابوعلی بن جعفر قاسم را غسل داد و ابو حامد آب بر روی او میریخت پیکر او را در هشت پارچه کفن نموده پیراهنی که از امام رضا خلعت گرفته بود نیز بر روی پوشانیدند و آن هفت قطعه پارچه که از عراق آورده بودند بر روی پوشانند.

بعد از مدتی کوتاه نامه‌ای که متضمن تسلیت بحسن پسر قاسم بود از ناحیه مقدسه امام صادر گشت و در آخر آن، امام باین عبارت دعا فرموده بود اللهم الهم الحسن طاعتك و جنبه معصيتك این همان دعائی بود که قاسم پدرش برای او در هنگام وصیت کرده بود در آخر نامه نوشته بود پدرت را برای تو پیشوا و اعمال او را مثال و نمونه قرار دادیم (۱).

### رفع اختلاف بین زن و شوهر بدعای امام علیه السلام

شیخ طوسی در کتاب غیبت خود مینویسد ابو غالب زراری گفت در یکی از سفرهایم در اول جوانی وارد کوفه شدم یکی از دوستانم (که راوی اسم او را فراموش کرده) بامن بود در زمان پنهان شدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که نمایندگی خود بشلمغانی داده بود. هنوز شلمغانی منحرف نگشته و آثار کفر و الحادش آشکار نشده بود (۱) مردم پیش او میرفتند زیرا دوست حسین بن روح بود و در مورد احتیاجات مردم وساطت مینمود.

دوست من گفت مایلی برویم پیش ابو جعفر با او ملاقاتی بکنیم زیرا امروز مردم با او مراجعه میکنند و از طرف حسین بن روح تعیین گردیده من میخواهم درخواستی بنویسم و از ناحیه امام علیه السلام تقاضای دعائی دارم. درخواست او را پذیرفتم پیش ابو جعفر رفتیم.

عدهای در آنجا حضور داشتند سلام کردیم رو بدوست من کرده گفت این جوان کیست باتو. جواب داد مردی از فامیل زراره بن اعین است بمن گفت از کدام دسته زراره ها هستی؟ گفتم آقا من از بازماندگان بکیر بن اعین برادر زراره هستم گفت این خانواده بسیار محترم و با ارزش هستند و مقامی در میان شیعه دارند.

دوست من گفت آقا میخواهم بنویسی مولی دعائی برایم بفرمایند من که این سخن را شنیدم تصمیم گرفتم همین تقاضا را بنمایم و در نظر گرفتم هیچ کس جریان را نگویم.

همسر مادرا ابو العباس پیوسته بامن از در مخالفت در میآمد همیشه

---

(۱) شلمغانی ابتدا در خدمت حسین بن روح واسطه مراجعات شیعیان

و حسین بن روح بود ولی از این موقعیت سوء استفاده نموده ادعای نیابت کرد.

با هم اختلاف داشتیم ولی با تمام این بدرفتاریهایش او را خیلی دوست میداشتم.

با خود گفتم تقاضای دعا میکنم در مورد گرفتاری شدیدی که دارم ولی توضیح نمیدهم. گفتم آقا من هم تقاضائی دارم پرسید چه گرفتاری گفتم دعائی میخواهم در مورد آسوده شدن از گرفتاری شدیدی که مبتلا هستم نامه‌ای برداشت و حاجت دوستم را نوشت و اضافه کرد شخصی که از فامیل زراره است نیز تقاضای دعا دارد در مورد کاریکه بسیار برایش مشکل شده نامه را پیچید و ما از جا حرکت کرده رفتیم.

چند روز گذشت دوستم گفت مراجعه با بوجعفر در مورد تقاضای خود نکنیم؟ با او رفتم همینکه نشستیم نامه‌ای بیرون آورد که مسائل زیادی در آن جواب داده شده بود رو بدوست من کرده جواب تقاضای او را خواند. سپس بمن توجه کرد و بخواندن نامه چنین ادامه داد **واما الزراری و حال الزوج والزوجة فاصلح الله ذات بينهما** در مورد درخواست شخص زراری اختلاف بین زن و شوهر را خداوند بر طرف کرد.

چنان تحت تاثیر این پاسخ قرار گرفتم که آثارش در من کاملا مشهود بود از جای حرکت کرده رفتیم. دوستم گفت خیلی تحت تاثیر قرار گرفتی؟ گفتم جادارد تعجب میکنم پرسید از چه چیز گفتم جریانی بود که جزمین و خدا کسی خبر نداشت عین جریان را برایم نوشته بودند وقتی موضوع را تشریح کردم دوستم در شکفت شد.

بالاخره بکوفه آمدم ززم (مادر ابوالعباس) از من قهر کرده بود

و بنحانه پدرش بود خودش بنحانه آمد و درخواست عفو و بخشش نمود  
و از من عذر خواهی کرد دیگر بعد از آن هیچوقت نشد نسبت بمن  
مخالفتی کند تا مرگ بین ماجدائی انداخت (۱).

### شیخ صدوق بدعای ولی عصر متولد شد

شیخ صدوق در کمال الدین از محمد بن علی اسود نقل کرده که بعد  
از درگذشت محمد بن عثمان، علی بن موسی بن بابویه از من خواست که  
از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح استدعا کنم او از مولی صاحب الزمان  
خواهش کند برای علی بن بابویه دعا نماید خداوند پسری بوی مرحمت  
فرماید

حسین بن روح هم به حضرت نوشت سه روز بعد بمن اطلاع داد که  
امام برای علی بن بابویه دعا فرمود و بزودی پسری با برکت که  
خداوند از وجود او بمردم نفع میرساند برای او متولد میگردد پس  
از این پسر فرزندان دیگر نیز خداوند باو خواهد داد.

ابوجعفر محمد بن علی اسود میگوید: از حسین بن روح خواستم که  
در باره خودم نیز چنین استدعائی از حضرت بنماید که خداوند پسری  
بمن روزی فرماید ولی او بمن گفت راهی برای درخواست تو نیست  
و چنین چیزی امکان ندارد. خداوند همان سال بعلی بن بابویه فرزندش  
محمد (شیخ صدوق) و بعد از او اولاد دیگری داد اما مرا فرزندی روزی نشد.  
شیخ صدوق رحمه الله علیه مینویسد هر وقت ابوجعفر محمد بن علی  
اسود مرا میدید که بمجلس درس استاد محمد بن حسن بن احمد بن ولید



میروم و مشاهده میکرد بمطالعه کتب علمی و حفظ آنها تمایل زیادی دارم میگفت از تو تعجب نیست که چنین رغبتی بعلم داری زیرا بدعای امام زمان متولد گشته‌ای .

### اجرای معجزه بدست وکیل امام

شیخ صدوق در کمال‌الدین مینویسد محمد بن حسن صیرفی که در سرزمین بلخ اقامت داشت گفت قصد رفتن حج داشتم و جوهی بامن بود که نصف آن طلا و نصف دیگر نقره بود . طلاها را ذوب نموده بصورت شمش و نقره‌ها را چند پاره نمودم این وجوه را بمن داده بودند که بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح بسپارم .

همینکه بشهر سرخس رسیدم خیمه خود را در ریگستانی بر سر پا نموده بوارسی طلاها و نقره‌ها پرداختم . در آن اثنا يك شمش طلا از دستم افتاد و در ریگها فرورفت ولی من متوجه نشدم موقعی که بهمدان رسیدم دوباره آنها را واریسی کردم چون سعی داشتم در حفظ آنها در آنجا متوجه شدم که يك شمش طلا بوزن صد و سه مثقال (یا بود و سه مثقال خرید از راوی است) گم کرده‌ام .

ناچار در همانجا يك شمش بهمان وزن از مال خودم ساخته بجای آن گذاردم وقتی وارد بغداد شدم ، بسراغ ابوالقاسم حسین بن روح رفتم و آنچه آورده بودم بوی تسلیم نمودم او در میان شمش‌های طلا دستی بهمان شمش که من در همدان از مال خودم ساخته بودم مالید و آن را پیش من انداخت ، گفت این شمش مال من است آن شمش را که مال ما بود در سرخس موقعیکه در ریگستان خیمه زده بودی گم

کردی بهمان محل برگرد و جستجو کن خواهی یافت بعد باینجا مراجعت کن ولی مرا دیگر نمی بینی منهم بسرخس مراجعت نموده و بهمان جایی که منزل کرده بودم رفتم و شمش طلارا پیدا کرده بشهر خود برگشتم . سال بعد نیز آهنگ حج بیت الله نمودم و شمش طلارا با خود به بغداد آوردم حسین بن روح رحلت نموده بود شیخ ابوالحسن سمری را ملاقات کردم و آن را بوی سپردم .

### ابوعلی بغدادی

در همان کتاب مینویسد حسین بن علی بن محمد قمی معروف با ابوعلی بغدادی گفت شخصی معروف به «ابن جادشیر» در شهر بخارا هشت شمش طلا بمن داد و امر نمود که آن را در بغداد بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح تسلیم کنم . آنگاه با خود آوردم چون به آمویه (۱) رسیدم یکی از آنها را گم کردم و متوجه آن نشدم تا آنکه به بغداد آمدم و آنها را بیرون آوردم تا تسلیم کنم . دیدم یکی از آنها گم است . شمش از طلا بهمان وزن خریدم و اضافه بر شمش های دیگر نمودم سپس نزد حسین بن روح رفتم شمش های طلارا پیش وی نهادم .

حسین بن روح بادت اشاره بهمان شمش که خریده بودم نموده گفت این را که خودت خریده ای بردار زیرا آن شمش ما را که گم کردی بمان رسید و آن همین است پس آن را بیرون آورده بمن نشان داد دیدم همان است که در آمویه گم کرده بودم .

(۱) آمویه همان آمل مازندران است که آموم نامیده شده (مراسد).

### نایب امام را آزمایش میکردند

حسین بن علی بن محمد قمی معروف بابوعلی بغدادی گفت در همان سال زنی را در بغداد دیدم از من پرسید وکیل امام زمان کیست بعضی از قمیها باو اطلاع داده بودند که وکیل حضرت حسین بن روح است و بان زن اشاره کرده بودند این مرد اورا می شناسد ، من او را راهنمایی کردم پس از آن خودم خدمت حسین بن روح رسیدم آن زن هم در آنجا بود، بحسین بن روح گفت ای شیخ در نزد من چیست حسین بن روح گفت آنچه نزد تو است در دجله بیانداز بعد بیاتا بتو خبر بدهم زن رفت و آنچه با خود آورده بود در دجله انداخت آنگاه بنزد حسین بن روح بازگشت . حسین بن روح بکنیزش گفت برو آن قوطی را بیاور. کنیز جعبه را آورد .

حسین بن روح بزنی گفت این همان جعبه است که نزد تو بود و آن را در دجله انداختی اکنون بگویم چه در آن است . یا خودت میگوئی زن گفت شما بفرمائید گفت يك جفت خلخالی طلا و حلقه بزرگی است که گوهری در آن است و دو حلقه كوچك است که در هر کدام يكدانه گوهر است و دو انگشتر فیروزه و يك انگشتر عقیق در آن است .

محتوی جعبه همان اشیائی بود که حسین بن روح نام برد . بدون کم و کاست، سپس سر جعبه را باز کرد و آنچه در آن بود بمن نشان داد زن نگاهی بمن کرده گفت همان چیزهایی است که من آورده بودم و در دجله انداختم من و آن زن با مشاهده این جریان چنان شاد شدیم

که نزدیک بود هوش از سر ما برود (۱).

### با توجه بخوانید

در خرایج از معجزات صاحب الزمان عجل الله فرجه این جریان را مینویسد که ابو محمد عجلجی دوپسر داشت و از مردان پاک طینت بود که احادیثی از حفظ داشت یکی از فرزندانش بنام ابو الحسن معتقد و متدین بود و بشغل مرده شوئی اشتغال داشت ولی پسر دیگرش از جوانان هرزه بشمار میرفت که از کارهای زشت خود داری نمیکرد.

ابو محمد اجیر شد که به نیابت از حضرت صاحب الزمان بمکه رود و حجی انجام دهد عادت شیعیان بود که اشخاص را اجیر میکردند و پول میدادند تا به نیابت از ولی عصر حج بگذارند. ابو محمد از پول همان حج مقداری بفرزند نابکارش داد و بطرف مکه رهسپار شد.

پس از بازگشت گفت در موقف ایستاده بودم پهلوی خود جوانی زیبا و گندم گون دیدم که میآید در حال تضرع و دعا است و با کمال توجه بکار خود مشغول است. همینکه نزدیک شد مردم کنار رفتند در این موقع بمن توجه نموده فرمود پیر مرد! خجالت نمیکشی پرسیدم از چه چیز آقای من فرمود بتو پول میدهند حج بگزاری به نیابت از کسی که خودت میدانی، از آن پول میدهی بفاسق شراب خوری ممکن است چشمت کور شود با دست اشاره بچشم من نمود. من از آن روز میترسم.

ابو عبدالله محمد بن نعمان این جریان را شنیده بود میگفت چهل



روز بیشتر از آمدنش نگذشت که دانه‌ای از همان چشمیکه اشاره بآن کرده بودند در آمد و چشمش از بین رفت (۱).

## سفیران امام

در غیبت صغری عده‌ای از شیعیان پاك نهاد که اعتماد کامل بشخصیت اخلاقی و مذهبی آنها بود و بدرستی و دیانت بین ارادتمندان ائمه علیهم السلام اشتهار خاص داشتند به نیابت ولی عصر که واسطه بین امام زمان و شیعیان باشند برگزیده شدند.

نواب ولی عصر در غیبت صغری متجاوز از صد نفر بوده‌اند که هر کدام در یکی از شهرهای شیعه نشین واسطه بین مردم و امام بشمار میرفتند از آن جمله قاسم بن علا که قبلا جریانش نقل شد در شهر ران آذربایجان افتخار این نمایندگی را داشت.

ولی چهار نفر از این نمایندگان امتیاز خاصی داشتند که در هر زمان واسطه اصلی آنها بودند. سایر نواب توقیعات و خواسته‌ها و نیازهای مردم را توسط یکی از این چهار نفر که در زمانشان بود بعرض امام میرساندند در حقیقت این چهار نفر بدون واسطه بامام علیهم السلام دسترسی داشتند و دیگران با وساطت اینها.

اولین نایب از این چهار نفر شیخ ابو عمرو عثمان بن سعید عموی است که در زمان امام علی النقی و امام حسن عسکری نیز وکیل ایندو امام بود و بامانت و وکالت او هر دو امام علیهم السلام تصریح

فرموده‌اند و همچنین مولی صاحب الزمان به نیابت او تصریح فرمود :

دومین نایب ، ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری است که پسر شیخ ابو عمر نایب اول بود پس از درگذشت پدرش افتخار مقام او را یافت و بدستور ولی عصر علیه السلام پدرش او را بجانشینی خود منصوب کرد .

محمد بن عثمان دارای چند کتاب بود که از فرمایشات امام حسن عسکری و امام زمان استفاده کرده بود در سال سیصد و پنجم از دنیا رفت و مدت پنجاه سال به نیابت اشتغال داشت که اموال مردم را می پذیرفت و توقیعات باهمان خطی که در زمان امام حسن عسکری در امور دنیا و دین و جواب سئوالات بوسیله پدرش برای اشخاص میرسید در زمان او نیز خواسته‌های مردم باهمان توقیعات جواب داده میشد .

سومین سفیر شیخ ابوالقاسم حسین بن روح پسر ابی بحر نوبختی است که بعد از محمد بن عثمان بمقام نیابت خاصه رسید ، بدستور امام او را محمد بن عثمان تعیین نمود حسین بن روح مردی دانشمند و مورد اعتماد تمام حتی اهل سنت بود نایب دوم محمد بن عثمان بیش از ده نفر در اطرافش بودند که حسین بن روح یکی از آنها بشمار میرفت او از سایرین کمتر مورد توجه محمد بن عثمان بود . جعفر بن احمد بن متیل باندازه‌ای با محمد بن عثمان خصوصی بود و مورد توجه او قرار داشت و رفت و آمد در خلوت و آشکار میکرد که ارادتمندان ائمه همه تردیدی نداشتند که او به نیابت انتخاب خواهد شد .

ولی برخلاف تصور آنها بدستور امام ابوالقاسم حسین بن روح

تعیین گردید، تمام پذیرفتند حتی جعفر بن احمد بن متیل. همانطوریکه در زمان محمد بن عثمان عهده دار کارهای او بود در زمان حسین بن روح نیز سمت پیشکاری او را داشت. در سال ۳۲۶ حسین بن روح از دنیا رفت و مدت سفارت او بیست و یک یا بیست و دو سال بود.

چهارمین نایب خاص که پس از درگذشت او دیگر نیابت خاصه پایان یافت و غیبت کبری شروع گردید شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری رحمه الله علیه است که به تصریح حسین بن روح و با امر امام جانشین او شد. ابوالحسن علی بن محمد سمری در سال سیصد و بیست و نه از دنیا رفت و غیبت صفری پایان پذیرفت.

## نایب اول عثمان بن سعید

احمد بن اسحاق قمی گفت روزی خدمت حضرت امام علی النقی رسیده عرض کردم آقا من گاهی در اینجا هستم و گاهی نیستم و نمیتوانم خدمت شما برسم تقاضا دارم بفرمائید احتیاجات خود را در امور دینی بوسیله چه کس رفع نمایم. فرمود ابو عمر عثمان بن سعید مرد مورد اعتماد و اطمینان کامل من است هر چه او بگوید از طرف من گفته و آنچه نسبت بشما انجام داد مثل اینست که من انجام دادم.

احمد بن اسحاق میگوید پس از درگذشت امام علی النقی خدمت امام حسن عسکری رسیدم و همان تقاضائی را که از پدر بزرگوارش کرده بودم از ایشان نیز کردم فرمود ابو عمر مردی درست و مورد

اعتماد من است در زمان حیات من و هم پس از درگذشتم او در زمان پدرم نیز مورد اعتماد بوده هر چه بگوید از طرف من گفته و هر چه انجام دهد مثل اینستکه من انجام داده‌ام (۱).

شیخ طوسی در کتاب غیبت خود از عبدالله بن جعفر حمیری نقل میکند که گفت من و شیخ ابو عمر (نایب اول) پیش احمد بن اسحاق قمی بودیم. احمد بن اسحاق بمن اشاره کرد راجع بحضرت ولی عصر از او پرس.

من بعثمان بن سعید گفتم آقا سؤالی دارم گرچه هیچ شکی در این مورد ندارم و اعتقاد من اینستکه که زمین خالی از حجت نمیتواند باشد، مگر چهل روز قبل از قیامت که در آن زمان حجت بر مردم تمام شده و در توبه است و هر که قبلا ایمان نیاورده آن روز دیگر ایمان آوردنش مفید نخواهد بود بدترین مردم همانهایی هستند که قیامت در زمان ایشان بر پا میشود، ولی مایلیم در مورد سؤالم یقین بیشتری کسب کنم زیرا ابراهیم خلیل از خدا سؤال کرد چگونه مرده را زنده میکند باو خطاب شد مگر ایمان نداری گفت چرا ولی میخواهم اطمینان حاصل کنم.

احمد بن اسحاق بمن گفت: از حضرت امام علی النقی پرسیدم در امور دینی بیچه کس مراجعه کنم و سخن که را بپذیرم آنجناب فرمود ابو عمر مورد اعتماد من است هر چه گفت و انجام داد مثل اینستکه من گفتم یا انجام داده‌ام از او بشنو و اطاعت کن. زیرا مرد

(۱) غیبت شیخ طوسی و بحار الانوار ص ۹۳ و منتخب الاثر ص ۳۹۳.



درست و مورد اعتماد است و نیز گفت از حضرت امام حسن عسکری همین سؤال را نمودم ایشان هم فرموده‌اند ابو عمر و پسرش هر دو درست و مورد اعتمادند هر چه بگویند یا انجام دهند از طرف ما گفته و انجام داده‌اند از آن دو بشنو و اطاعت کن هر دو مورد اعتمادند .

اکنون ملاحظه فرمائید این اعتراف دو امام است نسبت بشما از شنیدن این سخنان ابو عمر سر بسجده گذاشت و اشک ریخت پس از آن بمن فرموده سؤالت را بپرس .

گفتم تو امام زمان پسر حضرت عسکری را دیده‌ای فرمود آری بخدا سوگند بادست اشاره کرد گردش این چنین بود (یعنی شخص توانا که اندامی مناسب و کامل دارد) گفتم يك سؤال دیگر مانده گفت بپرس .

از اسم امام سؤال کردم گفت حرام است سؤال کردن از اسم این سخن را از طرف خودم نمیگویم مرا نمیرسد که حلالی را حرام نمایم . اکنون جریان در نزد پادشاه چنین است که امام حسن عسکری در گذشته واز او فرزندی باقی نمانده حتی میراثش را تقسیم کردند و کسانی که حق نداشتند از آن میراث استفاده نمایند استفاده کردند «جعفر کذاب» امام <sup>(ع)</sup> بر این جریان صبر نمود او صاحب خانواده و خویشاوند است و کسی جرئت ندارد خود را بآنها منتسب نماید یا چیزی بآنها برساند وقتی اسم بمیان آمد بناچار در جستجوی امام خواهند بود از خدا پرهیز کنید در صدد چنین کاری بر نیائید (۱) .

## نایب دوم ابو جعفر محمد بن عثمان عمری

عبدالله بن جعفر گفت توقیعی (۱) با ابو جعفر محمد بن عثمان در در باره تسلیت راجع بدر گذشت پدرش با این مضمون صادر گردید: پدرت با خوشنامی زندگی کرد و با سعادت از دنیا رفت از این مصیبت تو و ما افسرده شدیم و از در گذشت او ناراحت گردیدیم کمال سعادت او همین که فرزندی چون تو دارد، بدستور ما جانشین او هستی ما از وجود تو خرسندیم.

در توقیع دیگر میفرماید: خداوند فرزند عثمان بن سعید را حفظ کند پیوسته در زمان پدرش مورد اعتماد بود خدا از او راضی باشد و او را خرسند نماید و شاد کام گردد او از نظر ما جانشین پدرش میباشد آنچه بگوید بدستور ما است و بفرمان ما عمل میکند الخ (۲) محمد بن متیل گفت: ابو جعفر عمری مرا خواست و چند پارچه و کیسه‌ای محتوی مقداری پول بمن سپرد گفت باید هم اکنون بواسط بروی آنچه بتو دادم با اولین کسیکه در موقع پیاده شدن از اسب در واسط ملاقات میکنی بدهی من از این مأموریت ناراحت شدم که مثل مرا برای چنین چیزی میفرستد.

بواسط رفتم در موقع پیاده شدن با اولین کسیکه ملاقات نمودم از حسن بن محمد صیدلانی که وکیل حضرت در واسط بود سؤال کردم

(۱) نامه‌ای که پادشاهان و بزرگان مینویسند توقیع میگویند،

(۲) منتخب الاثر ص ۳۹۵.

گفت من همان شخص هستم خود را معرفی نمودم مرا شناخت . سلام کرد و من پاسخ دادم و باهم معانقه کردیم گفتم ابو جعفر عمری بشما سلام میرساند این کیسه و پارچه ها را داده که بشما بدهم .

گفت : الحمد لله محمد بن عبیدالله حائری ازدیبا رفت من بیرون شدم تا کفن او را فراهم نمایم . پارچه ها را ملاحظه نمود دید آنچه لازم بوده فرستاده است و در کیسه اجرت حمالها و مزد قبر کن است حنازه او را تشییع نمودیم پس از آن بازگشتم (۱)

علی بن احمد دلال قمی گفت روزی خدمت ابو جعفر محمد بن عثمان رسیدم تا سلامی عرض کنم دیدم لوحی در مقابل اوست و نقاش روی آن نقش میند آیاتی از قرآن و در اطرافش اسامی ائمه علیهم السلام را مینویسد . پرسیدم این لوح چیست ، فرمود برای قبرم تهیه میکنم مرا روی آن خواهند گذاشت یا گفت مرا بر آن تکیه میدهند . فرمود هر روز داخل قبرم میشوم و در آنجا یک جزء قرآن میخوانم سپس بیرون میآیم .

در خبر میگوید گمانم علی بن احمد گفت که محمد بن عثمان دست مرا گرفت و قبر خود را نشانم داد ، بمن گفت در فلان روز از فلان ماه و سال من از دنیا خواهم رفت و در همین قبر دفن میشوم . این لوح بامن خواهد بود وقتی از خدمتش مرخص شدم تاریخ فوت او را یادداشت کردم و پیوسته مراقب آن تاریخ بودم چیزی نگذشت که بیمار شد و بالاخره در همان روز از دنیا رفت و در همان محل دفن شد (۲).

(۱) منتخب الاثر ص ۳۹۶ نقل از خرائج

(۲) بحار الانوار ج ۱۳ ص ۹۵ .

## نایب سوم ابوالقاسم حسین بن روح

بوجعفر محمد بن عثمان در سال سیصد و پنج از دنیا رفت و مدت پنجاه سال عهده دار نیابت بود پس از او ابوالقاسم حسین بن روح به نیابت رسید.

جعفر بن احمد بن متیل گفت: من هنگام وفات محمد بن عثمان بالای سرش نشسته بودم و با او صحبت میکردم حسین بن روح پائین پای او نشسته بود در این هنگام محمد بن عثمان رو بطرف من نموده گفت: بمن دستور داده شده که حسین بن روح را بجانشینی خود معرفی کنم. این را که شنیدم از جای حرکت کردم دست حسین بن روح را گرفته در جای خود نشاندم و خودم پائین پای او نشستم.

گروهی از شیعیان نیز از قبیل ابوعلی بن همام و ابو عبیدالله بن محمد و ابو عبدالله باقطنانی و ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله وجنا در هنگام وفات محمد بن عثمان حضور یافتند و با او گفتند اگر پیش آمدی کرد چه کس جانشین شما خواهد بود، گفت ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی جانشین من و سفیر بین شما و صاحب الامر است، و کیل اوست شخصی پاکدامن و مورد اطمینان است در کارهای خود با او مراجعه کنید و در گرفتاریها از او استمداد جوئید بمن این دستور راداده اند من وظیفه خود را انجام دادم.

از ابوسهل نوبختی پرسیدند چگونه مقام نیابت بحسین بن روح رسید با بودن تو گفت آنها در انتخاب نایب خود بهتر اطلاع دارند من مردی هستم که با مخالفین مذهب پیوسته بمنظره و بحث اشتغال دارم



اگر من نیز همانطوریکه حسین بن روح از مکان مولی ولی عصر مطلع است اطلاع داشتم شاید در موقع استدلال برای آوردن دلیل سستی پیدا میکردم و برای اثبات ادعای خودمکان او را نشان میدادم ولی حسین بن روح اگر امام زمان علیه السلام زیر دامنش باشد و او را با فیچی پاره پاره کنند دامنش را بالا نمیزند که امام را نشان دهد (۱) حسین بن روح شخصی بسیار با احتیاط بود و در تقیه ذره‌ای فروگذار نمیکرد بطوریکه مورد احترام اهل سنت نیز بود، آنقدر مقید به تقیه بود که از ترس و تقیه بمنزل ابن یسار وزیر که شخصیتی تمام از نظر اجتماعی داشت و در نزد خلیفه محترم بود حاضر میشد ابوالحسن پسر ابوالطیب گفت روزی در خانه وزیر دو نفر با یکدیگر بحث میکردند یکی از آنها عقیده داشت که بعد از پیغمبر ابوبکر از همه مردم افضل است بعد از او عمر و پس از وی علی علیه السلام دومی میگفت علی از عمر بهتر است.

در این میان ابوالقاسم حسین بن روح گفت آنچه مورد اتفاق اصحاب پیغمبر میباشد اینست که ابوبکر صدیق را مقدم میدارند بعد از او عمر فاروق و پس از وی عثمان ذوالنورین آنگاه علی وصی، اهل حدیث نیز همین عقیده را دارند.

کسانی که در مجلس حضور داشتند از سخن او در شکفت شدند و از شادی او را روی سر خود برداشتند برایش دعاها کردند و از کسانی که او را راضی میدانستند بدگوئی‌ها کردند. من از مشاهده

این حال خنده‌ام گرفت بطوریکه نتوانستم خودداری کنم با آستین جلودهانم را گرفتم ولی از ترس اینکه رسوا شوم از جای حرکت کرده خارج شدم ولی حسین بن روح متوجه من بود همینکه بمنزل رسیدم چیزی نگذشت درب‌خانه را زدند درب‌را باز کردم حسین بن روح را مشاهده کردم که قبل از رفتن بمنزل خود بدر خانه من آمده . فرمود بنده‌ی خدا چرا می‌خندیدی می‌خواستی مرا بخطر بیاندازی خیال میکنی آنچه در آن مجلس گفتم مناسب نداشت گفتم چرا . گفت من از گناه تو نمی‌گذرم اگر سخن مرا در آن مجلس نابجا شماری . گفتم آقامردی که نایب امام زمان و وکیل اوست اگر چنین سخنی بگوید نباید تعجب کرد و از حرف او خندید؟ با ناراحتی در جوابم گفت قسم بجان تو اگر دو مرتبه چنین حرفی بزنی با تو قطع رابطه میکنم از من خدا حافظی کرد و رفت (۱) .

شنید یکی از دربانهایش معاویه را لعنت کرده او را ناسزا گفت و از خانه بیرونش کرد و از کار برکنارش نمود ، مدت‌ها بیکار بود و تقاضای شغل خود را میکرد او را بر سر کارش نیاورد تا بالاخره یکی از بستگان حسین بن روح باو کاری داد تمام این رفتار را از روی تقیه مینمود (۲) .

## نایب چهارم

ابوالحسن علی بن محمد سمری

آخرین نایب خاص ولی عصر روحی فداه علی بن محمد سمری بود که بعد از درگذشت او دیگر شخص معینی به نیابت منصوب نگردید. احتیاجات مذهبی و مسائل دینی شیعیان بدانشمندان فقیه شیعه واگذار گردید. شیخ طوسی در کتاب غیبت خود از ابی محمد احمد بن حسن نقل میکند که گفت من در سال درگذشت شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری در مدینه بودم. قبل از وفاتش پیش او رفتم توفیقی از ولی عصر بیرون آورد با این عبارت .

بسم الله الرحمن الرحيم . يا علي بن محمد سمري اعظم الله  
 اجر اخوانك فيك فانك ميتما بينك و بين ستة ايام فاجمع  
 امرك و لاتوص الى احد فيقوم مقامك بعد و فاتك فقد وقعت  
 الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول  
 الامه و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سيأتي لشيعتي من  
 يدعى المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحه و هو كذاب مفتر  
 و لاحول و لا قوة الا بالله.

بنام خداوند بخشنده مهربان : ای علی بن محمد سمری خداوند  
 پاداش برادران ترا بواسطه درگذشت تو زیاد نماید، پس از شش روز  
 دیگر از دنیا خواهی رفت . کارهای خود را بکن و بکسی وصیت ننما  
 که جانشین تو باشد پس از درگذشتت غیبت کامل بوقوع خواهد  
 پیوست، دیگر ظهوری نخواهد بود مگر پس از اجازهی خدا آنهم پس از

مدتهای طولانی است که دلها سخت سنگین شود و زمین پرازستم گردد  
کسانی پیدا خواهند شد که برای شیعیان ما ادعای مشاهده میکنند  
قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی این اشخاص دروغ میگویند  
و تهمت زنده هستند حرکت و بیرونی نیست مگر بوسیله خدا (۱)  
گفت ما نسخه این توفیق را یاد داشت کردیم و از خدمت او  
مرخص شدیم روز ششم باز آمدیم در حالیکه شیخ از دنیا میرفت با او  
گفتند وصی بعد از تو کیست . گفت خداوند ارادهای نسبت بجهانیان  
دارد که انجام خواهد داد این آخرین سخنی بود که از او شنیده شد .

### بخش پنجم

کسانی که در غیبت صغری امام را مشاهده کرده اند

شیخ صدوق در کمال الدین از عبدالله بن جعفر حمیری نقل میکند  
که گفت از محمد بن عثمان عمری سؤال کردم آیا صاحب الامر را دیده ای  
گفت آری آخرین مرتبه ای که افتخار ملاقات آنجناب را داشتم در  
کنار خانه خدا بود در حالیکه دست بدر گاه پروردگار بر داشته  
میگفت :

---

(۱) ظاهر این توفیق مخالف جریانها و داستانهائی است که اشخاصی امام  
علیه السلام را در غیبت کبری مشاهده کرده اند اتفاقاتی که شاهد دیده شدن ولی  
عصر (ع) است بسیار زیاد و غیر قابل انکار می باشد بطوریکه تمام دانشمندان  
شیعه که در این مورد کتاب نوشته اند آن جریانها را ثابت کرده اند . برای رفع  
اشکال جوابهائی داده شده از آن جمله علامه مجلسی در بحار می نویسد ظاهر  
توفیق اینست که هر کسی ادعای مشاهده و نیابت کند دروغ می گوید نه کسی که فقط  
ادعای مشاهده نماید .



اللهم انجز لي ما وعدتني خدایا بوعدهایکه بمن دادهای

وفا فرما .

### چه کسی وارد بهشت میشود

شیخ طوسی در کتاب غیبت خود مینویسد محمد بن احمد انصاری گفت گروهی از مفوضه و معقره (۱) کامل بن ابراهیم مدنی را خدمت امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند تا مسائلی سؤال کند . کامل گفت من در نظر گرفتم این سؤال را بکنم که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه معرفتش مانند من باشد و عقیده مرا داشته باشد وقتی خدمت امام رسیدم مشاهده کردم لباسهای سفید رنگ بسیار عالی در تن دارد با خود گفتم ولی خدا و حجت زمان چنین لباسهایی میپوشد ولی بما دستور میدهد با برادران خود مواسات نمائیم و از پوشیدن چنین لباسی نهی میفرماید :

در همین موقع دیدم امام تبسم نموده آستین بالازد چشمم بلباسی سیاه رنگ و خشن افتاد که در زیر پوشیده بود فرمود این لباس خشن را برای خدا پوشیده‌ام و این لباس ظریف را برای شما . سلام کردم و نزدیک دریکه پرده بر آن آویخته بود نشستم در همین هنگام بادی وزید و پرده بالارفت کودکی دیدم چون پاره ماه در حدود چهار سال داشت بمن فرمود کامل بن ابراهیم ! از سخن گفتن او موی بر تنم راست شد و بلرزه افتادم بزبانم آمد گفتم بلی

(۱) مفوضه عقیده دارند که خداوند تمام کارها را بائمه تفویض کرده و خود

در امور دخالتی ندارد .

آقای من .

فرمود آمده‌ای پیش ولی و حجت خدا تا سؤال کنی داخل بهشت  
نمیشود مگر کسیکه با تو هم عقیده است و معرفت ترا داشته باشد .  
عرض کردم بخدا قسم همین اندیشه را داشتم .

فرمود : در این صورت خیلی کم به بهشت خواهند رفت فرمود  
بخدا قسم گروهی داخل بهشت میشوند که آنها را حقیقه مینامند سؤال  
کردم آنها کیانند . فرمود کسانی هستند که از محبت علی همین مقدار  
دارند که بنام او قسم میخورند ولی نه حق و نه مقام او را میدانند .  
سپس مدتی سکوت کرد . آنگاه فرمود آمده‌ای سؤال کنی از اعتقاد  
مفوضه .

دروغ میگویند دل‌های ما ظرف مشیت خداست هر وقت او بخواهد  
ما نیز خواهیم خواست خداوند در قرآن کریم میفرماید :

وما تشاؤون الا ان يشاء الله (۱) در این هنگام پرده بجای خود  
برگشت من نتوانستم آنرا يك طرف بزنم امام حسن عسکری علیه السلام بمن  
نگاه کرده تبسم نمود و فرمود کامل ! چه نشسته‌ای آنچه میخواستی  
امام بعد از من بتو جواب داد .

از جای حرکت کرده خارج شدم دیگر آنجناب را مشاهده  
نکردم (۲) .

(۱) نمیخواهید مگر آنچه خدا بخواهد .

(۲) منتخب الاثر . ص ۲۴۸

## سعد بن عبدالله قمی

شیخ صدوق در کمال الدین از سعد بن عبدالله قمی روایتی نقل میکند که مقدار مورد احتیاج آن راما در اینجا ذکر می‌کنیم. سعد بن عبدالله قمی گفت در نامه‌ای چهل و چند مسئله مشکل که کسی نمیتوانست جواب آنها را بدهد نوشتم و با خود فکر کردم از احمد بن اسحاق و کیل امام حسن عسکری که بهترین شخص آن ناحیه بود سؤال کنم. از او جستجو کردم بطرف سامرا رفته بود منم از پی او رفتم در بین راه با او رسیدم.

بایکدیگر مصافحه نمودیم گفت خوش آمدی سبب آمدت چه بود. گفتم علاقه بشما و هم عادتی که دارم. بسؤال مسائل سبب آمدنم گردید. گفت من نیز قصد دارم خدمت مولایم امام حسن عسکری برسم و از مشکلات تفسیر سؤالهایی دارم موفقیتی است که هر دو از خدمت امام استفاده کنیم او چون دریائی بی پایان است از عجائب و اطلاعات علمی امام ما است !!

وارد سامرا شدیم بدر خانه آقا یمان امام حسن عسکری علیه السلام رسیدیم اجازه ورود خواستیم اجازه دادند احمد بن اسحاق کیسه‌ای جرمی داشت که در داخل آن يك عباى طبرى نهاده بود و در داخل آن صد و شصت کیسه پارچه‌ای محتوی درهم و دینار بود که سر هر کیسه‌ای را صاحبش بسته و روی آن مهر خود را زده بود وقتی چشم بمولایم افتاد صورتش را چون ماه شب چهارده دیدم بر روی

زانوی راستش پسری بود چون ستاره درخشان و بر سر فرقی با دو گیسوی آویخته داشت چون الفی که بین دو واو باشد پیش روی امام اناری از طلا بود که نقش های آن میدرخشید و نگین های عالی بر آن قرار داشت این انار را یکی از رؤسای بصره بایشان هدیه داده بود.

امام علیه السلام نامه ای مینوشت آن کودک دست امام را میگرفت و از نوشتن باز میداشت برای اینکه او را مشغول نماید انار را روی زمین میانداخت تا با آن بازی کند.

ما سلام کردیم امام علیه السلام اظهار لطف زیادی نموده و اشاره بنشستن فرمود وقتی آن جناب از نوشتن نامه فراغت حاصل کرد احمد بن اسحاق کیسه چرمی را از داخل عبا خارج نموده خدمت مولی گذاشت امام علیه السلام نگاهی بکودک کرده فرمود مهر از کیسه های هدایای شیعیان و دوستان خود بردار.

عرضکرد آقا جایز است دست پاک خود را به هدیه های نجس و اموال ناپاک بزنم که حلال و حرام آن با یکدیگر مخلوط شده. امام علیه السلام با احمد بن اسحاق فرمود کیسه را باز کن تا حلال و حرام آن را از هم جدا کند. اولین کیسه ای را که احمد بن اسحاق برداشت آن کودک فرمود این کیسه متعلق بفلان کس فرزند فلانی است که در فلان محل قم ساکن است ثمت و دودینار در آن است که چهل و پنج دینار آن بهای خانه ایست که از پدرش وارث برده و فروخته و چهارده دینار بهای نه جامه است و سه دینار آن اجاره دکان است امام فرمود درست گفתי اینک هر کدام حرام است باوبگو.



فرمود جستجو کنی از دیناری که در فلان تاریخ در ری سکه زده شده که نقش يك طرف آن سائیده شده و تکه طلائی که يك چهارم مثقال وزن دارد . علت حرام بودن آن اینست که صاحب این پولها در فلان تاریخ يك من و ده سیر نخ بهمسایه‌ی پارچه باف خود داده مدتی گذشت نخ را دزدی برد ، پارچه باف جریان را بصاحب نخ گفت ولی او قبول نکرد و بجای آن نخ يك من و نیم نخی باریکتر از آن گرفت از همان نخ لباسی تهیه کرد که این دینار و تکه طلاهای همان است .

سر کیسه را باز کرد داخل کیسه دیناری بود باسم خود آن شخص و مقداری دینارها همانطوریکه آنجناب فرموده بود . دینارها و آن تکه طلای را با همان علامت بیرون آورد کیسه دیگری را بیرون کرد . فرمود این متعلق بفلان کس است از فلان محله قم پنجاه دینار در آن است که دست زدن ما بآن جایز نیست پرسید از چه جهت . فرمود زیرا این پول بهای گندمی است که صاحب آن بزارعش ستم کرده چون در موقع تقسیم سهم خود را با پیمانہ پر بر داشته و سهم زارعش را با پیمانہ‌ای سرخالی و کم .

امام علیه السلام فرمود صحیح است باحمد بن اسحاق دستور داد همه این کیسه را برگردان بصاحبش ما احتیاجی باینها نداریم . آن جامه پیره زن را بیاور . احمد بن اسحاق گفت این جامه داخل خرچین من بود که فراموش کرده بودم همینکه رفت آن را بیاورد امام علیه السلام بمن نگاهی نموده فرمود تو چرا آمده‌ای عرض کردم احمد بن اسحاق مرا زیارت شما تشویق نمود فرمود چه شد مسائلی که میخواستی پرسشی عرض کردم هست .

فرمود از نور دیده‌ام پیرس بفرزندش اشاره نمود. آن کودک گفت از هر چه مایلی پیرس. عرض کردم آقای من برای ما چنین روایت کرده‌اند که پیغمبر طلاق زنان خود را بدست امیرالمؤمنین علیه السلام داده بطوریکه در جنگ جمل علی علیه السلام بعایشه گفت گردو غباری برانگیختی برای اسلام و مسلمانان با این آشوبت و بانادانی خود فرزندان را (مراد مومنین هستند) در معرض هلاک قراردادی اگر از نادانی خود دست برداری ترا طلاق میدهم.

با اینکه زنان پیغمبر بادرگذشت آن جناب طلاق داده شده‌اند. سوال کرد طلاق یعنی چه گفتم آزادی. فرمود اگر طلاق آنها با وفات پیغمبر باشد پس چرا بعد از درگذشت پیغمبر نمی‌توانستند ازدواج کنند.

عرض کردم شما معنی طلاق را که در اختیار امیرالمؤمنین قرار داده فرمائید. فرمود خداوند زنان پیغمبر را با امتیازی احترام نموده آنها را مادر مؤمنین محسوب نموده پیغمبر فرمود بعلی علیه السلام که این شرافت برای آنها باقی است تا وقتی که اطاعت خدا را بنمایند هر کدام بعد از من مخالفت خدا را نموده و برتو خروج کرد او را از درجه همسری من خارج کن و از مقام مادر مؤمنین بودن خارج نما. سپس سوالهای دیگری از قبیل فاحشه مبینة و از این دستور خدا بحضرت موسی فاخلع نعلیک و از تاویل کهیعض نمود و جواب کافی گرفت. تا اینکه عرض کردم فرمائید چرا مردم نمیتوانند برای خود امام و پیشوائی انتخاب نمایند. فرمود پیشوای درست بانادرست.

عرضکردم پیشوای درست .

فرمود ممکن است بنظر خودشان پیشوای درستی انتخاب کنند ولی نادرست درآید با اینکه هیچکدام از قلب یکدیگر خبر ندارند گفتم آری . فرمود بهمین علت که قابل قبول عقل نواست . سپس فرمود بگو بینیم پیغمبرانی که خداوند آنها را انتخاب نموده و بر آنها کتاب نازل کرده و باوحی و عصمت آنها را تأیید فرموده با اینکه پیشوای مردم هستند و بزرگترین آنها از قبیل موسی و عیسی با کمال عقل و دانششان وقتی بنخواهند از میان مردم مؤمنین را انتخاب کنند آیا ممکن است منافق را برگزینند با اینکه قصدشان مؤمن بوده ؟ گفتم نه .

فرمود موسی کلیم الله با عقل فراوان و دانش زیاد و نزول وحی بر او از میان قوم و سپاهیانش برای وعده گاه پروردگار هفتاد نفر از کسانی که شك در ایمان آنها نداشت انتخاب نمود و همه ی آنها منافق بودند . زیرا خداوند درقرآن میفرماید :

و اختار حتی موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا

تا آنجا که میفرماید :

لن تؤمن لك حتى نرى الله جهرة فاخذتهم الصاعقه لظلمهم

هفتاد نفر را برای وعده گاه پروردگار انتخاب نمود آنها گفتند

ما بتو ایمان نمیآوریم مگر اینکه خدا را آشکارا به بینیم خداوند آنها را بواسطه ستمگری که کردند گرفتار صاعقه نمود .

در صورتیکه چنان پیغمبری در موقع انتخاب برخلاف

واقع بجای مومن منافق انتخاب کند با اینکه خیال میکند شخص انتخاب

شده خوب است یقین میکنیم که انتخاب ممکن نیست مگر از طرف کسی که از دلها خبر دارد و براسرار آگاه است بهمین جهت انتخابی که مهاجرین و انصار نمودند قابل ارزش نیست در صورتیکه پیغمبران نتوانند انتخاب کنند.

سپس فرمود سعد! کسی که ادعا میکرد پیغمبر ابابکر را بغار برد فقط از همین جهت بود که میدانست خلیفه و جانشین بعد از اوست و عهده دار احکام قرآن و اختیاردار امت و پشت و پناه مردم است در گرفتاریها و اقامه حدود و تامین سپاه برای فتح ممالک کفر میکند همانطوریکه برای نجات خود و انجام وظیفه پیغمبری بغار پناه برد از ترس اینکه جانشینش از بین نرود او را هم با خود برد مگر نه اینست کسی که از چیزی فرار میکند و بجائی پناه می برد باید دوست خود را نیز بآن پناهگاه ببرد ولی علی را بجای خود خوابانید چون باو اهمیت نمیداد و از وجود او ناراحت بود و میدانست اگر کشته شود اشکالی ندارد که دیگری را بجای او برگزیند برای دفاع از اسلام و گرفتارهای جنگی.

چرا جواب او را ندادی باینطور که میگفتی مگر فرموده پیغمبر خلافت بعد از من سی سال است بنا به مذهب شما مدت خلافت را بمقدار عمر خلفاء راشدین قرار داده. او چاره ای نداشت جز اینکه تصدیق نماید. آنگاه باو میگفتی همانطور که پیغمبر میدانست ابابکر خلیفه اوست میدانست عمر و بعد از عمر عثمان و پس از عثمان علی خواهد بود باز هم تصدیق مینمود. آنگاه باو میگفتی پس لازم بود همه را بترتیب بغار ببرد و همانطوریکه از جان ابابکر ترسید بر جان آنها



نیز باید می‌ترسید و مقام آنها را پائین نمی‌آورد بواسطه بردن ابابکر بطرف غار سپس بیانات دیگری فرمود تا آنکه سعد گفت مولی امام حسن از جای حرکت کرد.

برای نماز با آن کودک من نیز خارج شدم در جستجوی احمد بن اسحاق او را دیدم می‌آید در حال گریه .

گفتم چه دیر کردی چرا گریه میکنی گفت جامه‌ایکه مولی از من خواست گم کرده‌ام . گفتم چیزی نیست خدمت آنجناب جریان را عرض کن با سرعت خدمت امام رسید بزودی برگشت در حالیکه می‌خندید و درود بر محمد و آتش می‌فرستاد پرسیدم چه خبر شد .

گفت جامه‌ایکه گم کرده بودم دیدم زیر پای مولایم پهن است و بر روی آن نماز می‌خواند خدایرا بر این نعمت سپاس گزاری کردم تا چند روز دیگر مرتب خدمت امام رفت و آمد میکردیم ولی آن کودک را مشاهده نکردیم روز آخر با احمد بن اسحاق و کهلان نامی از همشهریان خودمان خدمت امام رسیدیم . سعد ایستاد و عرض کرد آقا هنگام جدائی است بسیار ناراحتیم از فراق شما از خدا میخواهیم بر محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین و ائمه طاهربین درود بفرستد و بر شما و فرزندت و میخواهیم شما را پیروز نماید و دشمنانتان را خوار کند و این دیدار ما را آخرین دیدار قرار ندهد .

این سخنان را که پایان رسانید قطرات اشک از گونه امام جاری شده فرمود بیهوده خود را بزحمت نیانداز در باره دعا کردن در همین سفر از دنیا خواهی رفت .

احمد بن اسحاق از شنیدن این سخن بیهوش شد پس از بیهوش آمدن عرض کرد شما را بخدا قسم میدهم این افتخار را بمن ارزانی فرمائید و یکی از جامه‌های خود را عنایت کنید تا جزء کفن خود قرار دهم .

امام علیه السلام دست زیر فرش برد و سیزده درهم بیرون کرده باو داد و فرمود فقط از همین پول خرج خود بکن آنچه خواستی نیز بدست میآوری خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمیکند .

سعد گفت در مراجعت سه فرسخ به حلوان مانده احمد بن اسحاق تب کرد و سخت بیمار شد که از زندگی مایوس گردید . بحلوان که رسیدیم وارد کاروانسرائی شدیم احمد بن اسحاق مردی را که خدمتکارش بود خواست و گفت مایلم امشب مرا تنها بگذارید . ما از او جدا شدیم و هر کدام به بستر خود رفتیم .

صبحگاه مرا فکر فرا گرفت . چشم باز کردم دیدم کافور غلام امام حسن عسکری علیه السلام بمن گفت خدا پاداش یک بشما بدهد در مقابل درگذشت احمد بن اسحاق جبران این مصیبت را به نحو مطلوب فرماید . ما از غسل و کفن کردن او فارغ شدیم اینک حرکت کنید و آماده‌ی دفن او شوید او از همه شما پیش امام بیشتر موقعیت داشت در این موقع از چشم ما پنهان شد .

کنار پیکر او رفتیم و بگریه و زاری پرداختیم تا حق او را بپای بردیم و از رفتنش فراغت حاصل کردیم (۱) .

## مژده نجات یافت

ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری گفت عمرو بن عوف فرماندار تصمیم کشتن مرا گرفت او مردی دشمن خاندان نبوت و علاقه‌ای بر یختن خون شیعیان داشت من از جریان که مطلع شدم . ترس عجیبی مرا فرا گرفت از خانواده و دوستانم وداع کردم و خدمت امام حسن عسکری رسیدم تا از ایشان نیز وداع نمایم قصد داشتم فرار نمایم .

همینکه خدمت مولی رسیدم کودکی را مشاهده کردم کنار ایشان نشسته صورتش چون ماه میدرخشید از پرتو رویش در شکفت شدم بطوریکه نزدیک بود از ترس و گرفتاری خود فراموش کنم .

در همین موقع کودک بمن گفت ابراهیم ! فرار نکن خداوند عزیز و بزرگ شر دشمن ترا از سرت رفع میکند بیشتر در شکفت شده از مولایم پرسیدم آقا فدایت شوم این کیست که از قلب من آگاهی داد . فرمود فرزند و جانشین من است که غیبتی طولانی خواهد کرد آنگاه ظهور نماید که دنیا پر از ستم باشد و پر از داد و عدل خواهد نمود از اسمش جو یا شدم فرمود هم نام و هم کینه پیغمبر است جایز است کسی نامش را ببرد یا با کینه او را بخواند تا ظهور نماید آنچه دیدی و شنیدی پنهان بدار مگر از کسانی که اهلیت داشته باشند .

بر امام و فرزندان درود فرستادم با اعتماد و پشت گرمی فرمایش آن مولی با تو کل بخدا خارج شدم . علی بن فارس بمن مژده داد که

معتد خلیفه عباسی برادر خود ابواحمد را دستور داد تا فرماندار عمرو بن عوف را بقتل برساند در همان روز ابواحمد او را گرفت و بند از بند بدنش را جدا کرد (۱).

## بملاقات ولی عصر (ع) نائل گردید

ابو محمد حسن بن علی و جناب نصیبی گفت پس از نماز شام زیر ناودان خانه خدا در سجده بودم آن بار پنججاه و چهارمین حجم بود با آه و زاری دعا میکردم ناگهان شخصی مرا تکان داد گفت حسن بن و جناب نصیبی از جا حرکت کن همینکه حرکت کردم کنیزی زرد چهره و لاغر اندام تقریباً چهل ساله دیدم براه افتاد من از پی او رفتم تا مرا بمنزل خدیجه کبری علیها السلام برد در این مدت چیزی باو نگفتم آن منزل خانه‌ای بود که بانردبان چوبی از آن بالا میرفتند.

کنیز بالا رفت صدائی شنیدم حسن! بالایا بالا رفتم و کنار درب ایستادم صاحب الزمان صلوات الله علیه را مشاهده کردم فرمود حسن خیال میکنی از نظر ما پنهانی بخدا قسم در تمام حج‌هایت بهمراه تو بودم شروع نمود بنقل خصوصیات حج‌های من. از هوش رفتم.

احساس کردم دستی مرا تکان میدهد از جای حرکت نمودم. بمن فرمود بعد از این ملازم خانه جعفر بن محمد باش دیگر از نظر خوراک و پوشاک بهیچوجه خود را برحمت میانداز دفتری که در آن دعای فرج و صلوات بر امام زمان بود بمن عنایت نموده فرمود این دعا را بخوان



و اینطور صلوات بفرست بکسی جز دوستان واقعی ماندهی خداوند  
ترا توفیق خواهد داد.

عرض کردم آقا دیگر شما را نخواهم دید فرمود حسن! اگر  
خداوند بخواهد می بینی از سفر حج بازگشتم و ملازم خانه حضرت  
صادق علیه السلام شدم از خانه که خارج میشدم فقط برای انجام یکی از سه  
کار بر میگشتم یا برای تجدید وضو یا خواب و یا افطار کردن.  
هنگام افطار وارد خانه میشدم کوزه ای پر آب و نانی بر روی  
آن بود هر نوع غذایی که آن روز دلم خواسته بود در کنار کوزه قرار  
داشت مرا همان غذا کافی بود لباس تابستانی در تابستان و زمستانی در  
زمستان برایم فراهم بود. آب کوزه را در روز میان خانه می پاشیدم  
و کوزه را خالی میگذاردم و غذایی که آورده میشد و احتیاج نداشتم  
صدقه میدادم تا کسانی که با من هستند بفهمند (۱).

## امام بنام خواسته های دوستان توجه دارد

ابو محمد عیسی بن مهدی جوهری گفت در سال ۲۶۸ عازم حج شده  
از وطن بیرون آمدم قصد مدینه کردم زیرا اثابت شده بود که امام زمان  
ظاهر گشته در بین راه بیمار شدم بعد از خارج شدن از فید دلم هوس ماهی  
و خرما کرد.

وقتی وارد مدینه شدم برادران دینی خود را ملاقات نمودم  
آنها نیز مرده دادند که حضرت صاحب در محلی بنام صابر آشکار شده

من بطرف صابر رفتم . بآن بیابان که رسیدم چند بز لاغر دیدم در این موقع قصری در يك طرف بیابان نظرم را جلب نمود .

بزغاله ها داخل قصر شدند من در همانجا ایستادم و انتظار عاقبت کار را میکشیدم نماز مغرب و عشا را خواندم دعا و تضرع نمودم ناگاه بدو خادم امام حسن عسکری را دیدم که گفت : عیسی بن مهدی وارد شو .

از شنیدن این حرف تکبیر و تمجید خدا را گفتم و بسیار سپاس الهی را بجا آوردم همینکه وارد قصر شدم سفره غذائی گسترده دیدم . خادم بمن دستور داد کنار سفره بنشینم ، مرا پهلوی سفره نشاییده گفت آقایت بتو دستور میدهد هر چه دلت هوس کرده بود . در موقع خارج شدن از قید بخور .

با خود گفتم همین دلیل مرا کافی است . اما چگونه غذا بخورم با اینکه مولایم را مشاهده نمودم صدائی شنیدم «تو غذایت را بخور مرا خواهی دید» سر سفره نشستم ناگاه چشمم بداخل سفره بمانی بریانی که هنوز گرم بود افتاد مقداری خرما شبیه خرماهای خودمان و کنار خرما ظرف شیری قرار داشت .

با خود فکر کردم هنوز بهبودی کامل نیافته ام چگونه ماهی و خرما و شیر بخورم صدائی شنیدم «عیسی در امر ماشك داری ؟ تو بهتر از من میدانی برایت چه چیز مفید است و چه زیان دارد» گریهام گرفت و استغفار نمودم از همه آن غذاها خوردم هر وقت که دست از آن بر میداشتم جای دستم معلوم نبود .

لذیذترین غذائی بود که تا کنون در دنیا خورده بودم آنقدر

خوردم که خجالت کشیدم ، صدا زد خجالت نکش عیسی این غذای بهشت است که دست آفریده ای آنرا درست نکرده باشی شروع بخوردن کردم ولی سیر نمیشدم گفتم مولای من مرا پس است .

در این موقع فرمود بیا پیش من ، باین اندیشه شدم که با دست نشسته خدمت مولایم برسم ؟ فرمود : این غذائیکه خوردی احتیاج به شستن هم دارد ؟ دست خود را بوئیدم از مشک و کافور خوشبو تر بود ، نزدیک بمولایم شدم ناگاه نوری چشمم را خیره کرد چنان حیران شدم که خیال کردم اختلال هواس پیدا نمودم ، فرمود : اگر تکذیب کنندگان نمیگفتند امام شما کجاست چه وقت متولد شده چه کسی او را دیده از طرف او چه خبری آمده بچه دلیل معتقد باو هستید و یا چه معجزه ای از او دیده اید لزومی نداشت تو مرا به بینی .

امیر المؤمنین علیه السلام را رها کردند با اینکه او را میدیدند و خدمتش میرسیدند نزدیک بود او را بکشند همچنین آباء گرامم را که تصدیق نکردند و آنها را نسبت بسحر و جن گیری دادند تا حقیقت آشکار شد ، عیسی با آنچه دیدی بدوستان ما اطلاع بده مبادا بدشمنان ما بگوئی که این موقعیت را از دست خواهی داد .

عرض کردم آقا برایم دعا بفرمائید که در صحبت شما ثابت قدم باشم فرمود اگر ثابت قدم نبودی مرا نمیدیدی برو بطرف مقصد خود از خدمت مولا مرخص شدم با حمد و سپاس فراوان (۱)

## ابوالادیان چه گفت؟

شیخ صدوق علیه الرحمه در کمال الدین مینویسد: ابوالادیان گفت من خدمتکار امام حسن عسکری بودم نامه های آن جناب را بشهرها میبردیم روزی در همان بیماری که از دنیا رفت خدمت من رسیدم نامه هائی بمن داد فرمود بمدائن میروی این مسافرت تو چهارده روز طول می کشد و در پانزدهم وارد سامرا خواهی شد، از خانه من صدای ناله وزاری بلند است و مشغول غسل دادن من هستند.

عرض کردم اگر چنین حادثه ای پیش آمده امام بعد از شما کیست؟ فرمود هر کس جواب نامه را از تو بخواهد او قائم بامر امامت است بعد از من، عرض کردم بیشتر راهنمائی بفرمائید فرمود هر کس خبر دهد درهمیان چیست او امام بعد از من خواهد بود.

دیگر مقام و هیبت امام مانع شد که پیرسم درهمیان چیست نامه ها را برداشته بطرف مدائن رفتم و جواب آنها را گرفتم، روز پانزدهم وارد سامرا شدم همانطوریکه امام فرموده بود دیدم صدای گریه بلند است و امام را غسل میدهند. جعفر کذاب را مشاهده کردم کنار درب خانه ایستاده شیعیان باو تسلیت در مصیبت و تبریک راجع بامامت میگویند.

من با خود در این اندیشه شدم که اگر این شخص امام باشد امامت از بین رفته زیرا من میدانستم او شراب میخورد و در زورق برای قماربازی و طنبورزدن مگرددش می رود، من نیز پیش رفته تعزیر و تهنیت گفتم ولی چیزی از من نپرسید عقید خادم خارج شد و گفت آقا برادران



را کفن نموده‌اند بیائید بر بدن ایشان نماز بخوانید .  
 جعفر داخل خانه شد و شیعیان نیز با او رفتند در جلو آنها عثمان  
 بن سعید و حسن بن علی معروف بسلمه بود وارد خانه که شدیم امام  
 حسن عسکری را در کفن پیچیده بودند جعفر کذاب پیش رفت تا نماز  
 بخواند ، همینکه خواست تکبیر بگوید کودک کی گندم گون با مو  
 های مجعد که بین دندانهایش باز بود از اطاق بیرون آمد و دامن جعفر  
 کذاب را گرفته گفت عمو کنار برو من باید بر پدرم نماز بخوانم جعفر  
 با قیافه‌ای درهم و چهره‌ای زرد کنار رفت کودک قدم پیش نهاد و شروع  
 بنماز خواندن کرد امام حسن عسکری را پهلوی قبر پدر بزرگوارش  
 دفن کردند .

در این هنگام کودک رو بمن نموده فرمود بصری ؟ جواب نامه  
 هائیکه آورده‌ای بمن بده نامه ها را تقدیم نموده با خود گفتم این دو  
 دلیل فقط همیان باقی مانده پس از آن پیش جعفر رفتم آه سرد میکشید  
 حاجز باو گفت آقا آن پسرک که بود تا اقامه دلیل بر او بنمایم . جعفر  
 گفت : بخدا سوگند تا کنون او را ندیده بودم و نمی شناسم .

در همانجا نشسته بودیم که چند نفر از قم وارد شدند و سراغ  
 امام حسن عسکری را می گرفتند به آنها گفتند امام حسن عسکری از  
 دنیا رفته سؤال کردند باید بچه شخصی تسلیت گفت اشاره بجعفر  
 کذاب نمودند مسافرین پس از سلام و تسلیت و تهنیت گفتند ما نامه‌ها  
 و مقداری مال آورده ایم ولی باید بگوئید نامه ها از کیست و مال  
 چقدر است جعفر از جای حرکت نموده لباسهای خود را تکانی داد و

گفت میخواستید من از غیب خبر بدهم در اینموقع خادمی بیرون آمده گفت نامه ها متعلق بفلانی و فلانی است و بهمراه شما هزار و ده دینار است که یکدینار آن مطلق است ( یعنی آب طلا دارد و طلا نیست . نامه ها و دینارها را باو تسلیم کرده . گفتند کسیکه تو را برای اینکار فرستاده امام است جعفر کذاب پیش معتمد خلیفه عباسی رفت و باوجریان را گفت : معتمد غلامان خود را فرستاد صیقل کنیز امام حسن عسکری را گرفتند او را وجود کودک انکار نمود ولی مدعی شد که حامله است این ادعا را نمود تا از جستجوی کودک منصرف شوند او را بقاضی ابن ابی ثواب تسلیم کردند .

در همان ایام عبیدالله بن خاقان ناگهان از دنیا رفت و صاحب الزنج در بصره قیام کرد این گرفتاریها مانع از پی گیری در مورد کنیز گردید او از دست آنها خلاصی یافت (۱)

### شهادت امام حسن عسکری (ع)

ابوسلیمان داود بن عنا بحرانی گفت من برای ابوالسهل اسمعیل بن علی نوبختی تاریخ تولدیم ح م د - فرزند امام حسن عسکری را خواندم که در سامرا سال دو بیست و پنجاه و شش متولد شده و نام مادرش صیقل و کنیه او ابوالقاسم است ، پیغمبر توصیه نموده که او را باین کنیه بخوانند زیرا فرموده نامش نام من و کنیه اش کنیه من است او ملقب بمهدی است و حجت منتظر و صاحب الزمان است .

اسمعیل بن علی گفت من خدمت امام حسن عسکری رسیدم در همان بیماری که از دنیا رفت بخادم خود عقید که چهره ای سیاه

(۱) ینابیع المودة ۴۶۱ منتخب الاثر ص ۳۶۸ بحار الانوار ج ۱۲ ص ۱۲۲ .

داشت و از اهالی نوبه بود و قبلاً افتخار خدمتکاری امام علی النقی را داشت در کودکی نگهدار امام حسن عسکری بوده، فرمود مقداری آب را با مصطکی برایم بجوشان آب را حاضر کرد صیقل مادر امام زمان آب را آورد همینکه امام حسن عسکری قدح را بدست گرفت و خواست بیاشامد دستهای مبارکش بلرزه درآمد بطوریکه قدح به دندانهایش میخورد و قدح را روی زمین گذاشته بعقب فرمود داخل این خانه برو کودکی را در حال سجده خواهی دید او را پیش من بیاور. عقیدگفت داخل خانه شدم کودکی را دیدم در حال سجده که انگشت سیابه خود را بطرف آسمان بلند نموده سلام کردم نمازش را کوتاه کرد. عرض کردم مولایم بشما میگوید پیش ایشان بیایید در این موقع مادرش صیقل آمده دست او را گرفت و پیش پدرش برد.

ابوالسهل گفت همینکه کودک در مقابل پدر قرار گرفت چهره‌ای درخشان داشت با موهای مجعد دندانهایش گشاده چشم امام حسن عسکری که با افتاد شروع بگریه نمود « قال یاسیداهل بیته اسقنی الماء فانی ذاهب الی ربی » فرمود ای بزرگ خانواده خود مقداری آب بمن بده که عازم سفر بسوی پروردگار هستم. کودک قدح آب مصطکی را بدست گرفت و در مقابل دهان مبارک امام قرار داد.

مقداری آشامید آنگاه فرمود مرا برای نماز آماده کنید، حوله‌ای در دامن امام گذاشت عضو، عضو آن جناب را وضو داد و مسح بر سر و پاهایش کشید.

امام حسن عسکری فرمود: پسر من! بتو بشارت میدهم تو صاحب

الزمانی و تومهدی هستی توحجت خدا در روی زمینی. تو فرزند و جانشین منی نامت - محمد - بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب هستی تو از دودمان پیغمبری او نام و کنیه تو را گذاشته این قرارداد را پدرم با من بسته از طرف آباء گرام خود درود پروردگار بر آنها باد در هماندم از دنیا رفت.

### پس از گمراهی خدمت امام رسیدند

علی بن سنان موصلی از پدر خود نقل کرد که پس از درگذشت امام حسن عسکری گروهی از قم و جبال وارد سامرا شدند آنها بنا به عادت و رسم خود برای آن جناب اموالی آورده بودند و اطلاعی از درگذشت امام نداشتند، پس از جستجو به آنها گفتند امام از دنیا رفته سؤال کردند چه کس ایشان را دفن نمود.

گفتند برادرش جعفر بن علی از جعفر جو یا شدند معلوم شد برای گردش سوار زورقی شده با نوازندگان در دجله به شرابخواری مشغول است. آنها با یکدیگر بمشورت پرداخته گفتند اینکارها را امام انجام نمیدهد بعضی صلاح دانستند اموال را برگردانند و به صاحبانش رد کنند، ابوالعباس محمد بن جعفر حمیری قمی گفت: صبر کنید تا اینمرد برگردد او را آزمایش کنیم.

پس از بازگشت جعفر پیش او رفته سلام کردند و گفتند ما از قم آمده ایم گروهی از شیعیان و دیگران با ما هستند اموالی را برای مولی امام حسن عسکری آورده ایم پرسید کجاست، گفتند در اختیار



ما است گفت بیاورید و در پاسخ گفتند این اموال داستان شیرینی دارد. از جریان اموال پرسید، جواب دادند این پولها جمع میشود باین طریق که بعضی یکدینار یا دودینار داده اند و هر کدام پول خود را داخل کیسه مخصوصی نموده سر آن را مهر زده اند هر وقت خدمت امام حسن علیه السلام پولی می آوردیم میفرمود پولها این مقدار است و از فلانی فلان مبلغ و از فلان کس این مبلغ مقدار و اسامی تمام صاحبان پولها را میبرد نقش مهرهای روی کیسه ها را نیز تعیین می کرد.

جعفر با ناراحتی گفت: شما برادرم دروغ می بندید کاری که نمی کرد با و نسبت میدید این علم غیب است که جز خدا کسی نمیداند. این سخن را که از جعفر شنیدند بیکدیگر نگاهی کردند. جعفر گفت بروید پولها را بیاورید، گفتند ما مزدور و امین هستیم هرگز نخواهیم داد مگر با همان علامتهائی که پیش از این خدمت امام حسن عسکری تقدیم می نمودیم اگر تو امام هستی دلیلی بیاور و گرنه این اموال را بصاحبانش رد می کنیم، جعفر پیش خلیفه رفت که آن وقت درسامرا بود از آنها شکایت نمود، آنها را پیش خلیفه آوردند دستور داد آن اموال را بجعفر بسپارند، گفتند ما مزدور و امین صاحبان این اموال هستیم و این امانتی است در دست ما گفته اند با همان علامتی که قبلا بین ما و امام حسن عسکری علیه السلام بوده با و تسلیم کنید، پرسید چه علامتی بین شما و ابی محمد علیه السلام بود گفتند مقدار پول و اسامی صاحبان آنرا برای ما میفرمود پس از این نشانه تسلیم می کردیم، بارها همینطور انجام داده ایم اینک که از دنیا رفته اگر این شخص امام است همان دلیلی که برادرش برای ما می آورد او نیز بیاورد

و گرنه اموال را بصاحبانش رد میکنم.

جعفر گفت: اینها برادرم دروغ می‌بندند این علم غیب است خلیفه گفت اینها پیک هستند جز وظیفه ای که بایشان محول شده نمیتوانند انجام دهند و جر می بر آنها نیست. جعفر بسیار ناراحت گردید دیگر چیزی نتوانست بگوید.

مسافرین از خلیفه درخواست کردند لطفی نماید وعده‌ای مامور با آنها همراه کند تا از شهر خارج شوند. خلیفه دستور داد نگهبانی بهمراه آنها برود همینکه از شهر خارج شدند جوانی نیکو صورت که معلوم میشد خادم است با نام فریاد زد فلانی پسر فلان پیش مولای خود بیائید. گفتند تو مولای ما هستی در جواب گفت پناه بخدا میبرم من غلام مولای شما هستم بیائید بروید خدمت ایشان.

بهمراه او رفتیم تا داخل خانه امام حسن عسکری شدیم ناگاه چشم ما بجمال فرزندش حضرت قائم روشن گردید که چون ماهی بر روی تخت نشسته و لباسی سبز بر تن داشت. سلام کردیم جواب داد سپس فرمود تمام مال اینقدر است فلان کس این مقدار و فلانی این مبلغ تمام خصوصیات اموال را تا به آخر بیان فرمود حتی لباسها و تعداد اثاثیه و مال سواری آنها را بیان کرد.

ما بجهت سپاس پروردگار که بمقام امام معرفت پیدا کردیم بسجده افتاده زمین را بوسیدیم، هر چه میخواستیم سؤال کردیم، جواب سؤالات ما را داد اموال را بایشان تقدیم کردیم بما دستور داد که بعد از این بسامرا چیزی نیاوریم در بغداد شخصی را تعیین خواهد کرد که با ما بیاید. و جواب نامه های خود را از آن شخص بگیریم

از خدمت امام مرخص شدیم مقداری حنوط و کفن به محمد بن جعفر قمی حمیری داد و فرمود خدا اجر و پاداش بزرگی بتو راجع بدرگذشت خودت عنایت فرماید .

هنوز محمد بن جعفر بکوههای همدان نرسیده بود که از دنیا رفت پس از آن اموال را بیفداد برده توسط نواب تعیین شده از طرف صاحب الزمان تقدیم میگردیم .

صندوق در کمال الدین مینویسد از این جریان چنین استفاده می شود که خلیفه از وجود امام اطلاع داشت و هم از چگونگی امر امامت حتی از جایگاه امام نیز خبر داشت بهمین جهت نگذاشت اموال را بجعفر بپارند ولی مایل بود که جریان مخفی باشد و انتشار نیابد تا مردم آگاه نشوند .

پس از درگذشت امام حسن عسکری جعفر بیست هزار دینار بخلیفه داد و از او درخواست کرد که مقام و مرتبه امام حسن را به او بسیار خلیفه در پاسخ درخواست او گفت مقام برادرت در دست مانیت او این مقام را از جانب خداوند داشت ما کوشش فراوان میگردیم که از مقام و منزلتش بکاهیم ولی خداوند هر روز پیوسته مقام او را بالا میبرد بواسطه عظمت و جلال و دانش و پارسائی که داشت اگر تو نیز در نزد شیعیان برادرت دارای همان منزلت باشی بجا احتیاجی نخواهی داشت چنانچه مقام و منزلت و دانش و پارسائی برادرت در تو نیست ما هرگز نمی توانیم ترا بجائی برسانیم (۱)

(۱) نقل از منتخب الاثر ص ۳۷۰ و در ینابیع الموده ص ۴۶۲

## بالاخره در جستجوی امام شدند

رشیق کاردار ما در ری گفت معتضد خلیفه عباسی من و دو نفر دیگر را مأمور کرد بسامرا برویم دستور داد که از هم جدا حرکت کنیم و کسی مطلع نباشد با خود چیزی برنداریم و روی اسب نماز بخوانیم.

وقتی وارد سامرا شدیم بفلان محله وفلان خانه داخل شویم گفت در آنجا غلامی سیاه چهره خواهید دید بدون اجازه او داخل خانه شوید هر کس را در خانه دیدید سر او را برای من بیاورید.

وارد سامرا شدیم تمام جریان همانطوری بود که خلیفه گفته بود. غلام سیاه چهره‌ای دیدیم با دست چیزی می‌بافت پرسیدیم در خانه کیست، گفت صاحب خانه بما نیز هیچ تعرض نکرد تا وارد خانه شدیم منزلی عالی بود، در مقابل درب پرده‌ای آویخته بود که مانند آن ندیده بودیم مثل اینکه تازه تهیه شده بود. در خانه کسی ندیده نمیشد پرده را بالا زدیم اطاقی بزرگ دیدیم پر از آب چون دریاچه‌ای بنظر میرسید در آخر اطاق حصیری روی آب بود که روی آن مردی بسیار زیبا در حال نماز ایستاده بود بما هیچ توجهی نکرد.

احمد بن عبدالله پای خود را درون اطاق گذاشت در آب غرق شد دست و پا میزد بالاخره من دست او را گرفته نجاتش دادم يك ساعت بیهوش بود رفیق دومی با همین تصمیم وارد خانه شد او نیز گرفتار غرق گردید من متحیر ماندم رو بصاحب منزل نموده عذرخواهی کردم عرض



کردم بخدا قسم نمیدانستیم چه ماموریتی بما داده اند و پیش چه کس برویم من توبه می کنم. هر چه گفتم هیچ توجهی بحرفهای من نکرد او از عبادت خود دست برنداشت. با حیرت و هراسی عجیب برگشتیم. معتضد انتظار ما را داشت بدربانان سفارش کرده بود هر وقت شب که آمدیم ما را پیش او ببرند پاسی از شب گذشته بود که رسیدیم ما را پیش او بردند از انجام ماموریت سؤال کرد آنچه دیده بودیم شرح دادیم، گفت تا کنون کس دیگری با شما ملاقات کرده یا با کسی سخن گفته اید گفتیم نه.

گفت از پشت پدرم نباشم و قسمهای شدند هم خورد که اگر این جریان را از کسی بشنود گردن ما را بزند تا او از دنیا نرفته بود بهیچ کس این جریان را نگفتیم.

باز آ که دل هنوز بیاد تو دلبر است

جان از دریچه نظر چشم بر در است

باز آ که مردم چشم زدرد هجر

در موج خیز اشک چو کشتی شناور است

باز آ دگر که سایه دیوار انتظار

سوزنده تر ز تابش خورشید محشر است

باز آ که از فراق تو ای غائب از نظر

دامن ز خون دیده چو دریای گوهر است

ای صبح مهر بخش دل از مشرق امید

بنمای رخ که طالع از شب سیه تر است

زد نقش مهر روی تو بر دل چنانکه اشک

آئینه دار چهره ات ای ماه منظر است

ای رفته از برابر یاران مشقت

رویت بهر چه می نگرم در بر ابراست

مشفق کاشانی

### بخش ششم

امکان طول عمر از نظر علمی و تاریخی

از سال دو بیست و پنج و پنج هجری که سال ولادت ولی عصر  
عجل الله فرجه است تا کنون بیش از هزار و صد سال میگذرد اینمطلب  
که آیا انسان می تواند هزار سال یا بیشتر زندگی کند موجب  
استبعاد در مورد زیست نمودن حضرت حجت در این مدت یا بیش از  
آن شده و دست آویزی گردیده برای گروهی که میخواهند اعتقادات  
ارادتمندان باین خاندان را مشوب ساخته و آنها را از جاده حقیقت  
منحرف نمایند اینک با توجه ولی عصر ارواحنا فداه در مورد امکان  
طول عمر از نظر قرآن و تاریخ و سپس امکان آن از نظر علمی  
بحث می کنیم.

ولی قبل از بررسی در مورد این استدلال باید توجه خوانندگان  
را باین نکته جلب نمایم که فرقی است آشکار، بین ممکن و محال  
و معمولاً ما در بحث و انتقادها آنچه امکان دارد ولی مستبعد است در  
حکم محال تلقی کرده نسبت محال بآن میدهیم.

محالات یکی از دو صورت توحیه می شود مثلاً اجتماع دو ضد را

محال میدانند از قبیل شب و روز که در یک آن هم شب باشد و هم روز یک چیز در یک حال هم سفید باشد هم سیاه و اجتماع دو نقیض نیز محال است من، هم باشم، هم نباشم.

با توجه باین قسمت باید اموری که ممکنست ولی بعید بنظر میرسد با محال اشتباه نکرد زیرا ممکن نیز بدو صورت پیدا میشود ممکن عادی مانند تمام اموری که ما در شب و روز با آن روبرو هستیم از قبیل خوردن و آشامیدن، خریدن، و فروختن دوم ممکن بعید که این قسمت نیز بمیزان استبعادی که دارد مختلف است و شدت و ضعف خواهد داشت بطوریکه در بعضی از موارد چنان بعید است که در عرف و عادت مردم معمولی محال بنظر میرسد با اینکه امکان عقلی و عملی نیز دارد.

راه رفتن یک انسان بر روی سیمی ممکن است ولی بعید است در صد سال پیش اگر سخن از پیمودن انسان فاصله بین تهران و مشهد را در مدت دو ساعت بمیان می آمد، بسیار بعید بنظر میرسید، این همان موردی است که بعضی بدون توجه شاید آن را محال میدانستند ولی اکنون بصورت یک امکان عادی روزمره در آمده یا پنجاه سال قبل شنیدن صدا و دیدن شخص گوینده را از فرسخها فاصله بسیار بعید بنظر میرسید که اکنون موضوعی عملی و عادی شده باید توجه داشت که طول عمر بمدت زیاد امر محالی نیست ممکن است ولی ممکن بعید است که شخصی هزار سال یا بیشتر عمر کند اما محال نیست.

همین اختلاف عمر در اشخاص که بعضی در پنجاه سالگی و

برخی در صد و پنجاه سالگی از دنیا میروند دلیل بر امکان طول عمر و اختلاف اشخاص در مدت زیست میباشد.

طول عمر ولی عصر وقتی امری عادی بود البته با قدرت پروردگار که نظام عالم هستی در اختیار اوست زندگی آن جناب در این مدت طولانی یا بیش از آن دیگر محال نخواهد بود بلکه امری واقعی و عملی میشود با توجه باینکه ادامه حیات و زندگی و طول عمر لازمه انسان زنده است و احتیاج بدلیلی ندارد چنانچه می بینید هیچگاه از شخصی نمی پرسیم چرا زنده مانده ای. چون ادامه زندگی لازمه وجود او است ولی مردن دلیل میخواهد.

بهمین جهت از مردن هر کس آگاه میشویم می پرسیم چرا مرد و چه مرض داشت و یا بچه علت از دنیا رفت تا دلیلی قانع کننده از قبیل بیماریهای صعب العلاج و یا تصادف و از این قبیل نشنویم قانع نمیشویم زندگی و طول عمر ولی عصر نیز لازم با قامه برهان و دلیل نیست پس از اثبات تولد ایشان و امکان طول عمر دیگر جای هیچگونه ایراد و اشکالی نخواهد بود مخصوصاً با وقوع عمرهای طولانی و پیدا شدن معمرین که به زندگی بعضی از آنها در صفحات آینده اشاره خواهیم کرد.



## امکان طول عمر از نظر قرآن

برای معتقدین بقرآن طول عمر ولی عصر و حجت خدا امری بسیار عادی و غیر قابل انکار است زیرا کسی که در قرآن کریم طول عمر نوح را در مدت تبلیغ رسالت نهصد و پنجاه سال می‌یابد و باین آیه توجه مینماید:

فلبث فی قومه الف سنة الا خمسين عاماً

مدت تبلیغ را قبل از طوفان نهصد و پنجاه سال تعیین نموده بعد از طوفان چقدر زندگی کرده و چقدر از عمرش گذشته بوده که مبعوث بر رسالت شده خدا میداند و تواریخ باختلاف در این باره نوشته‌اند.

بنا به تصریح آیه قرآن و اعتقاد تمام مسلمانان عیسی زاده است چنانچه در این آیه میفرماید:

وقولهم انا قتلنا المسيح عیسی ابن مریم رسول الله وما قتلوه  
وما صلبوه ولكن شبه لهم وان الذين اختلفوا فیه لفي شك منه ما لهم  
به من علم الا اتباع الظن وما قتلوه یقیناً بل رفعه الله الیه وکان  
الله عزیزاً (۱)

در کتاب آسمانی ما شیطان را از زمان آدم و پیش از آن تا

(۱) سوره نساء آیه ۱۵۶ ترجمه آیه

وسخن آنها که میگویند ما عیسی مسیح پینمبر خدا را کشتیم در صورتیکه نکشته‌اند او را و نه بداد آویختند چنین بنظرشان آمد آنها یکبار در باره او صحبت میکنند جز خیال چیز دیگر را پیروی نمی‌کنند قطعاً او را نکشتند خداوند او را به خود بلند نمود خدا عزیز است

روز قیامت زنده میدانند و با این آیه تصریح بر زندگی او تا این مدت نموده .

قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون قال فانک من المنظرین  
الی یوم الوقت المعلوم

شیطان گفت خدایا مرا تا روز رستاخیز مهلت بده خداوند  
فرمود ترا تا آن روز مهلت دادم .

در باره اصحاب کهف میفرماید که مدت سیصد و نه سال در غار  
بحال خواب زنده بودند که نه غذا میخوردند و نه حرکت میکردند  
فقط بقدرت پروردگار از این پهلو بآن پهلو میرفتند .

ولبثوا فی کهفهم ثلاثا مائة سنین وازدادوا تسعا

مدت سیصد و نه سال در غار بسر برند .

کسی که معتقد بزیست نمودن اصحاب کهف در غار در حال خواب بدون  
خوراک تا مدت سیصد و نه سال باشد طول عمر ولی عصر عجل الله فرجه با  
امتیازاتی که آنجناب از نظر امام و حجت بودن دارد برایش امری  
عادی است زیرا آنها در حال خواب غذا نمیخوردند و حرکتی نداشتند  
جز از این طرف غلتیدن بطرف دیگر اما ولی عصر با استفاده از بهترین  
هوا و عالیترین روش بهداشتی و غذایی بر زندگی خود ادامه میدهد  
دیگر آنکه بامشیت پروردگار جای هیچگونه استبعادی نسبت بدرازی  
عمر ایشان نخواهد بود .

با اینکه باتفاق تمام مسلمانان حضرت خضر و الیاس هر دو زنده  
هستند خضر از زمان موسی و قبل از آن زنده بوده و هم اکنون زنده  
است بنا بقول سید بن طاووس در کتاب کشف المحجبه در مناظره ای که

بایکی از مخالفین نموده بود مینویسد اگر يك نفر ادعای امری غیر عادی نماید مثلاً راه رفتن بر روی آب .

مردم از دیدن چنین موضوعی اجتماع انبوهی مینمایند اگر از میان همان جمعیت نفر دومی این ادعا را بنماید از تعجب تماشا کنندگان کاسته میشود شاید عده‌ای برای تماشا نایستند نفر سوم که ادعا کند کارش نزدیک بيك امر عادی جلوه مینماید .

و تماشاگران خیلی کم خواهند شد . در صورتیکه چهارمین نفر همین ادعا را بنماید استبعاد بطور کلی از بین خواهد رفت .

طول عمر ولی عصر علیه السلام نیز همینطور است زیرا مسلمانان که اعتراف بزنده بودن عیسی و خضر و الیاس داشته باشند نفر چهارم که ولی عصر است اگر کسی بنخواهد انکار کند و طول عمر آنجناب را مستبعد شمارد انکار بدیهی را نموده و امری عادی را بعید شمرده .

داستان یونس پیغمبر و زندگی او در شکم ماهی و بعد با تنی ناتوان از درون زندان شکم ماهی بیرون آمدن بسیار عجیب‌تر از طول عمر يك انسان است با اینکه خداوند میفرماید اگر تسبیح و تقدیس خدا را نمیکرد تا روز قیامت در شکم ماهی باقی میماند .

فلولا انه كان من المسبحين للبث في بطنه لئى يوم يبعثون  
جریان عزیز که اهل کتاب او را پیغمبر میدانند و خداوند او را میرالد سپس زنده‌اش نمود با اینکه غذا و آب آشامیدنی‌اش هیچگونه تغییری نکرده و فاسد نشده بود ولی الاغش مرده و بصورت يك پیکر استخوانی که سالهای سال بر آن گذشته باشد درآمده بود جریانسی

بسیار عجیب و خارق العاده است .  
واقعاً برای کسانی که معتقد بقرآن باشند طول عمر ولی عصر  
عجل الله فرجه امری بسیار عادی و غیر قابل انکار است و حتی غیر مستبعد  
است مگر اینکه معتقد بدین و دیانتی نباشد . و منکر خدا و رسالت  
انبیا باشد که در این صورت باید اول با او از اصل اول و ریشه اصلی  
دین صحبت نمود یعنی اثبات توحید و یکتای بیهمتا کرد نه بحث  
امامت و طول عمر ولی عصر .

## طول عمر از نظر تاریخ

در تاریخ عده بسیار زیادی نائل بطول عمر گردیده اند بطوریکه  
در این مورد کتابهای مستقلی نوشته شده از آن جمله ابوحاتم  
سجستانی متوفی در سال ۲۴۸ کتاب المعمرین را نوشته (۱) در چهار  
الانوار بابی اختصاص بمعمرین داده شده همچنین در کنز الفوائد  
و در غیبت شیخ طوسی و کمال الدین صدوق نیز شرحی از زندگی  
معمرین داده شده ما از این جهت که شرح حال و جریان زندگی  
معمرین باعث ملال خوانندگان عزیز نشود فقط بذکر اسما و مقدار  
عمر ایشان اختصار مینمائیم .

در تورات سفر تکوین اصحاب خامس آیه پنجم در ترجمه عربی  
آن از لغت عبرانی طبع بیروت سال ۱۸۷۰ مینویسد :  
آدم نهصد و سی سال زندگی کرده . در آیه ۸ شیت نهصد و دوازده

(۱) المعمرین ابوحاتم در سال ۱۷۹۹ بضمیمه ترجمه انگلیسی آن در لندن



سال انوش نهصد و پنج سال در آیه ۱۴ قنیان نهصد و ده سال در آیه ۲۰ مدت زندگی مارد را نهصد و شصت و دو سال در آیه ۲۳ عمر اخنوخ را سیصد و شصت و پنج سال و در آیه ۲۷ مدت زندگی متوشالح را نهصد و شصت و نه سال تعیین نموده .

در اصحاح نه آیه ۲۹ مدت عمر نوح را نهصد و پنجاه سال نوشته و در همین قسمت تورات زندگانی بسیاری از کسانی که نائل بطول عمر شده اند ذکر نموده (۱) .

ربیع بن ضبیع فزاری ۳۸۰ سال اوس بن حارثه ۲۳۰ سال (المعمرین صفحه ۳۶) عبید بن بشر جرهمی ۳۵۰ سال (کمال الدین صفحه ۲۳۲) .

در کنز الفوائد صفحه ۲۴۵ مدت عمر برد را ۹۶۲ سال تعیین نموده، ایوب بن حداد عبیدی دوست سال (کمال الدین صفحه ۱۴۲ ثعلبه بن کعب سیصد سال بنقل المعمرین ص ۶۴) .

تیم الله بن ثعلبه پانصد سال بنقل تذکرة الخواص ۲۰۵ در این کتاب ص ۳۷۷ عمر ذوالقرنین را بنقل از تورات سه هزار سال نوشته. هبل بن عبدالله کلبی زهیر بن حباب ۷۰۰ سال بنقل المعمرین ص ۲۹ .

دانشمند معاصر در کتاب نوید امن و امان از صفحه ۲۷۲ تا ۲۸۷ نام صدوسی سه نفر را ذکر نموده که از سه هزار سال تا بیش از صد و چهل سال زندگی کرده اند از آن جمله آماری است که از کشورهای مختلف جهان نسبت بکسانی که بیش از صد سال عمر کرده اند گرفته شده

در گرجستان بیش از دو هزار و صد نفر متجاوز از صد سال عمر دارند  
اطلاعات شماره ۱۱۱۷۸ طبق يك آمار در شوروی حدود دو بیست نفر زن  
و مرد که سن آنها از صد و ده تا صد و پنجاه است زندگی دارند و پس از  
رسیدگی معلوم شد اغلب آنها بتربیت زنبور عسل اشتغال داشته و قسمت  
مهمی از غذای ایشان عسل بوده بدینجهت نتیجه گرفته شد که عسل  
در طول عمر اثر بسزائی دارد اطلاعات شماره ۸۹۰۴ .

تعداد اشخاصی که در آمریکا عمر شان متجاوز از صد سال است  
بسیه هزار و پانصد نفر تخمین زده شده است اطلاعات شماره ۹۴۳۷ .  
در چین ۳۳۸۴ نفر بیش از صد سال عمر دارند بین آنها اشخاصی  
هستند که متجاوز از صد و پنجاه سال عمر دارند اطلاعات شماره ۱۱ آبان  
۱۳۳۳ .

در اتحاد شوروی تعداد افرادی که دومین قرن زندگی خود را  
میگذرانند تقریباً سی هزار نفرند مجله دانشمند شماره ۶۱ .  
یک نفر دهقان مجاری در سال ۱۷۲۴ به سن ۱۸۵ سالگی درگذشت  
نامبرده تارو زهای آخر عمرش مانند جوانان کار میکرد (دانشمند شماره ۶۱)  
شخص دیگری بنام جان راول هنگام مرگ ۱۷۰ سال داشت  
و همسرش در آن هنگام ۱۶۴ ساله بود آنها صد و سی سال با هم زندگی  
کرده بودند دانشمند شماره ۶۱ .

چند سال پیش روزنامه ها خبر دادند يك مرد ۲۰۷ ساله در  
آمریکای جنوبی فوت شده است دانشمند شماره ۶۱ .  
محمود باقر عیوض اف جشن صد و پنجاه سالگی خود را گرفت

وزارت پست و تلگراف شوروی تمبر یادبودی که عکس عیوض اف بر روی آن نقش شده چاپ نمود اطلاعات شماره ۹۶۰۳.

شیرعلی مسلم اف ۱۶۴ ساله در ۱۳۴۶ شمسی جشن ۱۶۲ سالگی خود را گرفت این مرد در این سن سرزنده و شاداب است و لب بمشروب و الکل در عمرش نزده بارها جراید جهان از طول عمرش سخن گفته اند و شرح حالش را انتشار داده اند.

کیهان در این شماره‌ها ۷۱۵۱ و ۷۷۴۶ اطلاعات شماره‌های ۱۱۷۴۴ و ۱۱۷۵۰ و ۱۱۸۷۱ و ۱۱۹۰۴ و ...

شیخ علی بن عبدالله حکمران سابق قطر ۱۵۰ سال اطلاعات شماره ۹۳۰۳ کدخدا قنبرعلی رستم آبادی ۱۵۶ سال اطلاعات ۹۷۶۳ و ۹۸۷۳ مردی که در زمان ناپلئون بدنیآ آمده و در سال ۱۳۴۲ شمسی ۱۶۳ سال داشت و دارای ۱۵۰ توه و یک پسر ۱۱۰ ساله است و تا حال لب بمشروب و سیکار نزده است نام اوهادی محمد است و اکنون در کازابلانکا زندگی میکند کیهان شماره ۵۹۹۱.

مردی از اهالی کلمبیا ۱۶۷ ساله بنام پی برارا شرح حالش در اطلاعات شماره ۹۱۲۱ و ۹۲۳۶ مفصل درج شده این مرد در این سن و سال نیروی جوانیش باقی مانده و استخوانها و مفاصلش بقدری خوب است که اکثر جوانان باید آرزو کنند استخوانهایی باین خوبی داشته باشند، رگهای او پس از آزمایشهای متعدد نشان داده است که کوچکترین اثر کلسیم که معمولا در ۹۰ درصد اشخاص مسن دیده میشود در آن وجود ندارد.

مرد چینی دو بیست و پنج ساله و سه ساله که ۲۳ زن در خانه او عمر

خود را بیایان رسانیده اند بنام دلی چینگ در این سن مویش سیاه و قوی و نیروی جوانیش باقی بود (۱).

بطوریکه ملاحظه میفرمائید حد و مرزی برای عمر انسان تعیین نگردیده و هیچ کس نمیتواند ادعا کند انسان تا چه مقدار میتواند زندگی کند که بیش از آن مقدور نباشد، از مطالعه عمر داران دراز این نتیجه گرفته میشود که اشخاص عادی هم بامختصر ملاحظه ای که در بهداشت و تغذیه و وضع روحی خود داشته باشند میتوانند عمر قابل توجهی بنمایند چه رسد بکسانی که مؤید بتأییدات پروردگار وجود آنها و بقای ایشان بقدرت ایزد متعال باشد که طول عمر آنها هیچگونه استبعادی ندارد .

## امکان طول عمر از نظر علم

طبق مطالعات و کوششها و آزمایشات فراوانی که دانشمندان درباره طول عمر و ازدیاد زندگی انسان نموده اند بالاخره باین نتیجه رسیده اند که جلوگیری از پیری و ادامه شادابی و جوانی در سنین زیاد یعنی طول عمر امری ممکن است، با تلاش هر چه بیشتر این مسئله را که بمرحله عملی رسیده روز بروز به پیشرفت سوق میدهند .

دانش امروز عقیده دارد که تقلیل متوفیات و طولانی ساختن عمر وارد يك مرحله عملی شده و با کمال سرعت رو بتکامل است. خدمت توسط

(۱) الامالی المنتخبه شیخ عبدالواحد مظفری ص ۷۹ طبع نجف بنقل



عمر مردم اتاژونی در سال ۱۹۰۰ - چهل و نه بوده و اکنون بیش از هفتاد سال است .

دانشمندان هنوز در تعیین مرز قاطع زندگی طبیعی بشر بموقیتی نرسیده‌اند. مرز منطقی زندگی بنظر دانشمندان تفاوت دارد پارلوف مرز طبیعی حیات انسان را صد سال میدانست .

مچینکوف آنرا ۱۵۰ تا ۱۶۰ قلمداد می‌کرد پزشک و دانشمند مشهور آلمانی موسوم به گو فلا ند معتقد بود که مدت عادی زندگی بشر ۲۰۰ سال است .

فیزیولوژیست مشهور قرن نوزدهم فلوگر آنرا تا ۶۰۰ سال و روجر بیکن انگلیسی تا هزار سال قلمداد کرده‌اند (۱) .

پروفسور اسمعیل استاد دانشگاه کلمبیا میگوید: حد و حصر سن مثل دیوار صوتی است و همانطور که دیوار صوتی امروز شکسته شده این دیوار سن نیز روزی خواهد شکست (۲) .

تجرباتی که روی بعض حیوانات زیر آبی شده دانشمندان را بامکان تغییر دوران حیات امیدوار نموده و همچنین دانشمندان در روی مگسهای میوه‌ها آزمایشهایی نموده‌اند که در نتیجه عمر آنها نهد برابر عمر طبیعی گردیده همین آزمایش در صورت موفقیت در مورد عمر انسان اگر عمر طبیعی انسان را هشتاد سال فرض کنیم امکان طولانی شدن آن تا هفتاد و دو هزار سال ثابت میشود .

بطور کلی در تمام موجودات جهان از نباتات و کرات و حیوانات

(۱) مجله دانشمند شماره مسلسل ۵۱ نقل از نویدامن وامان ص ۲۱۰

(۲) اطلاعات شماره ۱۱۸۰۵ -

وانسانها موارد استثنائی وجود دارد و افرادی هست که وضع آنها بسیار متفاوت است نسبت بسایر همزیستهای خود مثلاً در میان حیوانات بعضی عمر چند لحظه‌ای و برخی عمر چندین هزار ساله دارند.

دانشمندان شوروی در جمهوری یا کوتسک نزدیک قطب شمال یک نوع حلزون پیدا کرده‌اند که از چندین هزار سال پیش یعنی قبل از تاریخ تا حال زنده مانده است (۱).

ماهیهای در اقیانوس اطلس در شمال اروپا دیده شده که عمر سه میلیون ساله برای آنها برآورد کرده‌اند و مارهایی که عمر چند هزار ساله دارند وجود دارد در حالیکه جنبنده‌گانی نیز هستند که عمرشان چند لحظه بیش نیست (۲). عمر ملکه زنبوران عسل چهارصد برابر عمر زنبوران دیگر است (۳).

در بین نباتات نیز تفاوت فاحش در زندگی وجود دارد در دریاها ذرات ژلاتینی هستند که با جذب کلرفیل جزء عالم گیاهان محسوب میشوند و عمرشان از ثانیه کمتر است و درختانی در مناطق استوایی وجود دارد که میگویند اگر رطوبت پای آنها نخشکد تا ابد جوانه و شاخه باطراف میفرستد و برای همیشه زنده‌اند (۴).

بازده یکدانه گندم را تا بیشتر از هفتصددانه نشنیده بودیم ولی در روزنامه‌ها خواندیم که در مزرعه کره بند بوشهر از یکدانه گندم بیش از چهار هزاردانه بدست آمده و مورد تعجب تمام مهندسین کشاورزی

(۱) اطلاعات شماره ۹۷۷ (۲) نوردانش شماره ۶ دوره جدید سال پنجم

(۳) در بعضی از نوشته‌ها چهل برابر نیز گفته‌اند (۴) نوردانش شماره ۶ دوره جدید سال ۵ نقل از نویدامن ص ۲۳۰.

گردید با اینکه حد متوسط بازده یکدانه گندم چهل دانه است .  
در کالیفرنیا درخت کاجی است بطول سیصد قدم که محیط آن  
سی قدم میباشد و عمرش شش هزار سال است . غریبتر از اینها درخت  
عندمی است در شهر اوروتاوا در جزیره تنزیم یکی از جزایر  
کاناری است در دریای اتلانتیک (جزایر مزبور بجزائر خالدهات  
مشهور است) .

این درخت محیطش بقدری است که اگر ده نفر دور آن دستهای  
خود را باز کنند بطوریکه سر انگشتهای آنها بهم برسند باز بتمام ساق  
آن احاطه نمایند و صاحب الایات البینات میگوید حال که سال  
۱۸۸۲ است (سال تالیف کتاب الایات البینات) ۴۸۲ سال است که  
جزیره مزبور کشف شده و آن درخت عظیم در وقت کشف جزیره بهمین  
حال بوده که حالا هست و هیچ تفاوت و تغییری در منظر آن پیداننده  
و چون نموانیگونه درختها بطبیعی و کند است که از نمو درختهای کوچک  
از همین نوع معلوم میشود . در اینصورت خدا میداند چقدر قرون و  
دهور گذشته تا درخت عندمی اوروتاوا باین عظمت و قطر رسیده .

یکی از علمای نبات شناس در تعیین عمر این درخت اظهار عجز  
کرده میگوید فهم و ادراک بشر از کشف این سرفاصر است و نمی تواند  
بتقریب هم بفهمد عندمی (۱) اووتاوا چند سال عمر کرده همین قدر معلوم  
و مسلم است که این نهال کهنسال قرنهای پیش از خلقت انسان در کار  
نشو و نما بوده و زندگی گانی درازی نموده تا باین قدر قواره رسیده است .

(۱) درخت عندمی را درخت دم الاخوین و دم الثعبان نیز گویند فارسی

آن خون سیاوش و خون سیاوشان .

مؤلف الايات البينات ميگويد شگفت انگيزتر از همه اينستکه  
 هندم را علماء علم نبات و گياه شناسي از صنف درخت نميدانند بلکه از  
 جنس گياه ميشمارند و از نوع رستنيهاي زنبقي يعني بقول معروف آنها  
 که پياز دارد مثل نرگس و سنبل در اينصورت بايد هندم اورتاورا ديد  
 و از اين زنبق شميم قدرت آفريننده داناي توانا را احساس نمود که  
 در دل هر روئيده شده و در درون هر پياز زنبق خزانه اسرار و حکمتهاي  
 محقق او است (۱).

آقاي دکتري رضا پاك نژاد در كتاب خود بنام اولين دانشگاه  
 و آخرين پيامبر ج ۲ ص ۲۳۰ مينويسد در سرکان شهر تويسرکان  
 که قريه ايست درخت گردو اي وجود دارد که هر ۱۵ عدد گردو در يك  
 جلد خربزه مانند سفت و سخت قرار دارد که براي شکستن هر يك  
 گردو ناچار بايد جلد اصلي را شکست و عجيب آنکه هر يك از آن  
 را در جائي حتی در جوار همان درخت بنخاک کرده اند نتيجه و ثمره  
 درخت بعدی همان گردوهاي معمولی بوده است و بهمين قياس در  
 ميان نباتات و حيوانات و انسانها نوع خارق العاده فراوان بوده و هيچ  
 اهميتي ندارد که انساني بر فراز انسانها عمرش چندين برابر انواع  
 خود بوده باشد.

نويسنده مذکور مينويسد: اتم سنگ اول و اصلي بنای ساختمان  
 ماده است و اگر آن را از بين ببرند هيچگاه از بين نخواهد رفت، سلول  
 هم سنگ اول و اصلي بنای ساختمان موجود زنده است اگر واردات



و صادرات محیطش با حیات وی ناسازگاری نکنند جاوید خواهد بود سلولهای نیت که چهل سال قبل در آزمایشگاه بمنظور فوق نگهداری شدند هنوز زنده و سلامت بوده و بدون انقطاع تولید مثل مینمایند. میدانیم سلول اینگونه تولید مثل میکند که یک سلول دو تا میشود و هر کدام از اینها خود بدو نصف میشوند و هر کدام سلول جدیدی خواهند بود، عقیده کلی بر اینست که اگر نرسیدن غذا و سرما و گرما یا کثافت و آلودگی و مسمومیت سلول را نگشته بود امروز سراسر جهان را سلول زنده پوشانده بود و در آزمایشگاه بهمین دلیل مرتب باید از سلولهای زیاد شده جدا کرده دور افکند تا جایی برای آزمایشگاه باقی بماند.

یک انسان متشکل از سلولهای مذکور نیز اگر غذا داشته باشد و سرما و گرما دچار نشود و محیط خارج و داخلش از سموم و کثافات پاک گردد عمر هزار ساله که چیزی نیست میتواند عمری نسبت به سن متوسط ما جاوید داشته باشد و آنچه امروز سبب مرگ ما میشود انواع بیماریها است که امروز در حدود چهل و پنج هزار عددش را شناخته اند، در آزمایشگاه محیط خارج را با کنترل سرما و گرما و نور و اشعه های زیان آور و ... متناسب ساخته و داخل را نیز با رساندن غذای مرتب و تعویض فضولاتی که از سلولها بعلت تغذیه دفع میگردد سازگار میسازند.

ازعجائب آفرینش بدن آدمی اینست که همه گونه وسایل و دستگاهی برای رفع فضولات در اختیارش قرار داده اند مانند ریه برای

رفع گاز کربنیک و کلیه جهت ادرار و پوست که عرق میکند و کبد که صفرا میسازد.... آنچه آنکه گوئی همه چیز را آفریده اند تا از مغز آدمی حفاظت کند تا بتواند در محیط سازگاری بفکر آفرینش اندیشه کند و آفریدگارش را بشناسد تمام دستگاههای نامبرده در مواقع ضروری در دفع مواد زیان بخش میکوشند.

ولی همیشه بعلت نامیزان بودن واردات بدن، سموم و آلودگیها بتناسب قوای دافعه نبوده بر اثر طول زمان بدن خسته میشود و گرفتار کثافت عمومی میگردد بالاخره میمیرد، اگر بتوانیم همانگونه که در آزمایشگاه سلول غذا میسازیم و فضولاتش را جدا میکنیم بدن خود را نیز که چیزی جز مجموعه ای از همان سلولها نیست نگهداری نمائیم عمر بسیار طولانی خواهیم داشت که خوشبختانه تمام اعضائیکه زهرها و پلیدیها را جدا میسازند بنظم و ترتیب بوده کافی است در انتخاب غذای سازگار دقت علمی بعمل آمده دانست چه اندازه و چگونه و چه نوعی غذا باید در بدن وارد کرد تا فضولات حاصله با توانائی دستگاهها در جدا ساختن آلودگیها متناسب بوده هیچگاه ایجاد مسمومیت ننماید.

در اینجا سئوالی مطرح است آیا امام میتواند غذای خود را انتخاب کند غذائی بطریق مذکور؟ اگر جواب مثبت است پس عمرش میتواند جاوید باشد اگر جواب منفی است یعنی بدون اجبار خودش غذای مسموم کننده بخورد چنین شخصی امام نخواهد بود.

یکی از مشاهیر پزشکان که راجع بامکان طولانی کردن عمر و تازه کردن جوانی در روی حیوانات آزمایشهایی کرده دکتر فوردلوف

است این شخص میگوید: ششصد آزمایش موفقیت آمیز انجام داده ام و اطمینان میدهد که در آینده نزدیک تجدید قوای پیران و برطرف ساختن گرد و غبار سالخوردگی و خمیدگی قامت آنها عملی خواهد شد چنانچه دیررس ساختن پیری و طولانی کردن عمر با حفظ صحت قلب و دماغ تا آخر عمر بلکه تغییر صفات و شخصیات و عادات ممکن خواهد شد (۱)

دکتر رضا پاک نژاد، دکتر معاصر مینویسد اگر عمر بشر را قبلا عمر رگهای وی حساب میکردند و با پنج برابر دوران رشدش درازی برایش منظور میداشتند یا .... امروز وضع روانی و مغزی وی بیش از هر چیز اهمیت دارد و در طول عمرش مؤثر میداند، و شاهد بر این مطلب مواردی را دلیل می آورند که یکی از آنها زود تر فرا رسیدن مرگ کسانی است که مدتها دارای مقامی بوده و در صدر جای داشته اند پس از انفصال یا بازنشستگی سرعت پیری شروع شده بسوی مرگ میشتابند.

چه خوش گفته است جرج ساچر زیست شناس شیکاگوئی:  
مغزها بیشتر و بیشتر تکامل یافت تا مردم زنده بمانند نه اینکه بتوانند حساب کنند یا آهنگ سازند.

و بدین ترتیب مغز تکامل یافته بلکه کامل امام است که با دوری از محرّمات و مکروهات و ایجاد محیط سالم و وقوف با اصول بهداشتی

(۱) تغییر طنطاوی ج ۱۷ ص ۲۲۳ بنجل کتاب امن و امان ص ۲۵۱

میتواند سالیان دراز زنده بماند (۱)

مینویسد در اسفند سال ۱۳۴۳ بترجمه از مجلات خارجی خبر دادند که بیماری را بعلت خونریزی داخلی در بخش بیمارستان «سن اتوان» پاریس بستری میکنند مدت چهار ماه نود شیشه خون باد تزریق کرده و دردهای حاصله را نیز با تزریق مواد بی حس کننده در مسیر اعصاب مربوطه تسکین میدهند روزی که حال بیمار رو بوخامت نهاد و از درد های شدید رنج میبرد رئیس بخش آقای دکتر بوکای جمجمه اش را باز نموده و نزدیکترین نقطه ممکن بمغز را که محل انتقال حس درد بود قطع نمود با حیرت زاید الوصف اطرافیان مشاهده کردند این عمل نه تنها باعث تسکین درد شده بلکه خونریزی را نیز بکلی متوقف ساخت و باب دانش نازهای را گشود که اگر تا بحال دخالت قسمتهای فوقانی مغز را در حالات روانی مسلم میدانستند، اینک معلوم میشود مغز قلب و احشاء را نیز تحت کنترل داشته و اثر کلیه فعل و انفعالات روانی بر روی احشاء و امعاء قطعی است پس از این گزارش تا کنون دانشمندان آزمایشهای متعددی نموده و با اثبات رساندند که با کمک فکر و مغز میتوان اندامها را بحالت تعادل و استراحت در آورد و یا بسیاری از بیماریهای احشاء را درمان نمود.

کرسی دانش جبر و نتولژی در بعضی از دانشکده های پزشکی جهان مترقی نه تنها جهت من و دوستانم برای اثبات طول عمر کسانی چون حضرت ولی عصر بقیه الله قانع کننده بود بلکه معجزه ای نیز بشمار میرفت زیرا جبر و نتولژی علمی است که میخواهد پس از پایان



پژوهشها از این مطلب نموداری از يك واقعت علمی پرده برداری کرده و باثبات برساند که حضرت بقية الله علاوه بر اینکه می تواند هزار سال عمر کند همانگونه که اسلام در چهارده قرن قبل بیان داشته در زمان ظهورش بسن چهل سالگی است.

در کتاب بشر فردا که از روسی بفارسی ترجمه شده و برای هر سال از ۱۹۷۰ - ۲۰۲۵ میلادی يك موفقیت بزرگ و امتیازی قائل است و چون سال ۲۰۲۵ میرسد میگوید بشر در این سال این موفقیت بزرگ را کسب خواهد کرد سال ۲۰۲۵ کنترل شیمیائی پیری و سال خوردگی و دائماً جوان ماندن است، آقای دکتر پاک نژاد در کتاب خود دلائلی راجع باثبات امکان طول عمر می نویسد که ما از جهت اختصار بقسمتی از آنها اشاره میکنیم:

۱- آیا ما و شما دانشمندان تا کنون انسان را از همه لحاظ و جهات شناخته ایم یا اینکه انسان شناسی در مرحله کودکی است، و کسی جرئت ندارد ادعا کند اطلاعات وسیعی در باره انسان دارد، اگر انسان در این باره نادان و ناتوان است که حقیقت هم همین است، چگونه میتواند ادعا کند که پدیده های بدنی قادر نیست یا طوری نیست که بتواند عمر متوسط بشر را به بیش از آنچه تصور می نمائیم برساند.

بعلاوه وقتی دونفر از لحاظ کیفیت آنقدر اختلاف دارند که مغز یکی انشتین میشود و دیگری در جوارش کسی است که يك جمع ساده را نمی تواند انجام دهد چه میشود در برابر این اختلاف فاحش

کیفیتی باختلاف فاحش کمیتی معتقد شده بگوئیم ممکن است عمر یکی صد و دیگری هزار سال باشد .

این اختلاف فاحش کمیتی در تمام مراحل دستگاہ خلقت مشاهده میشود مزونهای موجود در مرکز اتم هستند که عمر یکهزارم ثانیه دارند و مزونهای بنام هایپرون هستند که عمر ده میلیاردیم ثانیه می نمایند ( گرچه امروزه درباره اش بحث مبعودی است ) یعنی اختلاف طول عمر بسیار فاحش است (۱) ماهی چهارصد ملیون ساله در سواحل ماداگاسکار کشف شد (۲)

۲- هیبر ناسیون مصنوعی يك طريقه درمانی جدیدی است که اساس آن عبارت است از کند کردن متابولیسم عمومی بدن بیمار (بتوسط استعمال داروهای فلج کننده عقده های عصبی نباتی یا بدون سرد کردن بدن بتوسط عوامل فیزیکی) بعبارت دیگر قرار دادن بدن انسان گرم در يك وضع که زندگی کند شبیه بزندگی حیوانات خون سرد و خواب زمستانی حیوانات زمستان خواب که متابولیسم درجه حرارتشان در هنگام سرما پائین می آید « یعنی دارای قدرت سازش با شرائط محیط هستند».

هیبر ناسیون در جراحی معمول بوده بعضی حیوانات مانند خرسها مکانیکه آنها را هیبر نه میکند خوب شناخته سراسر زمستان را در آن مکان بدون اینکه احتیاجی بتغذیه و کارهای فعالیت دار دیگری

(۱) در همین کتاب از صفحه ۳۰۲ تا ۲۰۷ راجع باختلاف عمر نبات

و انسان مطالبی ذکر شده .

(۲) نقل از کیهان ۲۲ آذر ۱۳۴۳ شماره ۶۴۱۳۵ .

داشته باشند بسر میبرند انسانها نیز مانند اصحاب کهف بر حسب تصادف در چنین مکانی وارد شده سیصد و نه سال قمری ماندند.

دانشمندان تلاش میکنند که با منجمد نگاهداشتن بدن انسانی ونیمه جان ساختن آن شانس زندگی طولانی را برای قرنهای آینده بیشتر سازند.

اخیراً باین نتیجه رسیده اند که مرگ نیز يك حادثه غیر قابل اجتناب نیست، حتی مرگ را نیز میشود يك بیماری دانست و حتماً لزومی ندارد که این بیماری کشنده باشد البته منظور از این مرگ طبیعی است زیرا در این صورت جسم انسان از جمله مغز در حدود ۹۹ درصد زنده است و فقط تعداد کمی از سلولها از بین رفته اند بقول یکی از مجلات علمی، اگر این بیمار را بعوض اینکه مطابق آئین مرسوم بدست متصدی کفن و دفن بدهیم او را بدست پزشك متخصص که بروش های «کربونیک» آشنائی کامل دارد بپاریم (البته این کار باید بسرعت انجام شود) پزشك او را به کمک روشهای خاص که آسیبی به اندامهای بیمار نمیرساند منجمد ساخته و او را دروضع (نه زیاد مرده) و برای مدت نامعینی در کیسولی که نام آن را کیسول آخرت میگذاریم حفظ میکند باین امید که در آینده او را بزندگی دوباره بازگرداند (۱)

۳- اگر انسان را ماشین فرض کنیم طبق اصل دوم ماشین کارنو

(۱) نقل از انتشارات دارالتبلیغ قم شماره ۶ ص ۱۶ بنقل از مجله

انسان میتواند برای زندگی جایی را از لحاظ حرارت آنچنان متعادل انتخاب کند که بردوران جوانیش افزوده شود (اینکه اسکندر در جستجوی آب حیات در دل تاریکی قطب جنوب فرورفت گرچه آب حیات نیافت ولی سرمای آنجا باوشادابی و عمر بیشتری داد) به علاوه مگرنیست که سکونت در اطاقهای کم فضا برعکس هوای آزاد و سبز و خرم موجب کوتاهی عمر میگردد.

۴- اثر انتخاب بعضی از زمانها بر طول عمر - بعضی گویند استفاده شایان از نسیم صبح صادق ( طلوع اولین اشعه خورشید ) سبب طولانی شدن عمر میشود و در این هنگام است که ذرات آهنی بیشتر در فضا بصورت مخصوص یونیزه‌ای که قابل استفاده است در میآید برخی هم استفاده از مغرب ( غروب اشعه خورشید ) را چنین میدانند ، که اگر از هوای آزاد در آنوقت بیشتر استفاده شود عمر را زیاد میگرداند .

صبحدم علاوه بر وجود ذرات مفید در هوا غالباً مناطق زمین را مه صبحگاهی پوشانده و هوارا که برای آدمی مفید تر است مرطوب هم باشد مرطوب میکنند ( در شمال شیلی روی صفحات چوب رشته های نایلونی عمودی نصب کرده‌اند مه روی این رشته‌ها بصوت قطرات آب در میآید قطره ها می‌لغزند و در لوله‌ای جمع میشوند و از چند هزار عدد این صفحات که با قیمت ارزانی تهیه میشوند مقدار زیادی آب هنگام صبح جمع میکنند).

۵- در سال ۱۹۵۶ در کنگره جهانی ستاره شناسی و علوم فضائی گفته شد که در آینده با تکمیل موتور های فوتونی سرعت موشکها بسرعت نور نزدیک شده و در نتیجه زمان و انفعالات سلولی و عضلانی



بدن نسبت بزمین کندتر شده و بر مبنای بر آوردی که در روی زمین میشود عمر فضا نوردان خیلی طولانی خواهد شد حتی اگر سرعت موشک نزدیک سرعت نور باشد ولی از لحاظ مقایسه با زمان کره زمین ملیونها سال هم طول میکشد فضا نورد بیشتر از چند سال پیر نخواهد شد.

نتیجه آنکه وسائلی میتوان داشت که در گوشه‌ای از این فضا بود و ملیونها سال عمر کرد تا چه رسد به هزار سال (البته مقصود ما این نیست که ولی عصر از این وسایل استفاده میفرماید بلکه نشان دادن امکان مسئله است)

امروز بشر در این فکر است که بکرات دور دست آسمانی که احتمالاً صدها و یا هزارها سال وقت می‌خواهد سفر کند و چون عمر کوتاه انسان با این نوع مسافرت‌های طولانی وفق نمیدهد در این صدد برآمده که برای رسیدن بکرات آسمانی اول باید عمر انسانرا زیادتر کرد لذا امروز در دانشگاه‌های مهم دنیا کرسی دو علم جدید « ژریاتری » و « جرونتواری » بهمین منظور مشغول فعالیت است و دانشمندان پیش بینی میکنند روزی میرسد که بشر هم عمر خود را به هزاران سال میرساند و هم بکرات دور دست آسمانی سفر میکند .

۶- پیری را میتوان بتأخیر انداخت ؟ سؤال است که از پروفیسور بشس فرانسوی شد در کتاب خود بنام امید بیک زندگانی طولانی و جواب مثبت داده است .

۷- مقاله‌ای اخیراً تحت عنوان انسان در سرما دوازده قرن عمر میکند امکان داشتن چنین عمر طولانی را به نقل از چند دانشمند

متذکر است .

۸- تحت عنوان (عمر جاودانی با هشتاد هزار تومان) مینویسند هر کس میتواند بدلتخواه خود در سالهای منظور زندگی کند الکسیس کارل در کتاب خود انسان موجود ناشناخته اشاره باین موضوع کرده و آزمایشی را که درباره روتیفرها برای تأیید مطلب نموده متذکر است.

۹- رعایت کارهای چندی که بنظر کوچک میآید اما در حقیقت بزرگ و در طولانی کردن عمر مؤثر است آنها عبارتند از فراموش نکردن خواب قیلوله مخصوصاً در ده سال بین ۴۰ و ۵۰ خواب قیلوله خواب کوچکی است که اندکی قبل یا بعد از نهار انجام میگردد .

پیاده روی که خود شاهد و ناظر پیران سالخورده ای هستیم که برای درازی عمرشان تفاوتی بادیگران جز پیاده رویشان مشاهده نمیشود :

خواب پوشیدن کفش راحت مخصوصاً قشنگ (۱).

بهترین غذا را در صبح زود خوردن هزاران سال قبل اسلام چنین دستوری داده و امروز در بعضی از ممالک مانند انگلستان رعایت میکنند آزمایشی است که بین کارگران کارخانجات آنها تیکه بهترین غذای خود را صبحانه کرده اند علاوه بر اینکه محصول بهتر و بیشتری تهیه می نمایند حوادث و سوانح نیز برای آنها کمتر است .

اختلاف قاحش طول عمر ملکه زنبورهای عسل و سایر زنبورهای کندو را ناشی از تغذیه عصاره گل مخصوصی میدانند که بهین

(۱) در حدیث نیز رسیده با کرا الفدا جود الحذاء خفف الردا برای سلامتی

و از دیاد عمر بهترین غذا را صبحانه بخورد و کفش راحت و خوب بپوشد و لباس را کوتاه کن

قیاس عقیده دارند گاه بر حسب اتفاق مورد تغذیه انسان واقع میشود که در طول عمرش بسیار مؤثر بوده و اطلاعی نیافته است و دستورات بظاهر کوچک دیگر از قبیل عدم اعتیاد بدخائیات و ایجاد يك تناسب و تعادلی بین کار و استراحت و خواب و . . . .

بلوفر (۱) دانشمند زیست شناس معروف فرانسوی در جریان مطالعات و مشهور خود درباره زنبور عسل بمسئله ای حیرت انگیز یعنی زندگی دراز و توام بانیرومندی و جوانی ملکه زنبوران بر خورد و در خصوص علت آن بتجسس خستگی ناپذیری پرداخت وی در ضمن مطالعه دریافت که ملکه زنبوران از خوراکی که توسط کارگران فراهم میآید در تمام عمر تغذیه مینماید در صورتیکه دیگر زنبوران سه روز نخستین زندگی از این ماده اسرار آمیز برخوردار بودند، این غذای حیرت انگیز چیست و آیا رمز جوانی و زیبایی و عمر دراز ملکه (چهارصد برابر دیگر زنبوران زندگی میکند) در این ماده غذایی نهفته است.

ترکیب این ماده یعنی شهد شاهانه اسرار آمیز بوده و فقط معلوم گشته است که حاوی کاربن - هیدرژن - آزوت - ارگوسترول ویتامینهای (ب) و مخصوصاً بمقدار معتنا بهی اسید بانثوتینگ می باشد. بلوفر در تجارب ۱۴ ساله خود ثابت کرد که تحول رشد اشکال جنینی زنبوران و عمر دراز و جوانی پایدار زنبور ملکه بواسطه تاثیر شکفت انگیز شهد شاهانه میباشد و همچنین توانست با استحصال این ماده

که بنام (اپی سرم) معروف است و تجویز آن در اشخاص فرسوده و پیران نتایج حیرت آوری بدست آورد.

بلو فر با اتکاء بر صدها تجربه اعلام داشته است که تأثیر شهد

شاهانه در انسان گواینکه از پیری جلوگیری نمیکند ولی دوران

جوانی را طولانی و توام با تندرستی و نیرومندی میسازد و در حقیقت (آپی

سرم) داروی بخصوص نبوده بلکه مائده معجز آسا و حیات بخش میباشد.

دکتر هوآرد گورتیس دانشمند آمریکائی وابسته با آزمایشگاه

بروکلین معتقد است پیری و فرسودگی سلولها معلول خرابی و فساد

اسید (دزوکس ریبونوکلئیک) آ.د.ن سلولهای بدن است میدانیم که

(آ.د.ن) کار و تولید سلولها را هدایت میکند و هر قدر این ماده

رو بفساد بگذارد بهمان میزان از میزان کار سلولها کاسته میشود و تنها راه

جلوگیری از پیری بوسیله یک عمل داروئی در سطح مولکولهای (آ.د.ن)

از میان مراکز تجسسانی جهان که پیشرفتهای قابل توجهی

در زمینه جلوگیری از پیری بدست آورده اند مراکز پژوهشی

بخارست، پاریس و بالتیمور در درجه اول اهمیت قرار دارند در

بالتیمور هم اکنون نتایج مطالعات و آزمایشهای پزشکی روی ششصد نفر

از ۱۸ تا ۹۹ ساله مورد بررسی است.

پزشکان در حال حاضر میکوشند بوسائل داروئی از فساد

(آ.د.ن) سلولها جلوگیری کنند. در اینراه پیشرفتهای قابل

توجهی نیز بدست آورده اند باین ترتیب میتوان گفت طولی نخواهد کشید

که بیماری پیری از بین خواهد رفت (۱).



۱۰- روز افزون بودن عمر متوسط آدمی که در نتیجه تلاش دانشمندان باموفقیت انجام پذیرفته چنانچه در سال ۱۹۰۰ عمر متوسط مردم انگلستان ۴۹ بود و اینک از هفتاد متجاوز است و اگر عوامل چندی در بین عمر متوسط هم اکنون مافوق تصور میشود که مهمترین آن عوامل را می‌شماریم.

۱- سیل داروهای است که بسوی جهان سرازیر شده و بدنها را مسموم ساخته بخصوص داروهای که تصور مینمایند مرهم دلهای مضطربی است که خدا از آنها دور شده است و بنامهای مختلف برای درمان عصبانیتها بیازار عرضه میگردد و جهانیان را معتاد می‌سازد حتی آنتی‌بیوتیکها که بیماریهای عفونی را درمان می‌کنند متأسفانه مصرف زیاد آنها سبب جانشینی بیماریهای دژنراتیو میگردد.

۲- زهرهای حاصله از غذاهای تقلبی است که هر روز در گوشه و کنار کشف میشود یا نمی‌شود.

۳- آلودگی هوای شهرها بادود اتومبیل و کارخانجات

۴ تغییر ماهیت مواد خوراکی باریختن کودهای شیمیائی

۵- بدتر از همه زندگی کردن در شهرهایی که محیط غیر

اخلاقی داشته و قوانین غریزی در آنجا پایمال شده و هرزگی و بی‌بند

و باری حکم فرما است این محیطها سبب پیدایش ترشحات غیر

متعادل غدد مترشحه و در نتیجه عامل مؤثر بهم زدن هماهنگی بین

اعضایند.

۶- غوغای حاصله از تمدن و زرق و برقهای خیره کننده و هیاهوی

آسمان خراشها که همه کوبنده اعصاب و سبب ایجاد ترشحات

نامتعدادلند و دو قسمت دیگر در مورد عوامل ناسازگار با طولانی شدن عمر ذکر شده که بجهت اختصار صرف نظر گردید .

۱۱- دکتر هنری الحیس اشاره به عمر هشتصد ساله انسانی

وامکان عمر بیشتر وی مینماید .

۱۲- مچینکف عقیده دارد اگر محصول متابولیسم میکربی را

از روده ها حذف کنیم پیری دیده نمیشود باید توجه داشت که میکرب نمیتواند در بدن کاملاً سالم اختلالی ایجاد کند .

سالیان دراز است که بشر برای طولانی کردن عمر و همچنین

درباره امکان و اثبات یافتن عمر دراز کتابها نوشته و مینویسد که پیاره ای از آنها اشاره میگردد :

۱- کتاب «دانش مربوط به طولانی کردن عمر» از آقای خ

گوفلاندروسی که این ایده را ما کروبیوتیک نامیده است این کتاب

بفارسی ترجمه شده و رؤوس مطالب آن برای یافتن يك عمر طولانی

بر رژیم غذایی صحیح - کار متناسب - خندیدن - دوری از ترس و یاس

و افسردگی و حسد قرار دارد .

۲- پارفین نیگالیچف درباره دراز کردن عمر کتابی نوشت که

پایه و اساس آن استفاده از نیروی شفا بخش طبیعت و پیشگیری از

بیماریها و آبدیده کردن ارگانیزم بدن بود .

۳- هوفلندزیست شناس کتابی بنام فن طول عمر نوشته است .

۴- تارخائف کتابی بنام طول عمر حیوانات، گیاهان، مردم نوشت

که بیشتر توجه وی به صرفه جوئی در ریزوهای زنده اعضا برای یافتن عمر

دراز بود .

۵- پرفسور پی پلز کتاب عمر دراز را نوشت وی دکتر در طب و فلسفه بود .

اصولا مدت مدیدی است فکر دراز کردن عمر، دانشمندان را مشغول داشته و از صورت نظری و تئوری خارج شده و جنبه تحقق و عملی بخود گرفته چنانچه دانشمندانی چند در این باره پژوهشها کرده و موفقیت‌هایی کسب کرده‌اند و هر کدام روشی را برای ادامه حیات و جلوگیری از پیری و طول عمر بکار برده‌اند .

از بررسی تمام مطالب گذشته این موضوع مسلم میشود که طول عمر يك امر ممكن و زیست يك انسان بمدت درازی از نظر علمی هیچگونه استبعادی ندارد و بشر خود در راه کشف طریقی است که بتواند عمر متوسط عمومی را هر چه بیشتر بالا ببرد با اعتراف چنین حقیقتی دیگر جای استبعاد در طول عمر ولی عصر عجل الله فرجه باقی نمی ماند زیرا بعقیده ما امام داناترین مردم جهان بتمام زموز و اسرار طبیعت است او خود برای حفظ سلامتی و شادابی خویش آخرین متد و روشی را که هنوز ممکن است کشف نکرده باشند میداند با اینکه وجود مقدس او در پناه لطف خداوند و اراده پروردگار از هر نوع آفت و نامالایمات مصون و محفوظ بوده و جای اینگونه بحث ها و انتقاد ها در مورد او نیست .

\* \* \*

تا شد آئینه رویت دل دانشور ما

جز خیال تو هوایی نبود در سر ما

تا نهادیم سر خویش بخاک قدمت

تاج بخش است بشاهان جهان افسر ما

بعنایت نظری گر فکنی بر من زار

سعد اکبر شود از یک نظرت اختر ما

سایه ای بر دل زارم فکن از لطف که نیست

غیر لطف تو در آفاق کسی یاور ما

گر نشارت دل و جان خواهی اینک دل و جان

ورفدایت تن و سر این تن ما این سر ما

بصفایت اگر ای ماه بدوران کس نیست

بوفاهم نبود هیچ کسی همسر ما

ای ولی الله ای حجت حق چه شود

که چو خورشید بتا بی تو پیام و در ما

نقش شاهنشاهی نیست که از روی کرم

نوبگوئی که کمالی است غلام در ما

کمالی سبزواری



## بخش هفتم

## علت غیبت و وظیفه ما در این زمان

غیبت ولی عصر ارواحنا فداء جریان بی سابقه‌ای نسبت بادیان الهی نیست چنین پیش آمدها برای سایر امم نیز واقع شده و رهبران و پیغمبران نیز در گذشته سالهای متمادی از قوم خویش جدا گشته و غیبت نمودند. صالح پیغمبر در جوانی از امت خود جدا گشت و در پیری باز گشت. یوسف پیغمبر سالهای سال در مصر زندگی میکرد و هیچکس او را بعنوان یوسف پیامبر خدا نمی شناخت حتی برادرانش چند مرتبه که بابرادر خود رو برو شدند او را نشناختند.

بالاخره مسئله غیبت علاوه بر اینکه بی سابقه نبوده برای ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز در زمان حیات نظائر آن اتفاق افتاده و چنان نبوده که همه اشخاص بتوانند بآنها دسترسی داشته باشند. چه بسیار از مردمی که در نواحی مختلف جهان در زمان پیغمبر اسلام یا سائر ائمه گرامی زندگی میکردند و در مدت عمر خود پیغمبر و یا امام زمان خویش را ملاقات نکردند.

زمانیکه ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام تحت کنترل خلفا قرار داشتند مانند موسی بن جعفر عَلَيْهِ السَّلَام که در زندان هارون بسر می برد و یا حضرت هادی

و امام حسن عسکری که پیوسته دوران ارادتمندان و دوستان خود در

گوشه انزوا بسر میبردند برای آنهایی که نمیتوانستند بحضور امام

برسند این وضع غیبتی بود.

در همان زمانها مردم در مسائل دینی و احتیاجات مذهبی خود بوکیل‌های تعیین شده از طرف امام وقت مراجعه مینمودند همانطوریکه در غیبت صفری توسط نواب چهارگانه این قبیل احتیاجات بر طرف میگردد و در بخش سفرای امام گذشت که مردم انواع مختلف از گرفتاریهای دینی و زندگی و خواسته‌های حیاتی خود را با وساطت این نواب بر طرف میکردند .

در غیبت کبری نیز امام علیه السلام فقهاء و دانشمندان عالی مقام را با شرایطی که نمودار شخصیت بزرگ مذهبی و اخلاقی آنها است بمقام نیابت عمومی تعیین نموده است تا در تمام شئون مذهبی و اجتماعی و احکام بآنها مراجعه نمایند چنانچه امام صادق علیه السلام در این فرمایش خود توضیح میدهد .

فاما من كان من الفقهاء ضائتالنفسه حافظالدينه مخالفا ليهواه  
مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه .

هر يك از دانشمندان مذهبی که بر خواسته‌های نفس خود مسلط باشد و دین دارو مطیع فرمان امام و مخالف هوای نفس باشد مردم در مسائل دینی باید بآنها مراجعه کنند .

این شرایط چنانچه از فرمایش امام ششم علیه السلام استفاده میشود در مورد مراجع تقلید اشخاصی را برای نیابت تعیین مینماید که در درجه اول مقام عالی علمی داشته و بدرجه واقعی اجتهاد رسیده باشند . غیر از آن باید از نظر دینداری ذرهای هوا پرستی و خلاف شرع از آنها مشاهده نشود این خود حاکی است که کسانی بمرتبه نیابت عامه

میتوانند برسند و جانشین امام شوند که تمام مردم بدرستی و پایداری و عدالت آنها را بشناسند تا مبادا شیادی بر سر راه ارادتمندان امام دامی بگذارد و آنها را ببنفع خویش مطیع نماید.

خود ولی عصر نیز میفرماید و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله علیهم (۱) در گرفتاریهای خود بر او بان احادیث ما مراجعه کنید آنها حجت بر شمایند و من حجت خدایم بر آنها.

غیبت و طول عمر ولی عصر شباهت بعد از زیادی از پیغمبران دارد که در این فرمایش حضرت باقر (علیه السلام) بچند تن از آن پیغمبران اشاره شده. محمد بن مسلم گفت خدمت حضرت باقر (علیه السلام) رسیدم میخواستم از آنجناب راجع بقائم آل محمد صلوات الله علیه سؤال کنم. قبل از اینکه سخنی بگویم فرمود محمد بن مسلم! قائم آل محمد به پنج نفر از انبیاء شباهت دارد یونس بن متی، یوسف بن یعقوب، موسی، عیسی محمد صلوات الله علیهم.

شباهت او بیونس از این جهت است که او هم بعد از غیبت طولانی در حال جوانی بر میگردد با اینکه سن زیادی دارد. شباهتش بیوسف از جهت غیبت کردن از عموم مردم و از نزدیکان و پنهان زندگی کردن از برادران و نامعلوم بودن وضع او بر پدرش با فاصله نزدیکی بین آنها بود.

شباهتش بموسی از نظر پیوسته بيميناك بودن و طول غیبتش و

مخفی بودن ولادت و پنهان (۱) بودن از شیعیان بواسطه ناراحتی و آزار و خواری که می بینند تا وقتی که خداوند اجازه ظهور دهد و او را کمک کند و تأیید بر دشمنش نماید .

شبهات او بعیسی از این جهت است که در باره عیسی نیز اختلاف نمودند بعضی میگویند متولد نشده برخی را عقیده اینست که از دنیا رفته گروهی میگویند کشته شده و بدار آویخته گردیده .

شبهات او بجدش پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قیام با شمشیر و کشتن دشمنان خدا و پیغمبر و کشتن ستمگران و بت پرستان است و با افتادن هر اس در دل مردم پیروز میشود و هرگز شکست نخواهد داشت تا آخر روایت (۲).

## روایت دیگری از حضرت صادق (ع)

سدیر صیرفی گفت من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب خدمت مولایمان امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام رسیدیم . دیدیم امام عَلَيْهِ السَّلَام روی زمین نشسته و عبائی بی یقه پوشیده که آستینهایش کوتاه بود در آنحال مانند پدر فرزند مردم ایکه جگر سوخته دارد گریه میکرد و آثار حزن از رخسار مبارکش آشکار دیده میشد بطوریکه رنگش

(۱) شیعیان و معتقدین بوجود اقدس امام زمان تا قبل از ظهور صفویه

در تقیه میزیستند و تحت فشار حکومتهای مخالف خود بودند مخصوصاً در همان زمان ولادت و غیبت امام در سالهای ۲۵۵ - ۲۶۰ این محدودیت و ستمگریها

بیشتر شد .

(۲) بحار ج ۱۳ ص ۵۷



تغییر کرده بود در حالیکه چشمانش پر از اشک بود و بردامن میریخت میفرمود:

آقای من! غیبت تو خواب را از من ربوده و لباس صبر را بر تنم تنگ نموده و آرامش جانم را سلب کرده.

آقای من! غیبت تو برای همیشه مرا اندوهگین کرده چون آن کسی که تمام بستگان خود را یکی پس از دیگری از دست میدهد و تنها میماند من پاشک چشم و ناله‌های سینه‌ام که از مصائب و بلاهای گذشته دارم نمینگرم جز اینکه در نظرم بزرگتر و بدتر از آنها مجسم میگردد.

سدید میگوید: از این امر عظیم و ناله‌های جانگداز هوش از سرما پرید و دل ما از جا کنده شد و پنداشتیم که مصیبت بزرگی برای حضرت روی داده است. من عرض کردم ای فرزند بهترین مردم روی زمین! خدا دیدگان شما را نگریاند برای چه اینطور سیلاب اشک از دیدگانت فرو میریزد و چه چیز باعث این مصیبت گشته است؟

آنجناب آه سوزناکی کشید که از اثر آن شکم مبارکش برآمد و بشدت حالتش تغییر کرد آنگاه فرمود امروز صبح در کتاب جفر (۱) می‌نگریستم این کتاب مشتمل بر علم مرگها و بلاها و

(۱) محدث قمی در سفینه البحار مینویسد: شیخ بهائی در شرح اربعین

فرموده اخبار بسیاری رسیده که پیغمبر اکرم دو کتاب با ملاء امیرالمومنین بنام جفر و جامعه باقی گذارده که آنچه تا روز قیامت پدیدار گردد در آن دو است.

گرفتاریها و علم گذشته و آینده تا روز قیامت است که خداوند متعال به محمد و امامان بعد از او ارزانی داشته است .

در آن کتاب دیدم که نوشته قائم مامتولد میگردد و غیبت مینماید غیبت او طولانی میشود و عمرش بطول می انجامد در آن زمان اهل ایمان امتحان میشوند و بواسطه طول غیبتش شك و تردید در دل آنها پدید می آید و بیشتر از دین خود بر میگردند و رشته اسلام را از گردن خود بیرون می آورند ، با اینکه خداوند میفرماید : « و کل انسان الزمانه طائره فی عنقه » یعنی رشته عمل هر کسی را بگردن خودش انداخته ایم . از مطالعه آن ناراحت شدم و اندوه بر دلم مستولی شد ، عرض کردیم یا بن رسول الله ما را نیز در اطلاع قسمتی از آنچه در این باره است سهیم نموده سرافراز فرمائید .

فرمود : خداوند متعال سه چیز را که در مورد پیغمبران انجام داده در خصوص قائم ما نیز عملی میسازد ، ولادت او را مانند ولادت موسی و غیبتش را چون غیبت عیسی و طول عمرش را مانند طول عمر لوح مقدر فرموده و سپس طول عمر بنده صالح خدا خضر پیغمبر را دلیل طول عمر آن حضرت قرار داده .

عرض کردیم در مورد این فرمایشاتی که فرمودید توضیح بیشتری بیان فرمائید ، فرمود ولادت موسی (علیه السلام) بدینگونه بود که چون فرعون فهمید زوال سلطنتش بدست اوست کاهنان را احضار کرد آنها بوی گفتند این مرد از تیره بنی اسرائیل خواهد بود او هم بمأمورین خود دستور داد که شکم زنان آبتن را شکافته اطفال آنها را سر ببرند ، برای دست یافتن بموسی بیش از بیست هزار طفل

را بقتل رسانید باز هم خداوند موسی را حفظ کرد و باو دسترسی پیدا نکردند .

بنی امیه و بنی عباس هم چون دانستند که دولت و امراء و ستمگرانشان بدست قائم ما نابود میشوند دشمنی ما را بدل گرفتند و باشمشیر کشیده بکشتن و قطع نسل خاندان پیغمبر پرداختند باین امید که قائم آل محمد را بقتل رسانند ولی خداوند نخواهد گذاشت که يك نفر از ستمگران باو دست یابد و بدینگونه خداوند نور خود را تکمیل میکند هر چند مشرکین را خوش نیاید .

غیبت عیسی نیز بدینگونه بود یهود و نصاری اتفاق دارند که وی کشته شده ولی خداوند آنها را تکذیب فرموده در این آیه :

و ما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم

اورا نکشتند و دار نزدند بلکه مطلب بر آنها مشتبه شد . غیبت قائم مانیز چنین است زیرا امت اسلام بواسطه طولانی شدن غیبتش وجود اورا انکار میکنند بعضی خواهند گفت هنوز متولد نشده و گروهی میگویند متولد شده و وفات کرده طایفه ای میگویند امام یازدهم عقیق بوده و جماعتی ائمه را سیزده تن و بیشتر خواهند دانست وعده ای هم میگویند روح قائم در بدن دیگری سخن میگوید .

طول عمر نوح نیز چنین بود که چون از خداوند خواست تا بر قومش عذاب نازل کند . جبرئیل هفت دانه تخم روئیدنی نزد وی آورده گفت پروردگار میفرماید این مردم مخلوق و بندگان من هستند آنها را باصاعقه هلاک نمیگردانم مگر بعد از تا کید دعوت و تمام شدن

حجت بر آنها . باز مردم را بخدا پرستی دعوت کن که در مقابل آن  
بتو ثواب خواهم داد .

این دانه‌ها را کشت کن موقمی که روئید و بعد کمال رسید  
و بارور شد هنگام نزول رحمت الهی فرا میرسد و از شرق قوم آسوده  
خواهی شد . مومنین را باین خبر مژده بده درختها روئید و شاخ و  
برک بر آورد و بارور شد بعد از مدتی چنانکه میباید ثمر داد  
نوح از خداوند در خواست نمود که طبق وعده او را از شرق قوم  
خلاصی دهد .

ولی خداوند دوباره دستور داد که از هسته آن درختها بکار  
و صبر پیشه کند و سعی نماید که حجت بر قوم تمام گردد . نوح حکم  
جدید را با اطلاع کسانی که بوی ایمان آورده بودند رسانید پس تن از  
آنها از او برگشتند و گفتند اگر دعوت نوح حق بود خداوند نسبت  
باو خلف وعده نمیکرد .

پس خداوند متعال هفت بار پی در پی او را مامور کشت تخم آن  
درختها نمود و هر مرتبه گروهی از مومنین از وی رو بر می‌تافتند تا  
اینکه پیروان او مردد شدند و بهفتاد و چند مرد تقلیل یافتند آن گاه  
خداوند باو وحی فرستاد که اینک شب تیره پایان یافت و صبح درخشان  
دمید زیرا حق آشکار گشت و نور ایمان از زنگار کفر کسانی که دارای  
سرشت پلید بودند پاک گردید .

اگر من کفار را نابود کنم ولی کسانی را که بتو ایمان آورده بودند  
و بعد از توری بر تافتند و مرتد گشتند باقی گذارم بوعده خود عمل  
نکرده‌ام زیرا وعده‌ای که دادم بمومنین که در ایمان بیگانگی من



اخلاص ورزیده و چنگ بر بسمان پیغمبریت زده اند این بود که آنها را در روی زمین جای دهم و در دین ثابت بدارم و ترس آنها را تبدیل به امن کنم تا شك از لوح دلشان بر طرف شود و مرا با اخلاص پرستش کنند چطور ممکن بود کسانی را که مرتد شدند در زمین جای دهم و دینشان را ثابت نگهدارم و ترسشان را تبدیل به امن کنم در صورتیکه میدانم ایمانی ضعیف و سرشتی پلید و باطنی بد دارند.

اگر در موقع نابود ساختن دشمنان که میخواستم مومنین را در زمین جای دهم آن طایفه مرتد بوی خلافتی را که بمومنین وعده داده شده استشمام میکردند در نفاق و گمراهی راسختر میگشتند و با برادران خود بدشمنی برمیخواستند و بخاطر ریاست با آنها میجنگیدند بنا بر این با این فتنه ها و چنگ با برادران چطور ممکن بود از دین تمکین نموده باشند و ایمان در میان مومنین انتشار یابد اینک با کمک و وحی ما کشتی را بساز.

فرمود همچنین قائم ماهم غیبتش طولانی میگردد تا آنکه حق آشکار گردد و نور ایمان از زنگار ارتداد پیروانی که دارای سرشت پلید هستند پاک شود بطوریکه اگر آنها احساس کنند در ایام ظهور مهدی مومنین با اخلاص از عزت و ثبات ایمان و امنیت آن زمان بهره مند خواهند بود بواسطه نفاقی که دارند بوحشت میافتند.

مفضل میگوید عرض کردم یا بن رسول الله ناصبی ها میپندارند که این آیه (۱) درباره ابابکر و عمر و عثمان و علی نازل شده. فرمود

(۱) یعنی آیه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض.

خداوند دل‌های ناصبی‌ها را هدایت نکند در زمان کدامیک از این چند نفر دینی را که خدا برای پیغمبرش خواسته از امن و امان در میان مردم و نبودن ترس و بیم و نداشتن تردید و شك در دل‌هایشان بر خوردار بوده حتی در زمان علی علیه السلام بامرتد شدن مسلمانان و فتنه‌هایی که در آن زمان برانگیختند که بین آنها و کفار بوقوع پیوست، آنگاه حضرت صادق این آیه را تلاوت فرمود:

حتی‌اذا استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جائهم نصرنا  
موقعیکه پیامبران از راهنمائی مردم مایوس شدند و گمان کردند  
با آنها دروغ گفته شده یاری ما بایشان خواهد رسید.

اما طول عمر خضر برای آن نبود که منصب نبوت بوی اعطا  
گردد یا کتابی بر او نازل شود یا دینش دین انبیاء پیش از خود را  
بسخ کند.

یا دارای مقام امامت باشد که مردم پیروی او را لازم بدانند یا  
بخاطر عمل مداوم و اطاعت و عبادتی که خداوند بر او واجب نموده چون  
در علم ازلی خداوند مقدار علم قائم ما و طول غیبت او تقدیر شده بود  
و میدانست که بندگانش طول عمر او را انکار میکنند، از اینرو عمر  
خضر را طولانی گردانید تا در اثبات طول عمر قائم ما بوسیله آن استدلال  
شود و بدان وسیله ایراد دشمنان از بین برود و مردم را بر خدا حجت  
و ایرادی نباشد. (۱)

ای طبیب درد‌مندان خسرو خوبان کجائی

ای شفا بخش دل‌مجروح بیماران کجائی

ظلم و جور و جهل و کین یکباره عالم را گرفته  
 ظالمان جولان دهند ای مصلح دوران کجائی  
 دشمنان شاد و عزیزان خواری و قرآن مانده بیکس  
 یا معز الاولیاء ای حامی قرآن کجائی  
 صبح امید محبان از غمت شام سیه شد  
 شمع دل افروز در شام سیه روزان کجائی  
 دیده‌ها در انتظار شد سیه ای نور چشمان  
 قلب‌ها خون شد ز هجرت ای مه تابان کجائی  
 چون بیائی خاک پایت سر مه چشم نمایم  
 رخ نهم بر مقدمت ای روح بخش مه تابان کجائی  
 رفت از کف صبر و از دل تاب تا آن دم که آید  
 بوی پیراهن ز مصرای یوسف کنعان کجائی  
 عمر کوتاه است و ترسم مرگ آید ناگهانی  
 جان دهم امانینم روی آن جانان کجائی  
 از محمد تقی مقدم

### علت غیبت

همانطوری که در آفرینش آسمانها و زمین اسرار پنهان و رموز  
 مخفی فراوان است که انسان امروز هم پی بقطره‌ای از دریای بیکران  
 آن اسرار نبرده و برای هر موجود از ذره بیمقدار تا کرات بشمار  
 عمری محدود و وظیفه‌ای مقرر قرار داده شده برای دوران زندگی  
 انسانها و ادیان الهی بر نامه‌ای دقیق و حدودی مرتب تعیین گردیده .

خداوندی که اسلام را آخرین دین الهی و پیغمبرش را خاتم  
 قرار داده و دوران زندگی پیشوایان یازده گانه را بعد از پیغمبر تا  
 سال دویست و پنجاه و پنج هجری منتهی نموده از آن زمان تا روزیکه  
 خودش تعیین کرده و کسی را بر آن مطلع ننموده برای پایداری  
 دین و جلوگیری از هرج و مرج و نابسامانی پیروان این دین بقدرت  
 خویش یکی از پیشوایانش را بنام حجة بن الحسن العسكري زنده  
 نگه داشته که در بخش پیش بعد کافی در رفع استبعاد طول عمر آنجناب  
 بحث گردید.

با توجه باینکه آفرینش موجودات طفیل انسان و بواسطه  
 بهره برداری بشر است و انسان نیز از جهت تکمیل افکار و عقاید  
 آفریده گردیده این نتیجه بدست میآید که برنامه ادیان الهی بسیار  
 دقیق تر و منظم تر از آفرینش موجودات است زیرا علت نهائی همان  
 تعلیم و تربیت و یکتاپرستی و تنویر افکار و عقاید است.  
 بدیهی است خداوند عزیز بعلل بسیار موجه و حساب شده  
 دقیق حجت خویش را از دیدگان مردم پنهان نموده و برایش غیبتی از  
 نظر ما نامعلوم تعیین فرموده اینک اگر ما پی بتمام اسرار و علل غیبت  
 ولی عصر نبردیم و یا نتوانستیم پی ببریم نمیتوانیم بواسطه ندانستن  
 علت غیبت افکار نمائیم زیرا چنانچه قبلاً یاد آور شدیم چه بسیار  
 اسرار و رموزی در آفرینش است که انسان دانشمند در آن حیران و  
 سرگردان مانده شاید همانطوریکه امام علیه السلام میفرماید مصلحت در  
 اختفای علت غیبت است.



عبدالله بن فضل هاشمی گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود :  
صاحب الامر را غیبتی است که چاره‌ای از آن نیست هر شخص تیره دلی  
در وجود او شك خواهد نمود عرض کردم بچه علت غیبت می‌کند ؟  
قال لامرلم یؤذن لنا فی کشفه فرمود بعلمتی که اجازه داده شده  
اظهار کنیم .

عرض کردم حکمت غیبت او چیست فرمود همان حکمتی که در  
غیبت سایر پیشوایان قبل بوده و حکمت غیبت او کشف نخواهد شد  
مگر بعد از ظهورش همانطوریکه حکمت کارهایی که خضر نمود از  
قبیل سوراخ کردن کشتی و کشتن آن پسر بچه و پپای داشتن دیوار  
آشکار نگردید مگر موقعیکه قرار شد از یکدیگر جدا شوند .  
پس فضیل این جریان از اسرار و رموز مخفی پروردگار است  
وقتی ما فهمیدیم خداوند حکیم است تصدیق خواهیم کرد که کردار  
و گفتارش تمام روی مصالح و موازین حکمت است اگرچه وجه مصلحت  
و حکمت آن را ندانیم (۱).

علت غیبت را از خود مولی حجت بن الحسن روحی فداه سؤال  
کردند ایشان نیز همانطور توضیح دادند در جواب نامه‌ایکه اسحق  
بن یعقوب به محمد بن عثمان نایب ولی عصر داد تا بآن سرور  
رساند چنین نوشتند ، اما راجع باطلاع از سر غیبت خداوند میفرماید :  
یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسوء کم یعنی ای  
مؤمنین از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما کشف شود ناراحت  
می‌شوید ، هر يك از آباء گرام بیعتی از ستمگر زمان خود بر گردن

آنها بود ولی من وقتی قیام کنم هیچکس را بر من بیعتی نیست و اما کیفیت بهره مندی از من در حالت غیبت مانند بهره مندی از خورشید است هنگامیکه ابر او را از دیدگان مخفی کرده باشد. من برای اهل زمین سبب ایمنی و امانم همانطوریکه ستارگان امان برای اهل آسمانند سؤال در مورد چیزهاییکه مربوط بشما نیست نکنید خود را بیهوده در مواردیکه تکلیف ندارید برنج نیاندازید زیاد دعا کنید برای فرج من (۱)

با وجوبیکه اسرار غیبت ولی عصر از رموز مخفی و پنهان پروردگار است بقسمتی از فلسفه غیبت که در بعضی از روایات توجه داده شده اشاره می شود.

## ۱- آزمایش مردم

از سنن الهی آزمایش بندگان است که در تمام امتها این سنت اجرا شده در قرآن کریم میفرماید: *الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین* (۲) آیا خیال میکنند مردم همینکه گفتند ایمان آوردیم دیگر امتحان نخواهند شد چرا ما آزمایش کردیم کسانی که قبل از آنها بودند تا معلوم بدارد خداوند راستگویان و دروغ گویانرا.

(۱) کمال الدین صدوق بنقل منتخب الاثر ص ۲۶۷

(۲) سوره عنکبوت آیه ۲۹

مسئله آزمایش از حکومت‌های وجدان و فطرت است اگر بنا باشد تمام مردم از نیک و بد ظالم و مظلوم دارای یک فرجام و عاقبت باشند این خود ستمی است به نیکو کاران و مظلومین ، از این جهت پروردگار عزیز اشخاصی را که از عهده امتحان بر آیند بعاقبت پسندیده و نیکو پاداش میدهد .

این روش همیشه بوده و در قرآن میفرماید لیمیز الخبیث من الطیب تا نیک از بد شناخته شود، در غیبت حجت و ولی خدا آزمایش هر چه دقیق تر و بیشتر خواهد بود از آنرو آنها که ایمان به غیبت که یکی از معانی آن غیبت حجت خداست داشته باشند در کتاب آسمانی ستایش شده اند و آنها که در دل تردید و شك داشته باشند و یا بد طینت و سست ایمان باشند دست از دامن ائمه طاهرین برداشته و از دایره مؤمنین بغیبت ولی عصر خارج میشوند از همین جهت جابر جعفی میگوید بحضرت باقر عرض کردم چه وقت فرج شما خواهد رسید فرمود: هیات! فرج ما نخواهد رسید مگر آن زمان که غربال شوید باز غربال شوید تا سه مرتبه فرمود تا تیرگی‌ها از بین برود و باقی بماند صاف و پاک .

حضرت صادق علیه السلام فرمود: بخدا همچون شیشه شکسته خواهید شد، شیشه پس از شکستن باز ممکن است مثل اول درست شود بخدا سوگند چون سفال شکسته می‌شوید سفال اگر شکست دیگر بحالت اول بر نمیگردد بخدا سوگند باید تمیز شوید قسم پروردگار از آلودگیها پاک شوید، قسم بخدا غربال میشوید همانطوریکه گندم

را برای پاک کردن غربال میکنند و دانه های تلخ را از آن جدا میکنند (۱)

## ۲- آمادگی و استعداد

ظهور ولی عصر با قیام سایر حجج الله تفاوت زیادی دارد زیرا امام زمان هنگامیکه ظهور فرماید دیگر با ستمگران مدارا نخواهد نمود و تقیه نخواهد کرد و حکم بواقع و حقیقت امر خواهد نمود، دیگر گواه و شاهی لازم ندارد حکومت او جهانی است بهمین جهت باید مدتها بگذرد تا مردم جهان آمادگی و استعداد پذیرش چنین قیامی را داشته باشند، با گذشت این زمان ممتد و طولانی سیاستمداران جهان با ایجاد مکتب های سیاسی بظاهر فریبنده و وعده های پوچ و طرحها و کنفرانس ها مردم را بسعادت نوید میدهند آنگاه که آنهمه تلاشهای بظاهر خیر خواهانه ثمری نبخشید و نتیجه ای از وعده های آنها جز استعمار عماید نشد مردم آماده پذیرش یک واقعت عمیق همراه با اعمال کمال قدرت الهی که در دست ولی عصر اجرا می شود خواهند گردید.

توضیح مطلب اینکه اگر بشر از رهبران ظاهری و برنامه های بشری مایوس نگردد و امید به پیروزی پیدا کند قطعاً آماده برای پذیرش دولت واقعی اسلامی نخواهد داشت ولی پس از بیدادگری های فراوان جهانیان که صریح اخبار است در زمانی ظهور میفرماید که ظلم و ستم زمین را پر کرده باشد، در چنین موقعی که دست انسانهای



حیران و سرگردان از همه جا کوتاه شود مصلحتی واقع بین و حقیقت طلب را با آغوش باز می پذیرند .

با مقایسه همین پیشرفت شکفت انگیز بشر در علم و دانش تا زمان ظهور حجت خدا معجزه او باید هم آهنگ با چنین پیشرفتی باشد و بر تمام علوم پیشرفته آن زمان پیروز و برتر گردد دکتر معاصر در کتاب خود اولین دانشگاه ج ۲ ص ۲۰۱ می نویسد از روزی که آن مرد دانشمند لاک پستی ساخت که بر روی خط سفید وسط خیابان ها حرکت می کرد و چون باطریش خالی می شد خود بخود می ایستاد و دو شاخه را در پیزی میگرد که به تیرهای چراغ برق بود . باطریش پر میشد باز برآه خود ادامه میداد تا با امروز که مغز الکترونی تشخیص بیمارها را میدهد و با او مشورتها می شود شاید زمانی طولانی تر باشد تا فاصله امروز و آن عصری که مغز الکترونی پیشگوئی ها خواهد نمود .

هر يك از پیامبران آمدند بالاتر از علم زمانشان را آوردند بهمین قیاس شما می فرمائید حضرت مهدی بیاید و مردم شاهد پیشگوئی مغزهای الکترونی باشند و حجت خدا از باطن خبر ندهد و قضاوت بیاطن نفرماید .

موسی بالاتر از سحر ساحران آورد و عیسی مهمتر از طب پزشکان و محمد صلی الله علیه و آله فوق العاده تر از نویسندگان و دانشمندان و مهدی بالاتر از عصاره علم عصر مغزهای الکترونی و پیشگوئیهایش خواهد آورد .

مردمی که شاهد رادیو تلویزیون ها و شاید در آینده اختراعی

مهمتر از این باشند باید حضرت مهدی وقتی ظهور فرماید که از فاصله بسیار زیاد چون فاصله مشرق و مغرب صدای او را بشنوند و خود او را نبینند .

ربیع شامی گفت : از حضرت شنیدم فرمود وقتی قائم ما قیام کند خداوند در گوش و چشم پیروان ما کشتی بوجود می آورد که با فاصله چندین فرسخ صدای امام را می شنوند و او را در حائى که ایستاده می بینند .

عن الصادق علیه السلام قال ان المؤمن فى زمان القائم وهو بالمشرق یرى اخاه الذى فى المغرب وکذا الذى فى المغرب یرى اخاه الذى بالمشرق .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : مؤمن در زمان قائم ما در مشرق است برادر خود را در مغرب می بیند همینطور برادرش در مغرب او را در مشرق می بیند .

### ۳- هراس از گشته شدن

بطوریکه در بخش غیبت صغری ملاحظه فرمودید از همان زمان تولد طبق اخبار و روایاتی که از پیغمبر و ائمه علیهم السلام راجع به ظهور مهدی موعود رسیده بود زمانداران وقت از خلفاء بنی العباس تصمیم از بین بردن او را داشتند و عده ای راهم مأمور برای اینکار نمودند ولی نتیجه ای نگرفتند از همین جهت خداوند برای او غیبت را مقدر فرمود تا از کشمکش و مزاحمت این قبیل بزهکاران مصون باشد .

زراره میگوید فرمود قائم قبل از ظهورش غیبتی خواهد داشت  
پرسیدم بچه جهت فرمود از کشته شدن میترسد (۱).

## بیعت نداشتن از کسی

چنانچه از تاریخ ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و روایات استفاده میشود هر يك از  
ائمه گرام که در زمان یکی از ستمگران بودند بیعتی از ستمگر  
زمان خود برگردن داشتند ولی حجت خدا با غیبت خود محفوظ از  
تعهد نسبت بزمامداران وقت و قبول بیعت آنها خواهد بود این مطلب  
را در روایتی که در قسمت اول (آزمایش مردم) گذشت خود ولی عصر  
تصریح میفرمایند.

## پیدایش مؤمنان از پشت کفار

همانطور که در داستان نوح پیغمبر و تقاضای عذاب ملاحظه  
فرمودید که چندین مرتبه تقاضای نوح بتاخیر افتاد تا بالاخره عرض  
کرد پروردگارا اگر اینها را باقی گذاری دیگر جز کافر و فاجر  
نخواهند زائید (۲).

و همچنین وقتی که ابوجهل با پیغمبر به مجادله پرداخته بود در بین  
گفتار خود چنین تقاضا کرد که اگر تو پیغمبری از خدایت بخواه  
آتش بفرستد و مرا بسوزاند.

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای قانع کردن او داستان ابراهیم خلیل را

(۱) منتخب الاثر ص ۲۶۹ نقل از غیبت شیخ طوسی.

(۲) لایلدوا الا فاجراً کفاراً.

گوشزد کرد که وقتی او را بملکوت آسمانها بردند از آنجا با قدرت خداوند زمین را زیر نظر گرفت در آن موقع مرد وزنی را در حال انجام عمل نامشروع دید بسیار ناراحت شد آنها را نفرین کرد. دعای او مستجاب شد باز در ضمن تماشای زمین بنظیر همین واقعه برخورد کرد برای مرتبه دوم نفرین نمود برای مرتبه سوم نیز همین نفرین را کرد تا در مرتبه چهارم که خواست نفرین کند باو خطاب رسید که ابراهیم دست از بندگان من بردار آنها را بمن واگذار زیرا این گنه کاران خارج از سه دسته نخواهند بود.

دسته اول کسانی هستند که اگر حالا گناهی میکنند بعد توبه خواهند نمود بواسطه اینکه توبه میکند اکنون از کیفر آنها چشم پوشی میکنم، گروه دوم آنهایی هستند که توبه نخواهند کرد ولی از نهاد آنان فرزندان بوجود میآید که آنها مؤمن خواهند بود فعلا از کیفر ایشان چشم پوشی میکنم تا آن مؤمنان بوجود آیند دسته سوم نه توبه میکنند نه از پشت آنها مؤمنی بوجود میآید ولی عجله در کیفر آنها نمیکنم زیرا کسی عجله در کیفر خواهد کرد که ترس از فرار کردن جانی داشته باشد.

ضمناً برای آنها عذابی آماده کرده‌ام مناسب با جلال و کبریائی خودم که از نفرین توبه بسیار سخت تر است.

در این موقع پیغمبر با بوجهل میفرماید از پشت تو نیز فرزندی بوجود خواهد آمد بنام عکرمه که بمقام فرماندهی مسلمانان مفتخر خواهد گردید در صورت اطاعت خداوند مقامی بس عالی خواهد داشت (۱)

(۱) نقل از ص ۲۳۲ مجالس الموحدین و احتجاج طبرسی.



کسی احتمال میداد از پشت حجاج بن یوسف ثقفی آن خونخوار سفاک فرزندی بنام حسین بن احمد بن حجاج معروف با بن الحجاج بوجود آید آن شاعر معروف شیعه و دوست دار خاندان رسالت که قصائد غرا و اشعار شیوارا در مدح و منقبت علی و اهل بیت آن حضرت و در نکوهش و سرزنش دشمنان آنها بگوید که از جمله قصائد او قصیده معروفه‌ای است که مطلع آن این شعر است .

يا صاحب القبة البيضاء على النجف من زار قبرك واستشفى لدية شفي (۱)  
از فرزندان سندی ابن شاهك قاتل حضرت موسی بن جعفر یکی از مشاهیر شمر او ستارگان جهان ادب «کشاجم» پیدا میشود که تحت تاثیر جلوه حقیقت ولایت علی و خاندانش عمرش را با مدیحه سرایی و نشر فضائل اهل بیت پایان رساند .

پس در صورت قیام امام باشمشیر و عدم تمکین کفار مؤمنینی را که خداوند در نهاد آنها بودیعه گذارده بوجود نخواهند آمد . آیه شریفه (لوتزیلوا لعذبتنا الذین کفروا منهم عذاباً الیماً) بهمین معنی تفسیر شده در تفسیر صافی و برهان و بعضی تفاسیر دیگر و کتب حدیث و مضمون آن روایات اینست که قائم عجل الله فرجه هرگز قیام نخواهد کرد تا و دایع خداوند خارج گردد (۲) .

(۱) ای صاحب قبه در خشان نجف هر که قبر تو را زیارت کند و از خداوند

شفای بیماری خود را بخواهد شفاداده میشود.

(۲) نوید امن و امان ص ۱۸۸ .

## کیفیت انتفاع از ولی عصر (ع)

استفاده از امام علیه السلام در درجه اول همان وجود او در میان مردم است چه پنهان باشد و چه آشکارا که سبب بقاء عالم و علت رحمت پروردگار است چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمایند « اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض » خانواده من سبب آسایش مردم جهانند اگر اهل بیت من متعرض شوند اهل زمین از بین میروند .

و فرمایش دیگرش « لایزال هذا الدین قائماً الی اثنی عشر امیراً من قریش فاذا مضوا ساخت الارض باهلها » پیوسته این دین بوسیله دوازده فرمانفرما از قریش پایدار است وقتی آنها از میان رفتند زمین اهلس را فرو می برد .

خود ولی عصر ارواحنا فداء بهمین قسمت اشاره میفرماید در جواب این سؤال که در غیبت از شما چگونه استفاده میشود ، میفرماید اما وجه الانتفاع بی فی غیبتی کالشمس اذا غیبتها عن الابصار السحاب چگونه استفاده از من در زمان غیبت چون استفاده از خورشید است زمانیکه در پس پرده های ابراست .

همانطوریکه خورشید سبب بقاء عالم و حرارت آن شرط اول دوام موجودات جاندار است و از نور آن گرچه در پس ابر باشد زوایای هر خانه و صندوقخانه ای استفاده مینمایند وجود ولی عصر نیز سبب بقاء موجودات است و از فیض نور آن جناب همه استفاده مینمایند . در بخش اول این کتاب روایاتی در مورد اهمیت حجت و امام نقل شد

که موقعیت و لزوم امام واستفاده از آن سروران را اثبات مینماید .  
از آن گذشته ولی عصر برای خواص از مردم کسانی که لیاقت  
داشته باشند و یا از نظر اضطرار و گرفتاری بمرتبه‌ای رسیده باشند  
که فقط دست غیبی باید آنها را نجات دهد آشکار میشود و در گرفتاریهای  
مهم اجتماعی و انفرادی فریادرس جمعیت مسلمان و شیعه بوده  
و هست که در بخش آینده شمه‌ای از آن وقایع را ملاحظه خواهید فرمود.  
ضمناً ولی عصر از دیده مردم بطور کلی پنهان نیست بسا از  
اوقات میشود که در میان مردم است او را می بینند ولی وجود مقدسش  
را نمی شناسند چنانچه يك جهت شباهت آن مولی بیوسف پیغمبر همین  
است که مانند یوسف در میان اهل مصر و یابرا دران و خویشاوندان  
خود زندگی میکرد ولی او را نمی شناختند چند مرتبه برادران باو  
مراجعه کردند و تقاضای کمک مالی نمودند ولی برادر خود را شناختند  
همچنین ولی عصر در میان همین مردم و در همین جهان زندگی میکند  
امکان دارد بسیاری از مردم ایشان را مشاهده کنند ولی نشناسند ، پس  
از ظهور گروهی بخاطر می آورند که ایشان را مثلاً در فلان محل  
مشاهده کرده اند زیرا در مراسم حج هر سال شرکت میفرماید و در  
مواقف منا و عرفات حضور دارد و اغلب در بقاع مقدسه و زیارتگاههای  
ائمه و پیغمبر چون يك شخص از همین مردم وارد میشود او را می بینند  
ولی نمی شناسند .

بارالها رهبر اسلامیان کی خواهد آمد  
 جانشین خاتم پیغمبران کی خواهد آمد  
 دردمندان غمش را کشته داروهای مهلك  
 دردمندان را طبیب جسم و جان کی خواهد آمد  
 دردمان ندارد جسم عالم جان ندارد  
 این تن بی روح را روح روان کی خواهد آمد  
 موج طوفان بلای ظلم شد نزدیک یارب  
 ناخدای کشتی اسلامیان کی خواهد آمد  
 آتش نمرودیان سرتاسر عالم گرفته  
 آنکه سازد اینجهان را گلستان کی خواهد آمد  
 رهنان دین با سم خدمت از ما برده هستی  
 هستی عالم پناه شیعیان کی خواهد آمد  
 از جواد موسوی

### وظیفه مادر زمان غیبت

یکی از وظائف بسیار لازم که در روایات و دستورات ائمه علیهم السلام بآن کمال تاکید گردیده انتظار فرج آل محمد و ظهور مهدی موعود است. از نظر روانی امید و انتظار خود بزندگی روحی بخشیده و انسان را بآینده دلگرم میکند. آنوقت عفریت مرگ و ناکامی سایه بر سر انسان میاندازد که دیگر بآینده امیدی نداشته باشد و انتظار بهتری را نکشد بهمین جهت خود انتظار فرج يك نوع فرج و گشایشی است امام علیه السلام نیز فرمود انتظار الفرج من الفرج انتظار فرج خود گشایشی است در زندگی.



در ضمن نسبت به شدت علاقه افراد بامام خود انتظار آنها نیز زیادتر و آمادگی بیشتری برای فرج پیدا میکنند، چون یکی از شرایط انتظار واقعی نسبت بفرج امام زمان همانطوریکه از روایت نیز استفاده میشود آمادگی اخلاقی و مذهبی است کسی میتواند خود را منتظر امام علیه السلام بداند که از نظر اخلاق و دین خود را وارسته نماید و شایستگی رو برو شدن با امام را داشته باشد بهمین جهت انتظار فرج در تکمیل اخلاق و تهذیب نفس اثر غیر قابل انکاری دارد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز میفرماید افضل اعمال امتی انتظارالفرج

بهترین کارهای امت من انتظار فرج است یا افضل العبادة انتظار الفرج (۱). بهترین عبادت انتظار فرج است. بطوریکه از روایات استفاده میشود متدینین پایدار در ولایت ائمه اطهار علیهم السلام در زمان غیبت مقام و درجه آنها از مسلمانان هر عصری بیشتر است ابو خالد کابلی از علی بن الحسین علیه السلام نقل میکند که آن جناب فرمود غیبت دوازدهمین جانشین پیغمبر طولانی خواهد شد. ابو خالد! کسانی که فائل بامامت آن آقا باشند و انتظار ظهورش را بکشند بهترین مردم هر زمانند زیرا خداوند عزیز آنقدر بآنها عقل و فهم و درک عنایت فرموده که غیبت امام در نظر آنها چون زمان حضور وجود امام است آنها در این زمان چون جنگجویان در مقابل پیغمبرند واقعاً آنها ارادت بما دارند و شیعیان واقعی ما هستند و راهنمایان بسوی دین خدایند در پنهان و آشکارا، فرمود انتظار فرج از بزرگترین گشایشهاست (۲).

و نیز فرمود هر که بر ولایت ما خاندان در غیبت قائم ما ثابت بماند خداوند باو اجر هزار شهید از شهدای بدر واحد عنایت میکند.

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند چه میفرمائید درباره کسی که بمیرد در حال انتظار فرج آل محمد؟ فرمود او مانند کسی است که در خدمت قائم آل محمد علیه السلام در میان خیمه اوست مختصری سکوت نموده فرمود چون کسی است که با پیغمبر است (۱).

عبد الحمید واسطی از حضرت باقر نقل میفرماید در حدیثی که فرمود خداوند رحمت کند هر آن بنده‌ای که در راه ما خودداری نماید در پیامرزد آن شخصی که امر ما را زنده نماید. میگوید عرض کردم آقا اگر از دنیا بروم قبل از قیام قائم شما؟

فرمود هر کس از شما بگوید اگر قائم آل محمد را بیایم او را یاری میکنم چون کسی است که با شمشیر آخته در میان سپاهیان ولی عصر شمشیر میزند و کسی که با او شهید شود ثواب دوشهید را دارد.

حضرت صادق علیه السلام بابی بصیر فرمود من سره ان یكون من اصحاب القائم فلینتظر ولیعمل بالورع ومحاسن الاخلاق وهو منتظر فان مات وقام القائم بعده كان له من الاجر مثل اجر من ادره فجدوا وانتظروا هنیئاً ایتها العصابة المرحومه (۲)

هر کس مایل است از اصحاب قائم باشد انتظار فرج را بکشد و پرهیزکاری را پیشه خود سازد و خویشتن را با اخلاق پسندیده بیاراید. چنین شخصی منتظر خواهد بود. در این صورت کوشش کنید

(۱) بحار الانوار ج ۱۳ ص ۱۳۴

(۲) منتخب الاثر ص ۴۹۷

و انتظار داشته باشید این مقام گوارا باد شمارا ای گروه بخشیده شده. پیغمبر اکرم فرمود در آینده گروهی خواهند آمد که پاداش هر يك از آنها برابر با پنجاه نفر شما است اصحاب عرض کردند آقا ما با شما در جنگ بدر و حنین شرکت کردیم و آیات قرآن در باره ما نازل شد ، فقال انکم لو تحملوا لما حملوا لم تصبروا صبرهم اگر بر شما تحمیل کنند آنچه بر آنها تحمیل شده صبر آنها را نخواهید داشت (۱) .

عوف بن مالک گفت روزی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود ایکاش من رفقای خود را ملاقات میکردم ابوبکر و عمر عرض کردند مگر ما برادران شما نیستیم که با شما هجرت کردیم . فرمود شما ایمان آوردید و هجرت کردید ولی کاش می دیدم برادرانم را باز سخن خود را تکرار کردند .

پیغمبر فرمود شما اصحاب من هستید ولی برادرانم آنهایی هستند که بعد از شما می آیند بمن ایمان آورده اند و مرا دوست میدارند و یاری میکنند و تصدیق نموده اند با اینکه مرا مشاهده ننموده اند . ایکاش به بینم برادرانم را

دیگر از وظائف ما در زمان غیبت امام توجه بساحت قدس ولی عصر است باین طریق که بیاد آن جناب باشیم مخصوصاً دعا برای تعجیل در فرج آن حضرت کنیم .

ممکن است برخی چنین پندارند که چون لیاقت و آمادگی برای

ظهور آن امام را ندانند باید از دعا در مورد فرج آن مولی خودداری کنند باینکه چنین پنداری از انصاف بسیار دور است زیرا اگر فرض کنیم او واقعاً هم لیاقت نداشته باشد که تشخیص چنین مطلبی نیز خود مشکل و درخور فهم و ادراک مانست بالاخره با ظهور ولی عصر مؤمنین واقعی و آنهایی که لیاقت و شایستگی دارند نجات خواهند یافت و حکومت قرآن و اسلام و یکتاپرستی و توحید تمام گیتی را فرا میگیرد فقر و تنگدستی، رنج و ناراحتی از جهان رخت برمی بندد امام صادق (علیه السلام) بعمار سابقی همین مطلب را فرمود در قسمتی از گفتار خود در مقام اصحاب ائمه آنها که در شکنجه قدرتهای زمان باناراحتی روزگار میگذرانیدند.

عمار میگوید در این صورت که ما در زمان شما هستیم و باناراحتی و سختی ارادت بشما داریم و ایمان خود را نگه داشته ایم چه لزومی دارد که از اصحاب قائم باشیم و حق آشکار گردد زیرا ما در این زمان که هنوز دولت حقه او برقرار نشده پاداش اعمالمان بیشتر است از اصحاب قائم.

امام از روی تعجب فرمود سبحان الله مایل نیستی خداوند بزرگ حق را آشکار نماید و عدالت در جهان گسترش یابد و مردم متحد شوند و بیکدیگر علاقه داشته باشند و اختلاف برطرف شود و روی زمین معصیت خداوند انجام نگردد و حدود اجرا شود و حق بصاحبش برسد و حقیقت چنان آشکار شود که هیچ کسی را قدرت جلوگیری آن نباشد.



بخدا قسم عمارا با همین حالی که شما دارید مقامتان بهتر از  
بیشتر شهدای بدر و احد است بشما مرده میدهم (۱).  
سید بن طاووس بفرزند خود در کتاب کشف المحجبه چنین نصیحت  
مینماید .

پسرم محمد توجه داشته باش که غیبت مولایمان مهدی صلوات الله  
علیه که باعث تحیر مخالفین و حتی بعضی از موافقین نیز گردیده یکی  
از دلائل اثبات امامت آن سرور و آباء گرامیش میباشد . زیرا اگر  
سیری در کتب شیعه و غیر شیعه بنمائی از قبیل کتاب غیبت ابن بابویه  
و کتاب غیبت نعمانی و کتاب شفا و جلا و کتاب ابی نعیم حافظ در اخبار  
مهدی . در تمام این کتابها خواهی دید که تصریح شده و قبل از ولادت  
آن سرور ذکر گردیده که او در زندگی غیبتی طولانی خواهد داشت  
بطوریکه بیشتر از معتقدین بامامتش منحرف میشوند اگر این غیبت  
وقوع نمی یافت اعتراض بر امامت ائمه و خود آن مولی بود که آنچه  
پیش بینی کرده بودند واقع نشد پس همین غیبت دلیل بر رد مخالفین  
است در اثبات امامت آنها .

میگوید فرزندم اگر توفیق ترا باز یابم از برای کشف اسرار  
از حضرت مهدی چیزهایی برایت نقل میکنم تا ذره ای تردید برای تو  
باقی نماند و پس از شنیدن آنها دیگر احتیاجی بدلائل عقلی و روایات  
نخواهی داشت راجع بولادت آن جناب، او بطور قطع زنده و موجود  
است ولی از آشکار شدن تا خداوند اجازه ندهد معذور است، چنانچه  
از این قبیل پیش آمدها برای انبیاء و اوصیاء نیز اتفاق افتاده بآنچه

گفتم اعتماد داشته باش و آن را عقیده دین و مذهبی خود قرار ده پدرت این مطلب را از شعاع خورشید در آسمان آشکارتر مشاهده نموده . میگوید فرزندم محمد ! خداوند قلب ترا پاک و آراسته بمحبت اولیاء خود و دشمنی بادشمنانش گرداند ، وقتی من خبر تولد ترا در کربلا شنیدم در حال خواندن زیارت عاشورا بودم با تضرع و خاطری شکسته سپاس بجای آوردم زیرا از تولد تو خیلی خرسند شدم ترا بامر خدا غلام مولایمان حضرت مهدی و چنگ زنده بدامن او قرار دادم بارها در پیش آمدهائی که برایت شده ترا در پناه او قرار دادم و بسیاری از مواقع او را در حال مناجات مشاهده کرده ام که با لطف و عنایت فراوانی حاجات ترا بر آورده در این صورت در محبت و وفا و علاقه نسبت بآن مولی چنان باش که خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السلام و خود آن مولی خواسته . هر گاه نماز حاجت میخوانی حوائج امام را بر حاجت خود مقدم مدار در موقع صدقه دادن برای خود یا کسی که او را دوست میداری اول صدقه از طرف آن جناب بده .

اول برای او دعا کن و در هر کار نیک او را بر خود مقدم مدار تا وفا بوظیفه خود نموده باشی و باعث توجه و عنایت آن مولی نسبت بتو بشود . پیوسته نیاز و احتیاج خود را در هر روز دوشنبه و پنجشنبه در هر هفته با ادب و خضوع خدمت آن جناب عرضه مدار و از او بخواه .

میگوید پسر من ! بآن مولی عرض کن که پدرت راجع بایشان بتو سفارش کرده و ترا غلام و چنگ زنده بدامنش قرار داده بطور قطع جواب آن سرور را خواهی شنید . (۱)

(۱) بحار الانوار ج ۱۳ ص ۲۸۰ قسمت ملحق با آخر بحار .

در کتاب مکیال المکارم درباره وظائف ارادتمندان نسبت  
به حضرت مهدی مطالب زیادی مینویسد که قسمتی از آنرا بنقل منتخب  
الاثار ص ۵۰۱ ذکر میکنم.

۱- اطلاع از صفات و آداب آن سرور و امتیازات خصوصی او  
(تا بادیگران اشتباهش نکنی) و دانستن علائم حتمی ظهور.  
۲- مراعات کمال ادب در هنگام یادآوری نام آن مولی بالقاب  
شریفش چون حجت وقائم ومهدی وصاحب الزمان و صاحب الامر و  
تصریح نکردن باسم مبارکش که هم نام پیغمبر است.  
۳- شدت علاقه نسبت بآن سرور و محبت او را در دل دیگران  
بوجود آوردن و انتظار فرج وظهورش را داشتن و علاقمند بودن  
ببیدارش و ذکر فضائل و مناقب آن جناب و ناراحت بودن از فراقش  
و حضور در مجالس ومحافلیکه یادی از آن جناب میشود و ایجاد چنین  
مجالس و صرف مال در راه آن آقا زیرا ترویج دین خدا و شعائر مذهب  
است.

گفتن و خواندن شعر در مدح آن جناب و گریه و گریاندن  
بر فراقش و تسلیم در مقابل او و صدقه دادن به نیابت از او برای سلامتی اش  
و حج به نیابت از آن جناب یا نایب گرفتن برای او و طواف خانه خدا  
به نیابت او و زیارت پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین به نیابت از ولی عصر  
یا کسی را بفرستی که به نیابت از آن جناب زیارت کند. پیوسته  
کوشش در اطاعت آن مولی نمودن پس از هر نماز یا در هر جمعه تجدید  
عهد و بیعت با آن آقا نمودن.

۴- از آن جمله رسیدگی بحال دوستان و ادا تمندان آن سرور  
بوسیله مال که این خود باعث شادی آن سرور میشود.

۵- زیارت نمودن آن جناب را با توجه و سلام و صلوات فرستادن  
بر آن مولی مخصوصاً توسل جستن و شفیع قرار دادن او را نزد خدا و پناه  
بردن بآن جناب و عرض نیاز خدمتش کردن زیرا امروز اوقطرب دایره  
امکان و زمامدار عالم هستی است در درجه اول ما باید در چنین موقعیتی  
از آن جناب غفلت ننموده و پیوسته با او که یگانه رابط بین ما و خداست  
توجه داشته باشیم.

۶- از آن جمله مردم را راهنمایی کردن بشناسائی ایشان و  
مراقبت نسبت بحقوق امام و ادای آن حقوق و آراسته نمودن خود را  
بصفات پسندیده و دوری نمودن از اخلاق ناپسند و احترام و محبت کردن  
نسبت بکسانی که ارتباط جسمی یا روحی با ولی عصر دارند از قبیل  
سادات و دانشمندان و مؤمنین و احترام کردن بمقامهای اختصاصی  
آن جناب از قبیل مسجد سهله و مسجد اعظم در کوفه و جاهای دیگر.

۷- وقت معین نکردن برای ظهورش و تکذیب کسانی که وقت  
تعیین مینمایند و یا کسانی که ادعای نیابت خاصه یا وکالت در زمان  
غیبت کبری میکنند.

آرزو داشتن دیدارش و دعا برای این منظور و پیروی از اخلاق  
و رفتار آن جناب و زیارت سیدالشهداء و سایر ائمه و پیغمبر که این خود  
اخترامی است بصاحب الزمان عجل الله فرجه.



## یابن العسکری

ای نبی را عزت اجداد یابن العسکری  
 ای علی را ارشد اولاد یابن العسکری  
 چاره شد از دست ای بیچارگانرا دستگیر  
 از توجوید شیعه استمداد یابن العسکری  
 رحم کن بر غربت اسلام و بر اسلامیان  
 هردورا شد موقع امداد یابن العسکری  
 در کجائی العجل ای بی پناهان را پناه  
 نیست تاب اینهمه بیداد یابن العسکری  
 مرغ دل شد مبتلا چون صید در کنج قفس  
 این دل از غم کی شود آزاد یابن العسکری  
 کشتن يك مادری مانند زهرا کی رود  
 تا قیامت از دل اولاد یابن العسکری  
 بود مشغول عزاداری که ناگه آمدند  
 بر سرش یکمده چون جلاد یابن العسکری  
 ضربت مسمار آن در شد بجائی منتهی  
 گشت محسن کشته بیداد یابن العسکری  
 فاطمه بین در و دیوار از بی طاقتی  
 شد بلند از سینه اش فریاد یابن العسکری  
 « هاشمی » را داغ زهرا و غم اولاد او  
 کرده گریان تاصف میعاد یابن العسکری  
 از هاشمی

## باید درخواست تعجیل فرج نمود

ابی قره گفت: از حضرت صادق شنیدم که از آباء گرام خود نقل میکرد خداوند با ابراهیم وحی نمود که در آینده دارای فرزندی خواهی شد این جریان را بساره همسر خود گوشزد کرد او با تعجب گفت: چگونه من با این پیری بچه دار می‌شوم.

خداوند با ابراهیم وحی کرد که او دارای بچه خواهد شد و چهارصد سال فرزندان او مورد شکنجه قرار خواهند گرفت بواسطه اینکه سخن مرا رد کرد، همینکه شکنجه فرعونیان بر بنی اسرائیل بطول انجامید چهار روز ضجه و گریه نمودند خداوند بموسی و هارون وحی نمود که از دست فرعون آنها را نجات خواهد بخشید، هفتاد سال بواسطه این تضرع از مدت شکنجه آنها کاسته شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: شما نیز اگر تضرع و زاری کنید خداوند فرج شما عنایت خواهد نمود، وقتی اینکار را نمیکنید گرفتاری تا آخرین حدی که خدا برایش تعیین نموده خواهد رسید (۱)

## چگونه باید دعا کرد

زراره گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود قائم عجل الله فرجه را غیبتی است قبل از قیامتش پرسیدم: برای چه؟ اشاره بشکم

چرا باید در موقع نام بردن حضرت قائم از جای حرکت کرد (۲۲۱)

خود نموده فرمود از کشته شدن میترسد، فرمود زراره او منتظر است و او کسی است که مردم در ولادتش شك خواهند نمود بعضی میگویند در شکم مادر است، بعضی میگویند غائب است، برخی عقیده دارند متولد شده، بعضی را عقیده اینست که متولد نشده عده‌ای هم میگویند که دو سال قبل از فوت پدرش بدنیا آمده او امام منتظر است چاره‌ای نیست خداوند باید شیعه را آزمایش نماید در این هنگام است که تردید و شك در آنهاییکه عقیده ثابت ندارند بوجود می‌آید.

زراره گفت: عرض کردم اگر این زمان را درك كنم چه عملی انجام دهم فرمود: زراره! اگر درك کردی آن زمان را این دعا را پیوسته بخوان:

اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف رسولك  
اللهم عرفني رسولك فانك ان لم تعرفني رسولك لم اعرف حجبتك اللهم  
عرفني حجبتك فانك ان لم تعرفني حجبتك ضللت عن ديني (۱)

چرا باید در موقع نام بردن قائم از جای حرکت کرد

صاحب کتاب الزام الناصب نقل میکند که از حضرت صادق عليه السلام سؤال کردند چرا در موقع بردن لفظ قائم از القاب حضرت حجت باید ایستاد؟

فرمود زیرا او دارای غیبتی طولانی است از شدت محبتی که بدوستانش دارد هر کس او را با این لقب یاد کند که نموداری از

(۱) بحار ج ۱۳ ص ۱۴۱ در اینجا دعا تمام می‌شود ولی روایت مختصر دنباله‌ای دارد ضمنا دعای اللهم عنام البلاء و برج الخفا که در ج ۱۳ بحار ص ۲۷۲ و در مفاتیح نیز نقل شد بسیار خوب است.

(۲۲۲) چرا باید در موقع نام بردن قائم از جای حرکت کرد

دولت او و شاهد ناراحتی از دوریش میباشد باو توجه میکنند .  
یکی از شرایط بنده‌ی چاکر اینستکه هر وقت آقایش باو توجه  
کرد با احترام آن آقا بایستد و از خداوند تقاضای تعجیل فرجش را  
نماید .

از حضرت رضا علیه السلام نیز نقل شده در مجلسی که در خراسان  
داشت وقتی نام قائم برده (۱) شد دست بر روی سر خود گذاشت و از  
جای حرکت نموده فرمود اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه .

امروز امیرالامرا جز تو کسی نیست  
بر ناله دل غیر تو فریاد رسی نیست  
در کعبه و بتخانه و در دیر و کلیسا

جز نغمه ناقوس تو بانگ جرسی نیست  
دل گرمی ما زمره‌ی افسرده دلان را

جز آتش عشق تو شهاب قبسی نیست  
غیر از هوس دیدن رخسار چو ماهت

اندر دل پر حسرت یاران هوسی نیست  
ای مهدی دین پرده ز رخسار بر افکن

ما گمشدگانیم و ره پیش و پسی نیست  
تو یوسف گمشده اسلام چو یعقوب

بهر پدر پیر تو دیگر نفسی نیست

---

(۱) در روایت دیگری است که این جریان هنگام خواندن دعبل بود قصیده

تأیه خود را که در آن دوشمر مربوط به ولی عصر دارد ، منتخب الاثر ص ۵۰۶



چرا باید درموقع نام بردن قائم ازجبات حرکت کرد (۲۲۳)

بهر پدرت پیرهنی یا که پیامی

بفرست که جز این زتو اش ملتتمسی نیست

قربان تو و درد دلت کز غم اسلام

جز اشك دمام دگرت داد رسی نیست

انصاری قمی



ایا حجة الله الذی لیس جاریاً

بغیر الذی یرضاه سابق اقدار

و یامن مقالید الزمان بکفه

و ناهیک من مجد به خصه الباری

اغث حوزه الاسلام و اعمر ربوعه

ولم یبق منها غیر دارس آثار

« شیخ بهائی علیه الرحمه »

### بخش هشتم

کسانیکه در غیبت کبری خدمت امام رسیده‌اند

در کتب مفصل از قبیل بحار الانوار و نجم الثاقب و دارالسلام وقایع بسیار زیادی نقل شده از کسانیکه بفیض دیدار ولی عصر نائل آمده‌اند و گرفتاری خود را توسط آن سرور بر طرف نموده‌اند. ما از این جهت که کتاب طولانی نگردد و باعث ملال خوانندگان نشود قسمتی از آن وقایع را انتخاب نموده نقل میکنیم.

صاحب کشف الغمه (۱) مینویسد: من از وقایع کسانی که بخدمت امام رسیده‌اند فقط دو قسمت را نقل میکنم که نزدیک بزمان خودم اتفاق افتاده و از عده‌ی زیادی که کاملاً مورد اعتماد من بودند شنیدم.

### اسمعیل هرقلی

مینویسد شخصی بنام اسمعیل بن حسن هرقلی در نواحی حله سکونت داشت و اهل قریه هرقل بود، او در زمان من وفات یافت خودش را ندیدم ولی پسر از او شمس‌الدین میگفت: پدرم نقل میکرد که در ایام جوانی جراحی به پهنی کف در ران چپ پیدا شد. این زخم در فصل بهار سر باز میکرد و خون و چرک از آن بیرون

---

(۱) علی بن عیسی اربلی مؤلف کشف الغمه از ادبایه و دانشمندان معروف قرن هشتم هجری است.

میآمد و درد آن مرا از کارهایم باز میداشت در آن موقع ساکن هرقل بودم، روزی آمدم بجله بخانه سیدرضی الدین علی بن طاووس، از ناراحتی خود تزدوی درد دل کرده گفتم میخوام در شهر بمداوایم. سیدبن طاووس پزشکان حله را خواست و محل درد را با آنها نشان داد پزشکان گفتند این زخم در بالای رگ اکحل قرار گرفته و معالجه آن خطرناک است باید عمل جراحی نمود ممکن است رگ هم قطع شود و میمیرد. سیدبن طاووس گفت من میخوام به بغداد بروم ممکن است پزشکان آنجا حاذقتر باشند، بهتر این است که تو هم بیایی. سید مرا با خود برد وارد بغداد شدیم، در آنجا نیز اطبارا خواست و موضع درد را با آنها نشان داد آنها جواب پزشکان حله را دادند از این جهت بسیار ناراحت شدم.

سیدبن طاووس فرمود شرع مقدس تورا از لحاظ نماز گزاردن در این لباس در سختی قرار نداده باید سعی کنی تا حد امکان از خون و نجاست دوری جوئی بیجهت خود را ناراحت مکن که خدا و رسولش تورا از این عمل نهی فرموده اند.

من گفتم حالا که چنین است و به بغداد آمده ام از همینجا میروم سامرا برای زیارت و از آنجا بوطن باز میگردم، سیدبن طاووس این فکر را تحسین کرد سپس اثاث خود را نزد سید گذاردم و حرکت نمودم. همینکه وارد سامرا شدم زیارت رهسپار گردیدم سپس از سرداب مقدس پائین رفتم و پاسی از شب را در سرداب گذراندم و خدا و امام زمان را بکرمک طلبیدم، تا روز پنجشنبه در سامرا ماندم آنگاه رفتم کنار شطدجله غسل کرده لباس تمیزی پوشیدم و ظرف آبغوری

که باخود داشتم پر کرده بیرون آمدم تابشهر برگردم .  
در آن حال دیدم چهار نفر سوار از در دروازه شهر بیرون  
می آیند . در اطراف شط عدمای از سادات بگوسفند داری مشغول  
بودند من خیال کردم سواران از همان گوسفندداران اطراف سامرا  
هستند .

وقتی نزدیک شدند دیدم یکی از آنها جوانی است که تازه خط  
محاسن بر صورتش دمیده و هر چهار نفر شمشیر بر کمر دارند یک نفر شان  
پیرمردی بود که نیزه ای در دست داشت و دیگری شمشیری بر کمر  
آویخته و نقاب بر صورت قبائی و شمشیر پوشیده بود گوشه ای آنرا  
از زیر بغل گذرانیده بود .

پیرمرد نیزه دار در سمت راست جاده ایستاد و ته نیزه خود را  
بزمین زد آن دو جوان هم در سمت چپ ایستادند شخص قباپوش هم در  
وسط راه مقابل من ایستاد، آنها بمن سلام کردند، من جواب دادم .  
مرد قباپوش بمن گفت تو فردا میخواهی نزد خانوادها ت برگردی . گفتم  
آری گفت بیا جلو تا جراحی کنی که تورا رنج میدهد به بینم .

نمی خواستم که آنها با من تماس پیدا کنند پیش خود گفتم مردم  
بیا بان گرد از نجاست پرهیزی ندارند منهم از آب بیرون آمده ام لباسم  
مرطوب است با همه این افکار قدم پیش گذاشته نزد او رفتم . دست مرا  
گرفت و بطرف خود کشیده با دست از شانهام کشید تا رسید بمحل زخم  
و آنرا طوری فشار داد که دردم گرفت سپس مانند اول سوار بر اسب شد .  
پیرمرد نیزه بدست در این موقع گفت اسماعیل خوب شدی !



من تعجب کردم از کجا اسم مرا میداند گفتم ما و شما انشاء الله آسوده و دستکار خواهیم بود . پیر مرد گفت این آقا امام زمان علیه السلام است .  
باشنیدن این سخن پیش رفتم و همانطور که سوار بود پای حضرتش را  
بوسیدم سپس براه افتادند و من با آنها میرفتم . امام فرمود برگرد  
گفتم ابدا از شما جدا نمیشوم . فرمود صلاح در این است که برگردی ولی  
من همان جواب را دادم . پیر مرد گفت اسماعیل ! شرم نمیکنی دوبار  
امام بتو میگوید برگرد گوش نمیکنی ناچار توقف نمودم .

امام چند قدم رفت سپس متوجه من شده فرمود وقتی به بغداد  
رسیدی حتماً ابو جعفر (یعنی المستنصر بالله خلیفه عباسی) تو را میطلبد  
پیش او که رفتی چیزی داد قبول مکن بفرزندما رضی (سید بن طاووس)  
بگو که توصیه‌ای برای توبه علی بن عوض بنویسد من باو سفارش میکنم  
چیزی که میخواهی بتو بدهد ، آنگاه باهمراهانش حرکت نمود . من  
همچنان ایستاده آنها را مینگریستم تا از نظر دور شدند از جدائی آنها  
متأسف بودم .

ساعتی روی زمین نشستم آنگاه برخاسته و وارد شهر شدم و به حرم  
مطهر رفتم خدام حرم دور مرا گرفته گفتند رنگ و روی تو تغییر کرده  
جائی از بدنت درد میکند ؟ گفتم نه . گفتند با کسی منازعه کردی ؟  
جواب دادم نه اینها که میگوئید نیست ولی از شما می‌پرسم آن چند  
سواریکه الان رفتند میشناسید . گفتند آنها از کوسفند داران اطراف  
سامرا هستند گفتم نه امام زمان بود گفتند امام آن پیر مرد بود یا آن  
جوانی که قبائی بر تن داشت . گفتم همان مرد قبایوش . گفتند جراحی

که داشتی باونشان دادی، گفتم خودش بادیست آن را فشار داد مرا بدرد آورد.

در این موقع مقابل آنها لباسم را بالا زده پایم را تماشا کردم از آن بیماری اثری ندیدم من از کثرت اضطراب در شك شدم که کدام پایم درد میکرد بهمین جهت پای راستم را نیز بیرون آورده نگاه کردم و اثری ندیدم.

وقتی مردم این جریان را مشاهده کردند شادی کنان بسوی من هجوم آوردند و لباسم را برای تبرک پاره پاره نمودند، خدام مرا بخزانه بردند و جمعیت را از آمدن بطرف من منع کردند. ناظر بین‌النهرین آنروز در سامرا بود چون سرو صدا را شنید پرسیده بود چه خبر است. گفته بودند مریضی به برکت امام زمان شفا یافته. ناظر آمد اسم مرا پرسید و گفت چند روز است که از بغداد بیرون آمده‌ای گفتم اول هفته از بغداد خارج شدم.

اورفت من آن شب را در سامرا ماندم چون نماز صبح خواندم از شهر بیرون آمدم مردم هم متوجه شدند و با من آمدند ولی وقتی از شهر دور شدم مردم برگشتند شب را در اوآنی (۱) خوابیدم صبح روز بعد از آنجا عازم بغداد شدم به نزد يك بغداد که رسیدم دیدم جمعیت روی پل عتیق ازدحام نموده و از هر کس وارد میشود نام و نسبش را می‌پرسند و می‌گویند کجا بودی از منم پرسیدند نامت چیست و از کجا می‌آئی.

(۱) اوآنا شهر کوچکی واقع در ده فرسخی بالای بغداد و دارای باغ و بوستانهای

من خود را معرفی کردم تا گهان بطرف من هجوم آوردند و لباسم را پاره پاره نمودند هر تکه آن را بعنوان تبرک بردند بطوریکه دیگر لباسی برایم نماند.

علت این بود که ناظر امور بین‌النهرین نامه‌ای به بغداد نوشته و ماجرای مرا گزارش کرده بود. مردم مرا به بغداد بردند و چنان ازدحامی شد که نزدیک بود از کثرت جمعیت تلف شوم.

وزیر قمی سید بن طاووس را خواست تا در این باره تحقیقاتی نموده صحت خبر مزبور را با اطلاع او برساند، سید بن طاووس هم با همراهان خود نزدیک دروازه نوبی بمن برخوردند همراهان او مردم را از اطراف من پراکنده ساختند وقتی مرا دید گفت، این خبر را که منتشر شده مربوط بتو است. گفتم آری آنگاه از مرکب خود پیاده شده پای مرا گشود و اثری از زخم سابق ندید.

سید همانجا لحظه‌ای بحالت بیهوشی افتاد. سپس دست مرا گرفت و نزد وزیر آورد در حالی که میگریست: گفت مولانا این برادر من و نزدیکترین مردم بمن است. وزیر واقعه را جویاشد من از اول تا آخر برای او حکایت کردم. وزیر پزشکائی که قبلاً آن زخم را دیده بودند احضار نمود و گفت جراحات پای این مرد را که دیده‌اید معالجه کنید. اطبا گفتند تنهاراه علاج این زخم آنست که با آهن قطع شود و اگر قطع شد میمیرد.

وزیر گفت بفرض اینکه قطع کنید و نمیرد چقدر طول میکشد تا بهبودی حاصل کند. گفتند دو ماه بعد از بهبودی گودی سفیدی در همانجا خواهد ماند که مواز آن نمیرد.

وزیر (۱) پرسید شما چه وقت این مریض را دیده اید گفتند ده روز پیش، پای مرا که قبلاً زخم بود نشان داد که مانند پای دیگر هیچگونه علامتی که حاکی از سابقه زخم باشد در آن دیده نمیشد، یکی از پزشکان فریاد کشید که این کار عیسی بن مریم است وزیر گفت وقتی معلوم شد که کار شما نیست ما خود میدانیم که کار کیست .

سپس وزیر را خلیفه احضار نمود و جریان را از وی پرسید وزیر نیز واقعه را برای خلیفه نقل کرد . خلیفه را احضار نمود و هزار دینار بمن داده گفت این مبلغ را بگیر و بمصرف مخارج خود برسان . گفتم جرئت نمی کنم يك دینار آنرا بردارم خلیفه گفت از که میترسی . گفتم از همان کسی که مرا مورد عنایت قرار داد زیرا گفت چیزی از ابو جعفر قبول نکن . خلیفه از شنیدن این کلام گریست و ناراحت شد آنگاه بدون اینکه چیزی از او بپذیرم بیرون آمدم .

علی بن عیسی اربلی مؤلف کشف الغمه میگوید یکروز من این حکایت را برای جمعی که حضور داشتند نقل میکردم . شمس الدین پسر اسماعیل هرقلی حضور داشت ولی من او را نمی شناختم تا حکایت تمام شد در این موقع خود را معرفی نموده گفت من پسر اسماعیل هستم . از این حسن اتفاق تعجب کرده پرسیدم ران پدرت را در وقتیکه زخم داشت دیده بودی؟ گفت نه زیرا من در آن موقع کودکی بودم ولی وقتی بهبودی یافته بود دیدم که اثری از زخم نبود در جای آن جراحت موروثی دیده بود (۲) .

(۱) مقصود مویداالدین ابن علقمی است وزیر معروف که پیرو شیعه بوده

(۲) بحار الانوار ج ۱۳ ص ۱۲۰ و منتخب الاثر ۴۰۱ نقل از کشف الغمه



## مولی محقق اردبیلی

امیرعلام گفت در یکی از شبها در صحن امیرالمؤمنین علیه السلام بودم از شب خیلی گذشته بود در این بین که من راه میرفتم دیدم يك نفر بطرف حرم نزدیک میشود بجانب اورفتم از نزدیک او را شناختم و فهمیدم استاد دانشمند پرهیزکار مولی احمد اردبیلی است.

خود را از او مخفی نمودم تا نزدیک درب رسید. درب حرم بسته بود همینکه رسید درب باز شد از پشت سر اورفتم تا داخل حرم گردید شنیدم با شخصی صحبت میکند از حرم خارج شد درب بسته گردید.

از پشت سر اورفتم تا از نجف خارج شد و بطرف مسجد کوفه رفت من پشت سراو بودم تا داخل مسجد گردید و رفت بطرف محرابی که امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا شهید شده مدتی در آنجا بود آنگاه برگشت و از مسجد خارج شد و بطرف نجف رهسپار گردید.

من از او تعقیب میکردم تا رسید بستون حنانه سرفه مرا گرفت نتوانستم خودداری کنم بمن توجه نموده مرا شناخت گفت تو میرعلام هستی گفتم آری. پرسید اینجا چه میکنی گفتم من در خدمت شما بودم که وارد حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدید تا الان.

شماره مقام صاحب این قبر سوگند میدهم بفرمائید از آن وقت تا حالا چه وقایعی برایتان پیش آمد، فرمود در صورتی برایت شرح میدهم که بکسی نگوئی تا زنده هستم وقتی اطمینان گرفت. گفت در بعضی از مسائل میاندیشیدم بسیار مشکل شده بود بدلم افتاد که

بروم خدمت امیر المؤمنین علیه السلام و از ایشان سؤال کنم همانطوری که مشاهده کردی به نزدیک درب که رسیدم بدون کلید باز شد، داخل حرم شدم و با تضرع از خدا خواستم که مولایم مرا در آن مسئله جواب گوید صدائی از داخل قبر شنیدم برو بمسجد کوفه و از حضرت قائم سؤال کن او امام زمان تو است. بمسجد کوفه آمدم در محراب از ولی عصر سؤال کردم و جواب گرفتم اینک بطرف منزل برمی گردم.

### محمود چگونه تشیع اختیار کرد

محدث نوری در جنة المأوی مینویسد: شمس الحق محمد بن قارون گفت مرا برای مجلس ازدواج زنی که میشناختم از دوستان ائمه علیهم السلام و بسیار مؤمن بود دعوت کردند. او را باز ازدواج مردی بنام محمود فارسی معروف به برادر بکر میدادند.

این خانواده را فرزندان بکر میگفتند در بین مردم فارس مشهور بشدت تسنن و کمال دشمنی با دوستان ائمه بودند، این محمود از همه بیشتر در این مورد مبالغه میورزید. خداوند باو توفیق مذهب حق و تشیع داده بود. بآن زن گفتم چگونه پدرت ترا باز ازدواج او در آورد و چطور شد که محمود با اعتقاد قبیله خود مخالفت نموده شیعه شد.

در جواب من گفت او را حکایتی شنیدنی است که هر کس میشنود در شکفت میشود از خودش پیرس بشما خواهد گفت. بعد از آنکه باهم رو برو شدیم باو گفتم محمود چه باعث شد که دست از اعتقاد خود برداشتی و شیعه شدی. گفت وقتی حقیقت برایم آشکار گردید از آن پیروی کردم.

گفت عادت اهل فارس این بود که هر وقت اطلاع از ورود قافله پیدا میکردند با استقبال آنها از شهر خارج میشدند. يك روز قرار بود قافله‌ای بیاید من با بچه‌ها که عده‌ی زیادی بودند بیرون شدم. راه بسیاری را در جستجوی قافله رفتیم در فکر عاقبت کار نبودیم هر بچه‌ای از راه میماند او را بستنی و تنبلی نسبت میدادیم، راه را گم کردیم، بالاخره به بیابانی رسیدیم که هرگز ندیده بودیم پر از خار و درخت آنقدر راه رفتیم که عاجز شدیم از تشنگی زبانمان بیرون آمده بود یقین بمرگ کرده روی زمین افتادیم در همین بین ناگهان سواری که اسب سفیدی داشت نزدیک ما پیاده شد فرس لطیف و خوش بوئی انداخت. اسب سوار دیگری که اسبش قرمز بود آمد عمامه‌ای بر سر داشت بادو کیسو، روی همان فرس نشست آنگاه از جای حرکت کرده بادوستش مشغول نماز شد بعد از نماز شروع به تعقیب کرد. در این موقع بمن توجه نموده فرمود محمودا با صدای ضعیفی گفتم بلی آقای من. فرمود نزدیک من بیا گفتم از تشنگی قدرت ندارم فرمود چیزی نیست. این سخن را که شنیدم مثل اینکه روح تازه‌ای در من دمیده شد، بادست و پا بطرف او رفتم دست خود را بر صورت و سینه‌ام کشید و چانه‌ام را بالا برد تا رسید ب فك بالا و زبانم داخل دهانم شد دیگر ناراحتی از من بر طرف گردید و حال اولی خود را پیدا کردم فرمود حرکت کن برویکی از آن حنظل‌ها را بیاور در آن بیابان حنظل فراوان بود.

حنظل بزرگی آوردم آن را دو قسمت کرده بمن داد فرمود بخور. از او گرفتم جرات نداشتم مخالفت دستورش را بکنم مثل اینکه

میخواهم صبر زرد بخورم چون میدانستم این حنظلهها خیلی تلخ است  
همینکه بزبان زدم از عسل شیرین تر و از یخ سرد تر و از مشک خوش بو تر  
بود آن را خوردم سیر شدم و تشنگی ام برطرف شد.

بمن فرمود دوست خود را صدا بزن او را صدا زدم باضعف  
زیاد گفت قادر بر حرکت لیستم فرمود حرکت کن ترانا راحت لیست  
با دست و پا بسوی او آمد همان کاریکه نسبت بمن کرد با او نیز انجام داد،  
سپس از جای حرکت نمود تا سوار شود عرض کردیم شما را بخدا  
سوگند میدهیم آقا این لطف خود را تمام کنید و ما را بخانواده مان  
برسانید. فرمود عجله نکنید گرداگرد ما با نیزه اش خطی کشید او و  
رفیقتش رفتند.

من بدوستم گفتم حرکت کن برویم مقابل کوه راه را پیدا  
کنیم از جای حرکت کردیم چند قدمی که رفتیم دیواری جلو ما  
پیداشد از طرف دیگر رفتیم باز دیوار پیدا شد همینطور از چهار جانب  
با دیوار رو برو شدیم. نشستیم و شروع بگریه کردیم. بدوستم گفتم  
از این حنظلهها بیاور بخوریم یک دانه آورد دیدیم از هر چیزی تلخ تر  
است آن را اداختم.

چیزی نگذشت حیوانات وحشی بسیار زیادی اطراف ما را گرفتند  
هر وقت میخواستند نزدیک شوند آن دیوار مانع میشد پس از رفتن آنها  
دیوار دیده نمیشد باز بر میگشتند دیوار مانع میشد. آن شب را آسوده  
خوابیدیم تا صبح گردید و خورشید طلوع کرد هوا بسیار گرم شد  
از تشنگی شروع بناله کردیم.



ناگاه دیدم آندوسوار آمدند همانکار روز گذشته را انجام دادند  
وقتی خواستند بروند گفتیم شما را بخدا سوگند ما را بخانواده مان  
برسانید فرمود مژده میدهم بشما کسی خواهد آمد و شما را به  
خانواده تان میرساند، از نظر ما غائب شدند.

تزدیک غروب مردی از فراسا با سه الاغ آمده بود که هیزم  
جمع کند چشمش بما که افتاد ترسید الاغهای خود را گذاشت فرار  
کرد او را با نامش صدا زدیم و اسم خود را بردیم برگشت.

گفت اینجا برای چه ایستادهاید خانواده شما تعزیت گرفتهاند  
حرکت کنید من هیزم نمیخواهم سوار الاغها شدیم تزدیک شهر که  
رسیدیم اوجلورفت و خبر آمدن ما را داد بسیار شاد شدید و باو خلعت  
دادند، بعد از اینکه وارد شدیم جریان را پرسیدند آنچه دیده بودیم  
شرح دادیم ولی ما را تکذیب کردند گفتند از تشنگی اینطور  
بنظر تان رسیده.

محمود گفت گذشت زمان باعث فراموشی این جریان شد مثل  
اینکه چنین واقعه‌ای اتفاق نیافتاده تا بسن ۲۵ سالگی رسیدم و ازدواج  
کردم بکار مسافربری اشتغال داشتم، در میان فامیل از من مخالفتر  
نسبت بمؤمنین مخصوصاً زوار ائمه درسامرا نبود.

با آنها مال سواری گرایه میدادم بیشتر برای آنکه آزارشان  
کنم بهر طریق که امکان داشت اگر چه بدزدیدن اثاث آنها باشد چنین  
کمان میکردم که اینکار باعث تقرب بخدا است، اتفاقاً یکروز  
مالهای سواری خود را گرایه دادم بعمده‌ای که میرفتند زیارت از آن  
جمله پسر سهیلی و پسر عرفه و پسر حارث و پسر زهدری و دیگران از

مردمان صالح بودند رفتیم بیفداد میدانستند من سخت مخالف ایشان هستم همینکه داخل بیابان خلوت رسیدیم با غیظ و خشم تمام هر چه توانستند نسبت بمن انجام دادند منم چیزی نمیتوانستم بگویم چون آنها زیاد بودند .

داخل بغداد شدیم بقسمت غربی بغداد منزل گرفتند من از دست آنها بی اندازه ناراحت بودم همینکه رفقایم آمدند در مقابل آنها بسر و صورت زده شروع بگریه کردم پرسیدند چه شده چرا اینطور ناراحتی جریان را برای ایشان نقل کردم شروع بناسزا گفتن و لعنت با آنها نمودند گفتند ناراحت نباش ما با آنها در راه خواهیم رسید بدتر از بلائیکه بر سر تو آورده اند بر سر ایشان خواهیم آورد .

شب شد سعادت مرا فرا گرفت با خود میاندم که این شیعیان و رافضی ها از مذهب خود بر نمیگردند هر کس هم که اهل زهد و پارسائی است بمذهب آنها درمی آید این نیست مگر اینکه حق با آنها است در همین اندیشه خداوند را بحق محمد صلی الله علیه و آله قسم دادم که در امشب بمن نشانه ای نشان دهد که بوسیله آن حقیقت برایم کشف گردد .

خواب مرا ربود ناگاه دیدم در باغ بهشت هستم درختهای بزرگ بامیوه های رنگارنگ که شبیه درختهای دنیا نبودند زیرا شاخه هایش آویزان و ریشه هایش بطرف بالا بود چهار نهر از خمر و شیر و عسل و آب دیدم بازمین همسر بودند بطوریکه اگر مورچه میخواست بیاشامد میتواند .

زنان زیبایی دیدم وعده ای از آن میوه ها میخوردند و از نهرها می آشامیدند ولی من نمیتوانستم استفاده کنم بهر شاخه دست دراز

میکردم بالا میرفت از نهر ها که میخواستم بیاشامم بزمین فرو  
میرفتند .

گفتم چطور شده که شما می توانید بخورید ولی من نمی توانم ،  
گفتند : توجزه ما نیستی در همین موقع دیدم گروه ابوهی آمدند  
پرسیدم چه خبر است گفتند بانوی بزرگ فاطمه زهرا علیها السلام آمد فوجها  
از ملائکه با بهترین صورت از آسمان فرود آمدند همه اطراف آن  
بانوی بزرگ را گرفته بودند ناگاه چشم بهمان سواری افتاد که  
در بیابان مرا از تشنگی بوسیله حنظل نجات داد در مقابل فاطمه زهرا  
ایستاده او را شناختم و بیاد آن جریان افتادم ، شنیدم میگفتند : این  
شخص م ، ح ، م د فرزند امام حسن عسکری امام منتظر است مردم  
از جای حرکت کرده بفاطمه زهرا سلام کردند من نیز سلام کردم  
جواب مرا داده فرمود محمود تو همان کس هستی که فرزندم از تشنگی  
نجات داد .

گفتم آری فرمود اگر جزء شیعیان ما شوی نجات خواهی یافت  
گفتم من جزء ارادتمندان شما و معتقد بائمه آنها نیکنم بوده و آنکس  
که باقیمانده هستم فرمود مرده باد ترا که رستگارشدهی از خواب  
بیدار شدم و شروع بگریه کردم و از آنچه در خواب دیده بودم  
حیران شدم .

دوستانم از گریه من بیدار شدند خیال کردند من از ناراحتی  
قبلی گریه میکنم گفتند اینقدر ناراحت نباش ما انتقام ترا از افضیها  
خواهیم گرفت ، ساکت شدم آنها نیز سکوت کردند صدای مؤذن بلند  
شد از جای حرکت نموده بطرف غرب بغداد منزل همان زوار رفتم .

سلام کردم ولی آنها با تقدی جوابدادند گفتند برو بیرون  
گفتم من مذهب شما را پذیرفته‌ام آمده‌ام که دستورات دینی خود را  
بمن بیاموزید از سخن من در شکفت شدند بعضی گفتند دروغ میگوید  
عده‌ای هم گفتند ممکن است صحیح باشد جریان خواب را برای آنها  
نقل کردم.

گفتند: اگر راست میگوئی ما میخواهیم زیارت موسی بن  
جعفر علیه السلام برویم با ما بیاتاد را آنجا تورا بمذهب شیعه در آوریم شروع  
کردم ببوسیدن دست و پای آنها بارهای آنها را برداشته برایشان دعا  
میکردم تا رسیدیم بهرم موسی بن جعفر ناگاه دیدم خدام حرم باستقبال  
ما آمده‌اند در میان آنها مردی سید بود که معلوم میشد بزرگتر خدام  
است، بزوار سلام کردند، آنها گفتند درب حرم را باز کن تا ما  
زیارت برویم.

با گرمی پذیرفتند آنمرد علوی گفت در میان شما شخصی است  
که میخواهد شیعه شود من در خواب او را دیده‌ام در خدمت فاطمه  
زهرا علیهما السلام ایستاده بود بمن فرمود فردا این مرد پیش تو میآید  
میخواهد شیعه شود درب را برایش باز کن، اگر او را بینم میشناسم  
آنها بیکدیگر از تعجب نگاه کردند بیک یک ایشان نگاه کرد  
همینکه چشمش بمن افتاد گفت سبحان الله بخدا قسم این همان مرد  
است، دست مرا گرفت، گفتند راست میگوئی این مرد هم جریانی  
نقل میکرد که معلوم میشود راست بوده همه خوشحال شدند و سپاس  
خدا را بجای آوردند.

مرا داخل حرم نموده بافتخار مذهب شیعه نائل گردیدم و تولی



و تبری را آموختم کارم که تمام شد آن مرد علوی گفت بانوفاطمه زهرا فرمود بتوبه گویم بعد از این مقداری از نعمت دنیا از دست تو خواهد رفت تا راحت نشو خداوند عوض آنرا بیشتر بتو عنایت میکند گرفتاری نیز برایت پیش آمد میکند بما پناهنده شو نجات خواهی یافت گفتم: با جان و دل میپذیرم.

اسبی داشتم که دو بست دینار ارزش داشت ، مرد خداوند چند مقابل بمن داد گرفتاریهایی برایم پیش آمد کرد با توجه به ائمه علیهم السلام نجات یافتم اینک ارادت به آنها میورزم و با دشمنان ایشان دشمنم امیدوارم خداوند بوسیله آنها عاقبت مرا نیکو نماید . بعد یکی از شیعیان را واسطه قرار دادم همین زن را بازدواج من در آورد آن زن سابقم را رها کرده و ازدواج با آنها را قبول نکردم این جریان را در ماه رجب سال ۷۸۸ هجری برایم نقل کرد (۱)

## مسجد جمکران در قم

محمد بن بابویه قمی می نویسد علت ساختمان مسجد جمکران در قم بطوریکه شیخ پا کدامن پرهیز کار حسن بن مثله جمکرانی نقل میکند این بود که در شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۳۹۳ در منزل خوابیده بودم نیمی از شب گذشته بود عده ای یزدی در خانه ما آمدند و مرا بیدار کردند .

گفتند حرکت کن بیا خدمت امام صاحب الزمان ترا خواسته از جا حرکت کردم خود را آماده نموده گفتم اجازه بدهید جامه ام

(۱) حنفه الماوی که در آخر ج ۱۳ بحار چاپ شده ص ۲۵۲

را پیوشم صدائی از طرف درب بلند شد که آن پیراهن تونیست، آنرا رها کردم و شلوارم را برداشته باز صدائی شنیدم که آن شلوار تونیست مال خودت را بردار.

آن شلوار را رها کرده و شلوار خود را پوشیدم در جستجوی کلید منزل شدم صدا بلند شد که درب باز است نزدیک درب که رسیدم دیدم اشخاص بزرگواری ایستاده اند سلام کردم جواب دادند و احترام نمودند، مرا بردند بمحلیکه الان مسجد است در آنجا دیدم نختی نهاده و بر روی آن فرشهای زیبایی گسترده اند و چند متکا گذاشته اند جوانی در سن سی سالگی تکیه بر آنها داده در مقابلش پیرمردی است و کتابی را برای آن جوان میخواند اطراف آنها بیش از شصت نفر مشغول نماز خواندن بودند برخی لباس سفید و عده ای هم لباس سبز داشتند آن پیرمرد که حضرت خضر بود مرا نشانید.

امام علیه السلام با سم مرا صدا زده گفت میروی پیش حسن بن مسلم باو میگوئی چند سال است که این زمین را زراعت میکنی و ما خراب میکنیم پنج سال است که اینکار را میکنی و هم امسال، دیگر نباید این کار را بکنی باید هر مقدار غله از این زمین بهره برداشته ای برگردانی تا در اینجا مسجدی بنا شود بگو باو این مکان شریفی است خداوند اینجا را از بین زمین های دیگر انتخاب نموده تو جزء زمین های خودت قرار داده ای تا کنون مبتلا بمرگ دو فرزند جوان شده ای ولی عبرت نگرفتی اگر متنبه نشوی از محلیکه گمان نداری گرفتار خواهی شد.

حسن بن مثله گفت عرض کردم آیا باید يك نشانه ای بمن بدهید

اینها بدون علامت نمی پذیرند و حرف مرا باور نمیکنند فرمود در این محل علامتی میگذاریم تو برو پیغام ما را برسان ضمناً پیش ابوالحسن میروی و باو میگوئی حسن بن مسلم را احضار نماید و غله این چندسال را از او مطالبه کند، و بمردم بدهد برای ساختن مسجد بقیه مخارج آن را از درآمد ملک مادر رهق که از نواحی اردهال است تامین نماید و منافع سالهای آینده را نیز صرف در تعمیر مسجد نمایند بمردم بگو باین مسجد توجه نمایند و این مکان را احترام کنند.

چهار رکعت نماز تحیت بخوانند در هر رکعت سوره حمد را يك مرتبه قل هو الله احد هفت مرتبه در رکوع و سجود هفت مرتبه تسبیح بگوید و دور رکعت برای صاحب الزمان میخواند بهمان نحو وقتی رسید بایک نعبد و ایاک نستعین این جمله را صد مرتبه تکرار میکند در رکعت دوم نیز همین کار را مینماید در رکوع و سجده هفت مرتبه تسبیح میگوید پس از نماز تهلیل میگوید (۱) و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را میخواند پس از فارغ شدن از تسبیح بسجده میرود و صد مرتبه صلوات میفرستد سپس فرمود هر کس این نماز را بخواند مثل اینستکه در خانه کعبه نماز خوانده.

حسن بن مثله گفت من با خود گفتم این محل مسجدی است که گمان میکنی مسجد صاحب الزمان است اشاره بهمان جوانی که تکیه بر بالش کرده بود در این موقع بمن فرمود برگرد چند قدم که رفتم باز مرا صدازده فرمود در میان گوسفندان جعفر کاشانی چوپان بزی است باید آن را خریداری کنی اگر اهل ده پول آن را دادند میخوری

(۱) شاید مراد لاله الا الله وحده باشد یا فقط لاله الا الله گفتن.

وگرنه باید از مال خودت بهای آن را بدهی فردا شب میآوری در همین محل و آن را میکشی شب چهارشنبه هجدهم ماه رمضان گوشت آن را بین مریضها و کسانی که بیماری شدید دارند تقسیم میکنی خداوند همه آنها را شفا میدهد .

آن بز ابلق ویرمواست هفت علامت دارد سیاه و سفید سه علامت آن بیک طرف و چهار علامت در طرف دیگر سیاهی و سفیدی آن مانند پول نقره است من برگشتم برای مرتبه سوم مرا بر گرداند فرمود در این محل هفتاد روز یا هفت روز اقامت میکنی اگر هفت روز را اختیار کردی منطبق بر شب قدر یعنی شب بیست و نهم میشود اگر هفتاد روز را انتخاب نمائی برابر با بیست و پنجم ذی قعدة میشود هر دو روز مبارك است .

حسن بن مثله میگوید بخانه آمدم آن شب پیوسته در فکر بودم تا صبح شد نماز خواندم آمدم پیش علی بن منذر و جریان را برایش نقل کردم با من آمد تا رسیدیم بهمان محل شب گذشته گفت بخدا سوگند یکی از علامتهائی که امام فرموده همین زنجیرها و میخها است که اینجا است .

باهم رفتم پیش سید بزرگوار ابوالحسن بدرخانه اش که رسیدیم دیدیم غلامان و خدمتکارانش میگویند سید ابوالحسن از سحر انتظار ترا دارد تو از جمکران هستی گفتم آری خدمت سید رسیدم و سلام کرده تواضع نمودم با گرمی جواب داد و مرا احترام کرد مرا نزدیک خود جای داد قبل از اینکه شروع بصحبت کنم گفت: حسن بن مثله من دیشب در خواب شخصی را دیدم که گفت مردی از جمکران بنام



حسن بن مثله میآید فردا پیش تو هر چه گفت قبول کنی که او از طرف ما میآید مبادا گفته او را رد کنی از خواب بیدار شدم و تا کنون انتظار ترا داشتم .

حسن بن مثله گفت جریان را مفصل برایش نقل کردم دستورات را اسبهای سواری بیاورند سوار شده خارج گردیدند همینکه نزدیک ده رسیدند جعفر چوپان را با گله اش مشاهده کردیم حسن بن مثله گفت داخل گوسفندان شدم آن بز در آخر گله بود خودش بطرف من آمد او را گرفتم خواستم بهایش را بدهم اما چوپان امتناع میورزید و سوگند یاد میکرد که این بز را تا کنون ندیده است و جزء گوسفندان او نبوده چند لحظه قبل که چشمش با او افتاده بود میگفت هر چه سعی کردم او را بگیرم ممکن نشد بز را همانطور که دستور داده بودند بآن محل آورده کشتند .

سید ابوالحسن بآن محل آمد حسن بن مسلم را احضار نمود . گندم آن چند سال را از او گرفت و گندم رهق را نیز آورده ، مسجد را ساختند . سید ابوالحسن زنجیرها و میخها را برد و در خانه خود نگهداشت . بیماران پیکر خود را بآن زنجیرها میسائیدند خداوند فوراً آنها را شفا عنایت میکرد .

ابوالحسن محمد بن حیدر گفت شنیدم سید ابوالحسن که در محله موسویان قم می نشست بعد از درگذشت سید فرزندش مریض شد داخل خانه شدند و صندوق را که در آن زنجیرها و میخها بود گشودند ولی چیزی نافتند (۱) .

## علامه بحر العلوم

مولی محمد سلامسی شاگرد آیه الله فخر الشیعه علامه طباطبائی سید مهدی بحر العلوم که از شاگردان مخصوص و صاحب اسرار علامه بود گفت من در مجلس علامه بحر العلوم حضور داشتم در نجف اشرف که محقق قمی صاحب قوانین برای دیدن ایشان آمد در همان سال که از ایران برای زیارت ائمه علیهم السلام و تشریف بمکه بعراق آمده بود حاضرین مجلس که بیش از صد نفر بودند متفرق شدند فقط سه نفر باقیماندند از کسانی که بمرتبۀ اجتهاد رسیده بودند. محقق بعلامه گفت شما بافتخار انتساب خویشاوندی روحی و جسمی رسیده اید و هم قرب مکان ظاهری و باطنی تقاضا دارم از میوه‌ها و غذاهای لذت بخش که از این بستان و سفره گسترده استفاده نمودید ما را نیز بهره‌مند کنید تا باعث روشنی دل و اطمینان خاطر ما گردد.

سید بحر العلوم بدون تامل گفت شب گذشته یا دوشب گذشته (تردید از راوی است) برای نافلة شب در مسجد اعظم کوفه بودم تصمیم بیازگشت گرفتم برای اول صبح تا مبادا درس تعطیل شود (عادت علامه چندین سال همین بود) از مسجد که خارج شدم در دل خود میل برفتن مسجد سهله یافتم منصرف شدم از ترس اینکه صبح بشهر نرسم و درس تعطیل شود ولی پیوسته علاقه شدیدتر میشد یک پا بر میداشتم و پای دیگر را عقب می‌گذاشتم ناگهان باد شدیدی وزید باگرد و غبار زیاد مرا از راه منحرف نمود گویا این توفیقی بود که مرا بدرب مسجد برساند.

داخل مسجد شدم هیچ کس را در آنجا ندیدم فقط شخص بزرگواری را مشاهده کردم مشغول مناجات است. با جملاتی که دل سناک را آب می‌کند و چشم‌های خشک پر از اشک میشد حال تغییر کرد و زانوائم سست گردید اشک از چشم شروع بریختن کرد از شنیدن این جملات که نشنیده بودم و نه در آثاریکه از ائمه روایت شده بود بچشم خورده بود فهمیدم این شخص در حال مناجات این کلمات را از خود میگوید نه اینکه حفظ کرده باشد همانجا ایستاده از شنیدن این جملات لذت میبرد مناجاتش تمام شد.

در این هنگام بمن توجه نموده بزبان فارسی فرمود مهدی بیا چند قدم جلو رفتم باز فرمود جلو بیا مختصری پیش رفتم باز امر کرد جلو بیا فرمود ادب در اطاعت است باندازه‌ای نزدیک شدم که دست من با آنجناب و دست ایشان بمن میرسید سخنی بمن فرمود.

مولی سلماسی گفت در این موقع علامه صحبت خود را تغییر داد و شروع کرد در جواب سؤال محقق قمی که قبلا کرده بود. چرا کتاب کمتر نوشته‌اید با این قدرت علمی که دارید و از این سؤال چند جواب داد ولی محقق در آخر پرسید چه سخنی مولی بشما گفت بادت اشاره‌ای کرد که حاکی از امتناع بود و فرمود این سری است که گفته نمیشود.

مولی عجمی سلماسی رحمه الله علیه گفت در مجلس درس علامه حضور داشتم مردی از ایشان سؤال کرد آیا در غیبت کبری میتوان ولی عصر را دید در آن موقع در دست سید غلیان بود جواب او را ندادم سری تکلیف داد وزیر لب این سخن را آرام گفت که من شنیدم چه بگویم در جواب

این شخص با اینکه مراد را آغوش گرفته در خبر نیز رسیده تکذیب کنید کسی را که ادعای رؤیت مینماید، چند مرتبه این سخن را تکرار نمود آنگاه در جواب گفت در اخبار معصومین رسیده تکذیب کنید هر که ادعای رؤیت حجت عجل الله فرجه را مینماید دیگر جوابی با نداد (۱).

### ولی عصر از فوت دانشمندان ناراحت میشود

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین جملاتی نوشته بدین مضمون که این شعرها را بخط حضرت ولی عصر بر روی قبر شیخ مفید دیدند.

لا صوت الناعی بفقدك انه يوم علی آل الرسول عظیم  
ان كنت قد غيبت في جدث الثرى فالعدل والتوحيد فيك مقیم  
والفائم المهدي يفرح كلما تليت عليك من الدروس علوم (۲)

### جریان دیگری

میرزا محمد تنکابنی در قصر العلماء از فاضل لاهیجی و او از سید محمد صاحب ریاض نقل میکند که بخط علامه در حاشیه یکی از کتابهایش دیدم که نوشته شبی برای زیارت قبر مولانا اباعبدالله الحسین خارج شدم سوار بر الاغ بودم و بدستم شلاقی برای راندن الاغ بود در بین راه مردی بشکل اعراب همراه بامن شد، شروع بصحبت و سؤال کردم فهمیدم این شخص دانشمند کم نظیری است مسائل مشکلی برایم پیش آمده

(۱) منتخب الاثر ص ۴۱۵ و جنة المأوی ص ۲۶۱.

(۲) جنة المأوی ص ۲۶۷.



بود از او سؤال کردم او را حلال مشکل و جواب دهنده از هر مسئله غامضی یافتم تمام مسائل که اشکال داشتم جواب داد .  
 تا رسیدیم بمسئله اینکه برخلاف من ، نظر داد من قبول نکردم و ادعا کردم این برخلاف اصل و قاعده است در صورتی میتوانیم مخالفت اصل و قاعده را بنمائیم که دلیلی حکومت بر آندو نماید . فرمود دلیل بر این مطلب حدیثی است که شیخ طوسی در تهذیب نقل نموده . من گفتم چنین حدیثی را در تهذیب ندیده‌ام و شیخ و دیگران ذکر نکرده‌اند .

فرمود بنسخه تهذیبی که داری مراجعه کن در صفحه فلان و خط فلان نوشته است علامه میگوید این سخنان را که شنیدم فهمیدم او از غیب خبر میدهد بسیار در شکفت شدم و حیران گردیدم با خود گفتم شاید این شخص قطب دایره امکان و امام زمان است من سواره هستم و او پیاده از تشویش و اندیشه‌ایکه داشتم شلاق از دستم افتاد .

بایشان عرض کردم آیا در غیبت کبری ممکن است بحضور ولی عصر علیه السلام مشرف شویم در این هنگام شلاق را از روی زمین برداشت و در دست من گذاشت فرمود چرا ممکن نباشد با اینکه دست او در میان دست تو است علامه گفت خود را از الاغ بزیر انداختم و قدمهایش را بوسیدم تا از هوش رفتم همینکه بهوش آمدم کسی را ندیدم بسیار ناراحت شده بخانه برگشتم .

## از علامه بحر العلوم

مولی محمد سلماسی از ناظر علامه بحر العلوم نقل کرد که در ایام  
مجاورت علامه در مکه با اینکه در ولایت غربت دور از خانواده و بستگان  
بود، در بند و بخشش دست گشاده‌ای داشت اتفاقاً روزی رسید که یک درهم  
نیز باقی نماند من جریان را بعرض مولی رساندم که با خرج زیاده‌یچ  
نداریم ولی در جواب من چیزی نگفت.

عادت علامه این بود که صبحگاه طوافی دور خانه خدامینمود  
سپس بخانه می‌آمد و در غرفه مخصوص خود می‌نشست برایش غلیان  
می‌آوردیم پس از کشیدن غلیان میرفت بایوانکه شاگردانش از همه  
مذاهب جمع میشدند بهر کدام از آنها مطابق مذهب خودش درس  
میداد. فردای آن روز که شکایت از نداشتن درهم و دینار نمودم پس  
از برگشتن از طواف طبق معمول برایش غلیان آوردم ناگاه صدای  
درب بلند شد متوجه شدم سید بحر العلوم با اضطراب و وحشت زیادی  
بمن گفت غلیان را بردار از اینجا بپربا سرعت از جای حرکت نمود  
برخلاف آن وقار و سنگینی که داشت با عجله درب را باز نمود شخص  
بزرگواری بصورت یکی از اعراب داخل شد و در همان قبه نشست. سید  
کنار درب قبه در نهایت خواری و مسکنت نشست بمن اشاره نمود  
مبادا غلیان را برایش ببرم.

ساعتی بایکدیگر بصحبت مشغول شدند سپس تازه وارد از جای

حرکت کرد سید نیز حرکت نمود در را باز کرد دست او را بوسید و

اورا سوار بر شترش که کنار درب خوابیده بود کرد آن شخص رفت سید برگشت در حالیکه رنگش پریده بود براتی بمن داده گفت این حواله ایست برای صرافی که در کوه صفا است برو مبلغ این حواله را بگیر.

حواله را گرفته پیش صراف رفتم همینکه چشمش بحواله افتاد بوسید و گفت چند حمال بیاور من چهار نفر حمال آوردم درهم هائیکه بآنها ریال فرانسه میگفتند که هر کدام بیش از پنج ریال ایرانی بود باین چهار نفر داد بزحمت از سنگینی آنها را بر روی شاندهای خود گرفته بخانه آوردند.

يك روز رفتم پیش صراف تا از او حالی بپرسم و سؤال کنم این حواله از چه شخصی بوده آنجا صرافی را دیدم و نه دکانی از شخصی که در آنجا بود راجع بصراف سؤال کردم گفت ما هرگز در اینجا صرافی ندیده ایم در این مکان فلان کس می نشیند فهمیدم این جریان از اسرار و الطاف خداوند بوده (۱).

در سری نیست که سودای سر کوی تو نیست

دل سودا زده را جز هوس روی تو نیست

سینه غمزده ای نیست که بی روی ریا

هدف نیر کمانخانه ابروی تو نیست

جگری نیست که از سوز غمت نیست کباب

یا دلی تشنه لعل لب دلجوی تو نیست

عارفان را ز کمند تو گریزی نبود  
 دام این سلسله جز حلقه کیسوی تو نیست  
 ماه تابنده بود روشن از آن نور جبین  
 مهر رخشنده بجز غره نیکوی تو نیست  
 خضر عمری است که سر گشته کوی تو بود  
 چشمه نوش بجز قطره‌ای از جوی تو نیست  
 نیست شهری که ز آشوب تو غوغائی نیست  
 محفلی نیست که شوری ز هیاهوی تو نیست  
 مفتقر در خم چو کان تو گوئی گوئی است  
 چرخ با آن عظمت نیز بجز گوئی تو نیست  
 آیه الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی

### باچه اخلاقی بداد او رسید

شیخ باقر کاظمی گفت در نجف اشرف مرد مؤمنی بنام شیخ محمد حسن سریره بود که لباس اهل علم را داشت مرد خوش نیت و درستی بود بیماری سرفه داشت که با اخلاط خون از سینه اش می‌آمد از نظر مالی نیز در کمال مضیقه و تنگدستی بود بطوریکه برای گذران خود اغلب اوقات با طرف نجف پیش عربهای بادیه نشین میرفت و از آنها مختصری خوراکی اگر چه جو تنها بود بزرحمت تهیه مینمود با تمام این گرفتاریها عاشق زنی از اهل نجف شده بود، خواستگاری میکرد او را از خانواده اش ولی بواسطه فقر و ناراحتی که داشت باو نمیدادند.



در غم و اندوهی شدید بسر می برد بیماری و فقر و عشق که باو فشار آورد تصمیم گرفت کاریکه بین اهل نجف مشهور است انجام دهد یعنی چهل شب چهارشنبه برود بمسجد کوفه که بالاخره در یکی از این چهل شب امام زمان عجل الله فرجه را مشاهده خواهد کرد حاجتش بر آورده میشود.

گفت پس از این تصمیم مرتب شبهای چهارشنبه بمسجد کوفه میرفتم شب چهارشنبه چهلم رسید هوا بسیار سرد و تاریک بود باد ناراحت کنندهای بهمراه باران میآمد من در سکوئی که داخل درب مسجد بود نشستم بواسطه سرفه و خویکه از سینهام میآمد نمیتوانستم داخل مسجد شوم زیرا باخود وسیلهای نداشتم که خون را پاک کنم و نه میتوانستم درمسجد بیاندازم ازسر ما نیز ناراحت بودم.

بی اندازه در گرفتاری و ناراحتی و غم فرو رفتم دنیا در نظرم تیره و تار بود باخود فکر میکردم اینک آخرین شب چهارشنبه است کسی را هم مشاهده نکردم با این سختی که در مدت چهل شب چهارشنبه از آمدن بمسجد کوفه کشیدم دیگر امیدی هم بدیدار شخصی نیست در همین اندیشه بودم مقداری آتش افروختم تا قهوه ای که ازنجف آورده بودم بجوشانم.

عادت بخوردن قهوه داشتم ولسی از مقداریکه همیشه مصرف میکردم خیلی کمتر بود ناگاه متوجه شدم شخصی از دراول بطرف من میآید از دور که چشمم باو افتاد ناراحت شدم با خود گفتم این مرد یکی از اعراب اطراف مسجد است آمده قهوه بنوشد من دراین شب تار بدون قهوه میمانم اندوهم بیشتر خواهد شد درهمین افکار بودم که

آن شخص وارد شد با نام بمن سلام داد .

رو برویم نشست از اینکه اسم مرا میدانست در شکفت شدم ولی خیال کردم از همان اعرابی است که من برای تهیه زاد و توشه گاهی پیش آنها میروم . شروع کردم بسوال که از کدام طایفه‌ای گفت از بعضی طوایف هستم پیوسته من طوایف اطراف نجف را نام می‌بردم و سوال میکردم از این طایفه هستی میگفت نه هر طایفه‌ای را نام بردم گفت از آنها نیستم عصبانی شدم گفتم درست است تو از «طریطره» هستی این لفظ هیچ معنی نداشت .

از این سخن تبسمی نموده گفت چه فایده‌ای برایت دارد که بدانی از کدام طایفه هستم بگو بینم برای چه اینجا آمده‌ای . در پاسخ گفتم تو چکار داری برای چه اینجا آمده‌ام . گفت چه ضرر دارد اگر بگوئی . از کمال اخلاق و سخنان دل پذیرش علاقه‌ای باو در دل احساس کردم هر چه بیشتر صحبت میکرد بیشتر باو علاقمند میشدم يك سبیل از تو تون برایش درست کردم دادم که بکشد گفت خودت بکش من دخانیات مصرف نمیکنم .

يك فنجان قهوه برایش ریختم و باو دادم گرفت مختصری از آن آشامید بقیه فنجان را بمن داده گفت خودت بیاشام گرفتم و آشامیدم توجهی نکردم که تمام فنجان را نیاشامیده . پیوسته علاقه‌ام باو بیشتر میشد . گفتم برادر خداوند امشب ترا برای من رسانید که با هم ما نوس باشیم نمیائی برویم در کنار مقبره حضرت مسلم بن شینم و صحبت کنیم فرمود می‌آیم حالا تو جریان خود را بگو .

گفتم من واقع مطلب را برایت نقل میکنم من از وقتی یادم میآید در کمال فقر و بدبختی زندگی میکنم چند سالی هم هست که مبتلا به ناراحتی ریه شدهام سرفه که میکنم خون از سینهام خارج میشود علاجی برای آن نیز نیافتهام . زن هم ندارم .

عاشق زنی از اهل محله خودمان در نجف شدهام که بواسطه فقر و تنگدستی امکان ازدواج با او را ندارم مردم هم مرا گول زدند گفتند برای بر آورده شدن حاجات خود بامام زمان متوسل شو چهل شب چهارشنبه است هیچ چیز هم ندیدهام با تحمل نمودن اینهمه مشقت و رنج این بود علت آمدن من باینجا .

بمن گفت اما سینهات شفا یافت و با آن زن بزودی ازدواج خواهی کرد ولی تنگدستی تو تا هنگام مرگ باقی خواهد بود . من هیچ توجه نداشتم که ایشان چه میگویند از آینده خبر میدهد . گفتم نمیائی برویم مقابل قبر حضرت مسلم فرمود حرکت کن جاوتر از من وارد مسجد شده گفت نماز تحیت مسجد بخوانیم ؟ گفتم چرا .

تزدیک شاخصی که در مسجد بکار گذاشته بودند ایستاد من نیز با مختصر فاصله ای پشت سرش ایستاده شروع بنماز کردم و مشغول خواندن سوره حمد شدم ناگهان متوجه شدم آنطور سوره حمد را میخواند که تا کنون نشنیدهام کسی این چنین بخواند از حسن قرائت او با خود گفتم مبادا این شخص خود مولی صاحب الزمان باشد . یادم آمد از آن سخنانی که فرمود پس از این اندیشه دو مرتبه باو نگاهی کردم ناگاه دیدم نور عظیمی او را فرا گرفته که دیگر خودش را نمی بینم ولی در حال نماز است صدای قرائتش را میشنوم ، بدنم بلرزه در آمد نمیتوانستم

نماز را قطع کنم از ترس آن آقا بهر طریق بود نماز را تمام کردم نور  
از روی زمین بطرف بالا رفت من پیوسته گریه و زاری میکردم و از پی  
ادبی که درب مسجد کرده بودم پوزش میخواستم .

گفتم آیا ! شما خلاف وعده نمیکنی بمن قول دادی باهم برویم  
کنار قبر حضرت مسلم در همین بین که با آن نور صحبت میکردم  
متوجه شدم آن نور بطرف قبر حضرت مسلم رفت . از پی او رفتم نور  
داخل ضریح شد در درون قبه جای گرفت تا سپیده دم پیوسته گریه  
و زاری میکردم در آن هنگام نور بطرف بالا رفت صبحگاه متوجه  
فرمایش او شدم که اما سینهات شفا یافت و دیدم سینهام خوب شده و  
ابتدا سرفه نمیکنم يك هفته نگذشته بود که خداوند وسیله از دواج با  
آن دختر را فراهم نمود از راهی که گمان نداشتم ولی فقرم همانطوریکه  
فرموده باقیمانده .

## خوبان دهر

صبا بگوی زماندگان به شاه زمانه  
که ای سر آمد خوبان دهر و میر یگانه  
گذشت عمر گرانمایه در هوای وصال  
شب فراق محبان شما سر آمده یا نه  
ز عمر بهره نبردیم بی فروغ جمالت  
بغیر ناله جان سوز صبح و آه شبانه



گهی ز هجر تو که در رثاء شاه شهیدان  
 دل فسرده چو مرغ سحر بود به ترانه  
 فغان و آه از آن دم که شاه شد سوی لشکر  
 برای اصغر بی شیر بهر آب روانه  
 که ای گروه بحق پشت کرده گرچه زعدوان  
 بنزدتان سخن حق بود فسون و فسانه  
 کنون بسوی صغیرم نظر کنید که شاید  
 به کود کیش بسوزد دل یکی زمیانه  
 هنوز داشت بلب بهر شیر خوار تمنا  
 که تیر هرمله حلق در او نمود نشانه  
 گرفت خون را فشانده سوی بالا  
 نثار در که محبوب کرد و ضبط خزانه  
 هر آنکه نصرت حق کرد صالحی بیقین دان  
 که هست در صف یاران شهر یار زمانه  
 صالحی نیشابوری

### امام متوجه ما هست

سید محمد عاملی فرزند عباس ساکن قریه جشیت از دهات جبل عامل  
 بواسطه ستم فراوانی که نسبت با او میشد از وطنش با فقر زیادی که  
 داشت فرار کرد.  
 همان روز که خارج شد با اندازه خوراک یکروز همراهش نبود  
 بسیار عقیف بود از هیچکس در خواست نمیکرد مدتی بسیاحت پرداخت

و در این مدت عجائبی در خواب و بیداری مشاهده کرد بالاخره مجاور نجف اشرف گردید و در صحن مقدس یکی از اطاقهای فوقانی را برای خود انتخاب کرد.

بسیار بسختی میگذرانید هیچکس از وضع او اطلاع نداشت پنجسال پس از روزیکه از وطن خود خارج شد فوت گردید. روزهای عزاداری پیش من می آمد بواسطه تنگدستی که داشت نمیتوانست کتاب تهیه نماید بیشتر اوقات از بن عاریبه می گرفت گاهی خوراکش فقط چند دانه خرما بود و تمام دعاها را رسیده از ائمه را میخواند بطوریکه دعائی نبود که مداومت بر خواندن آن نداشته باشد.

روزی تصمیم گرفت صاحب خود را بحضور ولی عصر عرضه بدارد چهل روز مرتب صبح قبل از طلوع آفتاب حاجت خود را در نامه ای مینوشت و از دروازه کوچکی که بطرف دریا میرود بقدریک فرسخ یا بیشتر میرفت بطوریکه کسی او را مشاهده ننماید نامه اش را داخل مثنی گل میگذاشت و یکی از نواب امام (علیه السلام) ( همانطوریکه معمول است ) بامانت میسپرد و در آب می انداخت روزی و هشتم که بر میگشت گفت خیلی ملول و اندوهگین بودم در حالی که سرم را پائین انداخته مراجعت میکردم ناگاه متوجه شدم یکنفر از پشت سر بمن رسید بهمان زبان محلی ما گفت سید تهرچه حاجت داری که سی و هشت یاسی و نه روز است بفلان محل میروی و نامه خود را در آب میاندازی خیال میکنی امامت از تو خبر ندارد.

تعجب کردم زیرا هیچکس از کار من خبر نداشت و نه کسی مرا دیده بود و نه از جبل عامل کسی در نجف سکنی داشت که من او را

شناستم مخصوصاً با لباس عربی و چفیه و عقال این لباس در وطن ما  
مرسوم نبود.

بخاطرم گذشت که من بسعدت واقعی رسیده‌ام این شخص باید  
امام زمان و حجت خدا باشد شنیده بودم که دست امام زمان بسیار نرم  
است که کسی دست به آن نرمی ندارد با خود گفتم آزمایش میکنم با  
او مصافحه خواهم کرد اگر همانطور بود مراسم ادب را بجای خواهم  
آورد مصافحه نمودم دیدم دستش همانطور است یقین کردم به سعادت  
رسیده‌ام و دستگارش شده‌ام سر بلند نمودم تا دست مبارکش را ببوسم  
کسی را ندیدم.

محدث نوری مینویسد: در حال تألیف کتاب پدرش سیدعباس  
هنوز زنده است و او از پسر عموهای دانشمند بزرگی سید صدرالدین  
عاملی است که ساکن اصفهان است و شاگرد علامه طباطبائی بحر العلوم  
بوده (۱)

### خورشید پنهان

عمرم تمام گشت زهجران روی تو  
ترسم شها به خاک برم آرزوی تو  
آنکه که روی ماه تو از دیده شد نهان  
عشاق را همیشه بود، دیده سوی تو  
دامن پر از ستاره کنم شب ز اشک چشم  
چون بنگرم بماه و کنم یاد روی تو

گردش بیباغ بهر تماشای گل بود  
 گلهای باغ را نبود رنگ و بوی تو  
 تا کی ز هجر روی تو سوزیم همچو شمع  
 شبها بیاد روی تو و گفتگوی تو  
 رحمی بحال شاهد از پا افتاده کن  
 تا کی بهر دیار کند جستجوی تو  
 حسین آستانه پرست

### صحیفه سجادیه

مولی ابوالحسن شریف عاملی در شرح حال متوکل بن عمیر راوی  
 صحیفه سجادیه مینویسد : من در اوائل بلوغ پیوسته در راه تحصیل  
 رضای خدا بودم دقیقه‌ای از خدا غافل نبودم تا اینکه در بین خواب  
 و بیداری حضرت صاحب الزمان علیه السلام را در مسجد جامع قدیم اصفهان  
 دیدم نزدیک محلی که اکنون درس میدهم ایستاده بود سلام کردم  
 خواستم پایش را بیوسم نگذاشت و مرا گرفت دستش را بوسیدم چند  
 مسئله سؤال کردم از مسائلی که برایم مشکل شده بود از آن جمله  
 من پیوسته در نماز وسواس داشتم .

با خود میگفتم آن نمازیکه خدا خواسته انجام نمیدهم همدی  
 نمازهایم را قضا می‌کردم و نمیتوانستم نماز شب بخوانم از شیخ بهائی  
 رحمه الله علیه پرسیدم او گفت نماز ظهر و عصر و مغرب را بقصد نماز شب  
 بخوان همین کار را می‌کردم از امام زمان پرسیدم نماز شب بخوانم.



فرمود آری کار قبلی خود را انجام بده و چند مسئله‌ی دیگر که بخاطر من  
نمانده .

عرض کردم آقا ممکن نمیشود همیشه خدمت شما برسم کتابی  
بمن عنایت بفرمائید که بآن عمل نمایم . فرمود بخاطر تو کتابی  
دادم بمولانا محمد تاج او را در خواب میشناختم فرمود برو پیش او از او بگیر .  
از درب مسجد که روبروی آن مولی بود و به بازار خربزه  
فروشان داخل میشد خارج شدم . آن شخص را دیدم بمن گفت ترا حضرت  
صاحب فرستاده گفتم بلی از جیبش کتابی بیرون آورد باز کردم  
فهمیدم کتاب دعا است بوسیدم و روی چشم گذاشتم . برگشتم بطرف  
حضرت صاحب از خواب بیدار شدم ولی کتاب در دستم نبود .  
شروع بگریه و زاری کردم بواسطه از دست دادن آن کتاب  
تا صبح شد از نماز و تعقیب که فارغ شدم اینطور بخاطر من رسید که  
منظور از مولی محمد شیخ بهائی است و نام تاج باو داده اند بواسطه شهرت  
زیادی که بین علما دارد وقتی وارد مدرسه اش شدم نزدیک مسجد جامع  
بود دیدم شیخ مشغول مقابل صحیفه است و سید صالح امیر ذوالفقار  
صحیفه را میخواند . ساعتی نشستم تا تمام کرد ظاهر آدرمو را دستند صحیفه  
صحبت میکردند ولی من از غم و اندوهی که داشتم نفهمیدم چه میگویند  
گریه میکردم پیش شیخ رفته خوابم را نقل نمودم بواسطه از دست  
دادن کتاب شروع بگریه نمودم شیخ گفت مرده باد ترا بعلوم الهی  
و معارف ربانی و آنچه پیوسته آرزو داشتی من بیشتر با شیخ در مورد  
تصوف بحث میکردم تمایلی باین قسمت داشت ولی دلم آرام نگرفت  
با گریه خارج شدم .

در این مورد فکر میکردم ناگه بخاطرم رسید که بروم بهمان طرفی که در خواب رفته‌ام همینکه به بازار خربزه فروشان رسیدم مرد صالحی بنام آقا حسن را دیدم که ملقب بتاج بود. باو سلام کردم بمن گفت فلاهی کتابهای وقفی پیش من زیاد است ولی هر کس از طلبه‌ها میگیرند عمل بشرایط آن نمی‌کنند اما نوع عمل خواهی کرد بیا نگاه کن بهر کدام احتیاج داری بردار، باهم رفتیم بکتابخانه‌اش اول کتابی که بمن داد نگاه کردم همان کتابی بود که در خواب دیده بودم شروع بگریه و ناله کردم گفتم مرابس است در خاطر من نیست که خوابم را برایش نقل کردم یانه برگشتم پیش شیخ بهائی و بانسخه‌ایکه پدرش نوشته بود و نسخه شهید مقابله کردم.

شهید نسخه خود را بانسخه عمیدالرؤسا و ابن سکون و ابن ادریس بایک واسطه یا بدون واسطه مقابله کرده بود، نسخه‌ایکه حضرت صاحب بمن داد از خط شهید نوشته شده بود و کمال موافقت را با آن داشت حتی در مطالبی که در حاشیه کتاب نوشته بود بعد از اینکه من مقابله کردم، مردم نسخه‌های خود را با من مقابله میکردند بپرکت امام زمان صحیفه کامله چون آفتاب در شهر هادر خشید و در هر خانه پیدا میشد.

در اصفهان بیشتر مردم دارای چند نسخه بودند و اهل دعا و ذکر شدند بسیاری از آنها مستجاب الدعوة گردیدند بواسطه اعجاز ولی عصر و آنچه من از این صحیفه بدست آوردم نمی‌توانم بشمارم.

ای بهان ساخته از دیدن ما صورت خویش

بدر از پرده غیب آی و نما طلعت خویش

نه همین چشم براه تو مسلمانانند  
 عالمی را نگران کرده‌ای از غیبت خویش  
 آمد از غیبت تو جان بلب منتظران  
 همه دادند ز کف حوصله و طاقت خویش  
 گرچه غرقیم بدریای گناهان لیکن  
 شرمساریم و خجالت زده از غفلت خویش  
 روی دل سوی تو داریم بصدعجز و نیاز  
 جز تو ابراز نداریم بکس حاجت خویش  
 دست ما گیر که بیچارگی از حد بگذشت  
 بگشا مشکل ما را بهید همت خویش  
 روز میلاد همایون تو عید است که حق  
 در چنین روز عیان ساخت مهین آیت خویش  
 یافت ز آن روی شرف سیمه شعبان کامروز  
 شامل حال جهان کرد خدا رحمت خویش  
 خوش زدی دم زمدیح حوالی عصر (فتی)  
 که فزودی پیر اهل ولا حرمت خویش

محمد علی فتی تبریزی

اینهم حکایتی است

محدث نوزی در جنة المأوی مینویسد سید مهدی قزوینی که یکی  
 از دانشمندان بزرگ شیعه است درین مردم و اهل حله اشتهار زیاد  
 داشت که چندین مرتبه بحضور ولی عصر رسیده آن وقایع را من

شنیده بودم ولی فرزند ایشان میرزا صالح که همسفر مکه ما در رفتن و برگشتن بود و او را بسیار پارسا و پاک طینت دیدم. از او در خواست کردم بخط خودش جریان را بنویسد برادر بزرگوارش سیدمحمد نیز در حاشیه آن نوشت که تمام اینهارا از پدرم شنیده‌ام.

نوشت: یکی از مردمان پاک سرشت حله گفت صبح زود من از خانه ام بیرون آمدم بقصد آمدن خانه شما تا خدمت سید برسم تصادفاً از راهیکه از مقبره سیدمحمد ذی‌الدمعه میگذرد گذشتم دیدم شخص خوش منظری در شبکه خارج مقبره مشغول خواندن فاتحه است درست دقت کردم او را ناشناس یافتم که از اهل حله نیست.

با خود گفتم این مرد غریبی است و توجه بصاحب این قبر دارد و فاتحه میخواند ولی ما اهل این محل هستیم از اینجا میگذریم و چنین کاری را نمی‌کنیم. منم سوره فاتحه و اخلاص را خواندم بعد از خواندن فاتحه سلام کردم بمن جواب داده فرمود علی! میخواهی بزیارت سید مهدی بروی گفتم بلی فرمود منم می‌آیم مقداری که راه رفتیم فرمود علی از زیان مالی که دیده‌ای امسال باندو هکین نباش تو مردی هستی که خداوند ترا امتحان مالی کرده و حق واجب مال خود را پرداخته‌ای، ثروت چیز ازین رفتنی است می‌آید و میرود.

مرا زیانی رسیده بود که کسی مطلع نبود از ترس و رشکست شدن بهیچ کس نگفته بودم با خود گفتم سبحان الله و رشکستگی من چنان مشهور شده که ناآشنایان هم شنیده‌اند ولی در جواب ایشان عرض کردم الحمد لله علی کل حال فرمود پس از مدتی آنچه از دست داده‌ای بدست خواهی آورد و مانند اول خواهی شد و قرضهایت را



پرداخت میکنی من چیزی نگفتم ولی در فکر سخنان او بودم.

رسیدم بدرخانه شما ایستادم اونیز ایستاد عرض کردم آقا بفرمائید من اهل این خانه هستم فرمود تو داخل شو من صاحب خانه ام امتناع کردم ولی دست مرا گرفت و جلوتر از خود داخل خانه کرد و در مجلس که شدیم عده‌ای از طلاب انتظار بیرون آمدن سید را برای درس و بحث داشتند محل نشستن سید هم خالی بود کسی بواسطه احترام او آنجا نمی‌نشست يك کتابی نیز آنجا بود.

آن مرد رفت و در جای سید نشست همان کتاب را برداشت و باز کرد کتاب شرایع محقق بود از داخل کتاب چند صفحه نوشته‌ای که بخط سید بود بیرون آورد سید خط ناخوانائی داشت که هر کس نمیتوانست آن را بخواند شروع کرد بخواندن آنها و بطلبه‌ها فرمود از این فروع تعجب نمیکنید وهم از این صفحات.

آن یادداشتها چندورقی از کتاب مواهب الافهام در شرح شرایع الاحکام بود که در نوع خود کتابی عجیب بشمار میرفت و فقط شش جلد آن از طهارت تا احکام اموات وجود داشت.

پدرم گفت وقتی من از اندرون بیرون آمدم آن مرد را دیدم در جایم نشسته همینکه چشمش بمن افتاد از جای من حرکت کرد ولی من و ادارش نمودم همانجا بنشیند مردی خوش منظر و خوش قیافه بود و نا آشنا بنظر میرسید باروئی گشاده بار توجه نموده از حالش سؤال کردم ولی خجالت کشیدم بیرسم کیست و اهل کجا است پس از آن شروع به بحث خود نمودم.

آن مرد درباره مسائلی که بحث میشد چون دری شاهوار سخن

میگفت از سخنانش من در شکفت شدم یکی از طلبه ها گفت ساکت باش  
تورا چه باین حرفها! تبسمی نموده ساکت شد.

پدرم فرمود وقتی درس تمام شد از او پرسیدم از کجا بجله  
آمدید فرمود از شهر سلیمانیه سؤال کردم چه وقت فرمود دیر و زموقعی  
خارج شدم که نجیب پاشا بزور شمشیر آنجا را فتح کرد و احمد  
پاشا را که بر او قیام کرده بود گرفت و بجای او عبدالله پاشا  
برادرش را گذاشت.

احمد پاشا سراسر از اطاعت دولت عثمانی باز زده بود و در سلیمانیه  
ادعای سلطنت داشت پدرم گفت من در فکر گفتار او و این فتح شدم  
که خبرش هنوز بفرماندار حله نرسیده بود ولی بخاطرم نیامد که  
سوال کنم چگونه بجله رسیدند با اینکه دیر روز از سلیمانیه خارج  
شده اند بین حله و سلیمانیه بیش از ده روز راه است برای سواره ای که  
بسرعت حرکت کند.

آن مرد بیکی از خدمتکاران دستور داد برایش آب بیاورد  
خادم ظرفی برداشت تا از کوزه آب کند آن مرد تازه وارد صدا زد  
این کار را نکنی داخل کوزه حیوان مرده ای است خادم نگاه کرده  
دید در ظرف کلباسه ای مرده ظرف دیگری را برداشت و آب آورد  
پس از نوشیدن آب از جای حرکت نمود پدرم گفت من نیز با احترام  
او حرکت کردم، از اطاق خارج شد همینکه از منزل بیرون رفت  
بهاضریں گفتم هیچکدام اعتراضی در مورد خبر فتح سلیمانیه  
نکردید.

آنگاه حاج علی جریان بین راه خود را نقل نمود و حاضرین

رفتار او را قبل از داخل شدن من باطاق نقل کردند از خواندن یادداشتها و تعجب نمودن از فروعی که در آن یادداشتها بود .  
 پدرم گفت جستجو کنید از آن شخص ولی خیال نیکم او را بیابید بخدا قسم او صاحب الزمان روحی فداه بودعدهای از حاضرین در جستجو شدند ولی اثری نیافتند گویا با آسمان رفت یا بزمین فرو شد .  
 تاریخ روزیکه از فتح سلیمانیه اطلاع داد یادداشت کردیم پس از ده روز خبر فتح رسید که در همان روز اتفاق افتاده فرماندار دستور داد توپ های شادی زدند که در هنگام فتح معمول بود .

## امام بگرفتاریهای دوستان توجه دارد

میرزا صالح از پدر خود نقل کرد که گفت روز چهاردهم ماه رمضان از حله بقصد زیارت حضرت حسین علیه السلام خارج شدم خواستم شب پانزدهم زیارت برسم وقتی به نهر هندی رسیدم و از طرف غرب آن گذشتم دیدم زواریکه از حله آمده بودند و آنهاییکه از نجف وارد شده اند وزوار اطراف همه در محاصره اند و در میان قبیله بنی طرف منزل گرفته اند . رفتن بکربلا امکان ندارد زیرا قبیله عنزه سر راه را گرفته اند و عبور قطع گردیده هر کس از کربلا خارج شود یا بخواهد داخل کربلا گردد اموال او را بسرقت می برند .

من وارد خیمه یکی از اعراب شدم و نماز ظهر و عصر را خواندم انتظار پایان کار را میکشیدم هوا ابری بود و مختصری باران می آمد در همین بین تمام زوار از خانه بیرون آمده بطرف کربلا بر راه افتادند

يك نفر را فرستادم جستجو کند چه خبر است پس از باز گشت گفت  
قبیله بنی طرف با سلاحهای آتشی بیرون آمده اند تا زوار را بگر بلا  
برسانند گرچه کار آنها با قبیله عنزه بجنک منتهی شود.

این سخن را که شنیدم بهمراهیان خود گفتم چنین چیزی امکان  
ندارد، زیرا بنی طرف قدرت مقابله با عنزه را ندارند گمان میکنم  
حیلای بکار برده اند تا زوار را که در خانه های آنها منزل گرفته اند  
بیرون کنند چون از بودن آنها و پذیرائیشان ناراحت هستند چیزی  
نگذشت که باز زوار برگشتند و معلوم شد همانطوریکه من پیش بینی  
کرده بودم صحیح بوده این مرتبه زوار داخل خانه های آنها نشدند در  
سایه آن خانه ها نشستند باینکه هوا ابر آلود بود.

من از این گرفتاری زوار خیلی دلم سوخت و سخت ناراحت  
شدم سر بجانب آسمان بلند کرده دعا نمودم و به پیغمبر و اهل بیتش  
توسل جستم و درخواست نجات زوار را کردم.

ناگاه سواری با اسب بسیار عالی که مانند آن را ندیده بودم و  
نیزه ای در دست داشت پیش آمده آستین بالا زده بود جلو خیمه ای که  
من بودم ایستاد اطراف خیمه بالا زده بود سلام کرد ما جواب دادیم  
بمن گفت آقا با اسم مرا مخاطب قرار داده اضافه نمود که کنج آغاج  
و ظفر آغابشما سلام رسانده اند (این دو نفر از سپه داران دولت عثمانی  
بودند) و مرا فرستاده اند که بشما بگویم زوار را حرکت دهید  
میگویند ما قبیله عنزه را متفرق نموده ایم و با سپاهیان خود در تپه سلیمانیه



انتظار آنها را دارند از آن سوار پرسیدم شما باما هستی تا تپه سلیمانیه  
جوابداد آری .

بلافاصله دستور دادم مالهای سواری ما را بیاورند دو ساعت و نیم  
تقریباً بغروب مانده بود مرد عربی که میزبان ما بود دامن مرا گرفته  
گفت خود را با این زوار بخطر نیانداز امشب راپیش ما باش تا فردا  
صبح جریان معلوم شود گفتم برای درك زیارت مخصوص باید بروم  
زوار همینکه دیدند ما حرکت کردیم از پی ما براه افتادند سوار سابق  
الذکر چون شیری ژبان در جلو ما میرفت رسیدیم به تپه سلیمانیه از  
آن بالا رفت مانیز از پی او رفتیم از تپه سرازیر شد که ماتازه بالای  
تپه رسیده بودیم ولی ناگاه متوجه شدیم که اثری از آن سوار نیست مثل  
اینکه بزمین فرورفت یا با آسمان بالا شده سپهدار و نه سپاهی دیده  
میشود که انتظار ما را داشته باشند .

بمراهان خود گفتم هیچ شك دارید که آن سوار صاحب الزمان  
باشد گفتند نه بخدا من وقتی با او میرفتم بدقت او را تماشا میکردم  
مثل اینکه يك بار دیگر او را دیده بودم ولی یادم نمیآمد کجا بود  
وقتی از ماجدا شد یادم آمد این همان شخصی است که بمنزل ما آمد و  
خبر فتح سلیمانیه را داد .

از قبیله عنزه نیز خبری نبود هیچکس پیدا نمیشد که خبری  
بگیریم فقط گرد و غبار شدیدی از دور بچشم میخورد و اردوگر بلا شدیم  
تزدیک دروازه سپاهی را مشاهده کردیم که از شهر حفاظت میکردند  
همینکه ما را دیدند فریاد زدند شما از کدام راه آمدید و چطور اینجا  
رسیدید چشمشان بانبوه زوار افتاد گفتند سبحان الله تمام بیابان

پیر از زوار است پس قبیله عنزه کجا رفتند با آنها گفتم شما داخل شهر بنشینید و حقوق خود را بگیرید (خدای مکه حافظ مکه است) (۱).

وارد شهر شدیم دیدیم کنج آغا نزدیک دروازه روی تختی نشسته سلام کردم با احترام من از جا حرکت کرد پاو گفتم همین افتخار ترا بس که بزبان ولی عصر آمدی و نام ترا بر زبان جاری کرد برایش جریان را نقل کردم، با تعجب گفت من از کجا می دانستم که شما بزیارت می آیی تا برایت پیغام بفرستم من با این سپاه مدت پانزده روز است که در محاصره هستیم از ترس قبیله عنزه نمیتوانیم خارج شویم از من پرسید قبیله عنزه کجا رفتند گفتم نمیدانیم مافقط غبار زیادی از دور دیدیم ساعت نگاه کردم يك ساعت و نیم دیگر بغروب مانده بود تمام راهیکه آمده بودیم در مدت یکساعت طی شده بود با اینکه فاصله بین قبیله بنی طرف و کربلا سه ساعت راه است آن شب را در کربلا بسر بردیم.

فردا صبح جستجو از کیفیت فرار عنزه نمودیم بعضی از کشاورزان اطراف کربلا گفتند قبیله عنزه در خیمه های خود مستقر بودند که سواری با نیزه ای که در دست داشت مقابل آنها ایستاده فریاد زد: گروه عنزه آماده مرگ شوید اینک سپاه عثمانی با تمام تجهیزات بسر کوی شما آمدند فوری کوچ کنید ولی خیال نمیکنم بتوانید خود را نجات دهید.

خداوند چنان ترسی بر دل آنها انداخت که از عجله بعضی وسائل خانه خود را بجا گذاشتند يك ساعت بیشتر نگذشت که همه کوچ نمودند و بجای بیابان رهسپار شدند وقتی مشخصات آن سوار را توضیح داد فهمیدم همان سواری بود که پیش ما آمد .

## هر که مشتاق واقعی باشد امام را می بیند

محدث نوری در جنة الماوی مینویسد محمد بن احمد بن حیدر حسینی گفت وقتی برای تحصیل علم ساکن نجف اشرف بودم در حدود سال هزار دویست و هفتاد و پنج هجری از چند نفر اهل علم و غیر اهل علم شنیدم مرد بقالی که متدین و پارسا است زیارت ولی عصر ارواحنا فداء نائل شده ؛ در جستجو شدم تا او را پیدا کردم علاقه داشتم که با او بنشینم شاید کیفیت ملاقاتش را بشنوم بارها از او جنس میخریدم و بگرمی رفتار میکردم تا بالاخره بین ما نوعی دوستی برقرار شد تمام این مقدمات برای اطلاع از کیفیت ملاقات بود .

اتفاقاً شب چهارشنبه ای که من برای شب زنده داری بمسجد سهله رفته بودم وارد مسجد که شدم دیدم همان مرد جلو درب مسجد ایستاده موقع را غنیمت دانسته تقاضا کردم با هم شب زنده داری و اعمال مخصوص بس بریم او نیز پذیرفت اعمال خود را که تمام کردیم طبق معمول بطرف مسجد کوفه رهسپار شدیم زیرا در آن زمان در مسجد سهله وسائل شب گذراندن از قبیل اطاق و خادم وجود نداشت همینکه بمسجد کوفه رسیدیم و بعضی از اعمال آن مسجد را نیز انجام دادیم

خواهش کردم جریان ملاقات خود را شرح دهد .

گفت بارها شنیده بودم از متدین و اهل علم که هر کس چهل شب چهارشنبه مداومت بر شب زنده داری مسجد سهله نماید حضرت صاحب را خواهد دید و بسیار هم اتفاق افتاده من نیز باشتیاق ملاقات آنجناب تصمیم گرفتم این عمل را ادامه دهم از سرما و گرما و باران و سایر ناراحتیها هیچ باك نداشتم قریب يك سال گذشت من اعمال مسجد و پس از آن گذراندن شب را در مسجد اعظم کوفه طبق معمول ادامه میدادم .

عصر روز سه شنبه ای پیاده بنا به عادت همیشگی بطرف مسجد سهله رهسپار شدم آفتاب غروب کرد هوا خیلی تاریک بود مختصری باران نیز می آمد ، اطمینان داشتم که مردم مطابق معمول خواهند آمد رعد و برقی نیز جهید ولی برخلاف انتظار هیچکس را در مسجد ندیدم ترس مرا گرفت .

با خود تصمیم گرفتم نماز مغرب را بخوانم سپس اعمال مسجد را انجام دهم بعد بمسجد کوفه بروم با خود داری تمام بنماز مغرب مشغول شدم سپس شروع باعمال استجاره از نماز و دعای مخصوص نمودم همه را از حفظ داشتم در همان بین که مشغول نماز استجاره بودم ناگهان متوجه شدم نوری در محل معروف بمقام صاحب الزمان که در قبله محل نماز من قرار داشت میدرخشد و صدای قرائتی شنیدم که شخصی مشغول نماز است ترس از دلم رفت اطمینان حاصل کردم که در مقام شریف یکی از زوار مشغول اعمال استجاره است که من او را ندیده بودم با خاطری آسوده اعمال خود را تمام نمودم . پس از



آن بطرف مقام شریف رفتم نوری درخشان دیدم ولی چراغ در آنجا نبود هیچ در این فکر نبودم که این نور از کجا است .

سید بسیار جلیل و محترمی را دیدم بلباس اهل علم ایستاده مشغول نماز است دلم باز تسلی گرفت خیال کردم او هم زوار غریب و ساکن نجف اشرف است شروع بزیارت حضرت حجت نمودم که از اعمال مخصوص آن مقام بود نماز زیارت را نیز خواندم پس از تمام شدن نماز خواستم با او بگویم با هم بمسجد کوفه برویم ولی از جلالت و عظمت او جرئت نکردم .

بخارج از مقام نگاه میکردم تاریکی شدید همه جا را فرا گرفته صدای باران نیز میآمد در همین موقع بطرف من توجه نموده با لبخندی فرمود میخواهی بمسجد کوفه بروی عرض کردم آری عادت اهل نجف اینست که پس از انجام تشریفات این مسجد میرویم بمسجد کوفه در آنجا می خوابیم زیرا در آنجا هم آب هست و هم خادم دارد از جای حرکت نموده فرمود حرکت کن برویم .

با هم بیرون شدیم از مصاحبت ایشان خیلی خوشحال بودم . در يك روشنائی زیاد و هوای بسیار عالی و زمین خشک فاصله مسجد سهله و کوفه را طی کردیم غفلت داشتم که قبلا صدای رعد و برق و باران میشنیدم و تاریکی شدید همه جا را فرا گرفته بود تا جلو درب مسجد رسیدیم آنجناب بهمراه من بود خیلی خوشحال بودم تاریکی و باران نبود .

درب خارجی مسجد را کوفتم . خادم فریاد زد کیست و پرسید

در این تاریکی و باران شدید از کجا آمده‌ای گفتم از مسجد سهله همینکه خادم درب را گشود بجانب آن سید بزرگوار توجه نمودم ولی کسی را ندیدم ناگه مشاهده کردم هوا کاملا تاریک است و باران مرا فرا گرفت صدازدم آقای من مولای من بفرمائید در باز شد پشت سر نگاه کردم و از او جستجو مینمودم هر چه صدا زدم کسی را ندیدم. باد و باران در این مدت کوتاه مرا ناراحت نمود داخل مسجد شدم مثل اینکه از خواب بیدار گشتم تازه فهمیدم چه گذشته خود را سرزنش کردم که چرا پیش از این متوجه نشدم بادیدن آن معجزات بزرگ چقدر من غافل از کرامات و معجزات آن مولی بودم آن نور درخشان که بیش از بیست چراغ روشنائی داشت بدون اینکه چراغی وجود داشته باشد همه جا را روشن کرده بود و مرا باسم صدا زد با اینکه نه او را دیده بودم و نه میشناختم یادم آمد وقتی در مقام شریف بودم بخارج که نگاه میکردم تاریکی و صدای باران و رعد کاملا محسوس بود ولی وقتی در خدمت ایشان خارج شدم بین راه در روشنائی حرکت میکردم بطوریکه پیش پایم را آشکارا میدیدم و زمین خشک بود و هوائی مطبوع بمشام میرسید تا رسیدیم بدرب مسجد همینکه از من جدا شد تاریکی و باران و هوای ناراحت کننده آشکار گردید و معجزات دیگری که یقین کردم آنجناب صاحب الزمان بود که آرزوی دیدارش را داشتم و آنهمه مشقت گرما و سرما و عمل استجاره مسجد سهله را برای چنین آرزویی تحمل کردم خدا را شکر و سپاسگزاری کردم (۱)

## حاجی علی بغدادی

محمد بن احمد بن حسین گوینده جریان قبل گفت مدت‌ها بود که میشنیدم یکی از کاسبهای بغداد بملاقات حضرت صاحب‌الزمان نائل شده. باینکه او را می‌شناختم و بین ما دوستی نیز برقرار بود و مردی پاک‌سیرت و مواظبت نسبت به پرداخت حقوق شرعی میکرد خیلی علاقه داشتم جریان را جو یا شدم ولی شنیده بودم چیزی در این باره نمیگوید مگر باشخاص مورد اعتمادش از ترس اینکه جریانش شهرت پیدا کند و آنهایی که منکر ولادت و غیبت حضرت مهدی هستند او را مسخره نمایند چون هنوز زنده است نمیخواهم نامش را ببرم مبادا مایل نباشد.

بالاخره در این مدت بسیار تمایل داشتم از او بشنوم تا اینکه در سال هزار و سیصد و دو هجری در نیمه شعبان در تشییع جنازه یکی از علماء بغداد شرکت داشت و در حرم حضرت موسی بن جعفر و امام محمد تقی با او در رواقی نشستم و تقاضا کردم جریانش را نقل کند برایم چنین نقل کرد.

گفت از مال امام مقروض بودم و خیال داشتم آن را بعلماء اعلام در نجف اشرف برسانم از تجار نجف هم طلب داشتم بالاخره در یکی از مواقع زیارتی مخصوص حضرت امیر بزیارت رفتم آنچه امکان یافت از طلب‌های خود گرفتم و بچند نفر از علماء دادم بدهی من از مال امام تمام نشد مبلغ بیست تومان دیگر باقی ماند تصمیم گرفتم این مبلغ را یکی از علماء کاظمین بدهم.

وقتی به بغداد رسیدم مایل بودم هرچه زودتر بقیه بدهی خود را بپردازم ولی هیچ پول نقد نداشتم. تصمیم گرفتم زیارت کاظمین بروم روز پنجشنبه بود که پس از زیارت آندو امام خدمت مجتهد رسیدند از ایشان اجازه گرفتم که بقیه را بمن مهلت دهد بتدریج پرداخت کنم.

چون کاری داشتم نزدیک غروب پیاده بطرف بغداد برگشتم. برایم ممکن نبود که مال سواری گرایه کنم. نیمی از راه را طی کردم سید بزرگواری را دیدم با کمال جلال بطرف کاظمین پیاده رهسپار است، سلام کردم جواب داد مرا با نام صدا زده گفت چرا این شب شریف جمعه در کاظمین نماز نمی‌کنی عرض کردم آقا کار مهمی داشتم که نتوانستم. فرمود بر گرد با هم برویم امشب در کنار قبر امام موسی بن جعفر و امام محمد تقی بمان فردا انشاء الله برای انجام کار مهمت بر میگردی. این پیشنهاد دل چسب من شد با او برگشتم از کنار نهر وزیر سایه درختهای سر سبز و خرم که شاخه‌های آن آویزان بود میگذشتیم هوا بسیار معتدل و خوش بود من غافل از این اندیشه بودم و بخاطرم گذشت که این سید جلیل مرا با نام صدا زد با اینسکه او را نمی‌شناسم گفتم شاید او مرا میشناسد من فراموش کرده‌ام گفتم شاید از سهم سادات چیزی میخواهد خیلی علاقه داشتم مقداری از سهم امام بایشان بدهم. عرض کردم آقا مقداری از حق شما نزد من بود مراجعه کردم بفلان شیخ تا با اجازه او سهم سادات را پرداخت کنم. تبسمی نموده فرمود مقداری از حق ما را در نجف اشرف بواکلاء ما رساندی. بزبانم گذشت پرسیدم آنچه پرداخت نمودم قبول است فرمود آری. بخاطرم



خطور کرد که این سید نسبت به علماء اعلام میگوید و کلامی ماخیلی بنظرم بزرگ آمد باخود گفتم علما و کیل گرفتن حقوق سادات هستند غفلت مرا گرفت .

سپس عرض کردم آقای من مرثیه خوانان حضرت حسین علیه السلام روایتی میخوانند که مردی در خواب هودجی دید بین آسمان و زمین پرسید این هودج کیست گفتند فاطمه زهرا علیها السلام و خدیجه کبری. پرسید کجا میروند گفتند زیارت حضرت حسین علیه السلام در شب جمعه. دید تکه کاغذهائی از هودج فرو میریزد که در آن نهان نوشته است امان من النار لزوار الحسين في ليلة الجمعة امان نامه از آتش جهنم است برای زائرین حسین در شب جمعه پرسیدم این حدیث صحیح است فرمود آری زیارت حسین در شب جمعه امان است از آتش در روز قیامت. گفت قبل از این جریان من زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شده بودم عرض کردم آقای من زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شدم شنیده ام آنجناب برای زائرین خود بهشت را ضمانت کرده این مطلب صحیح است فرمود امام ضامن است عرض کردم زیارت قبول است فرمود آری قبول شده .

مردی از کاسبهای متدین در همان سفر همراه من بود که در مخارج باهم شریک بودیم عرض کردم فلانی با من همسفر بود او هم زیارتش قبول است فرمود آری بنده صالح فلان کس پسر فلانی زیارتش قبول است . سپس نام عده ای از کاسبهای بغداد که در همان سفر بهمراه ما بودند بردم و پرسیدم فلانی و فلانی زیارتشان قبول است صورتش را از من برگردانید و بخواست جواب بدهد ترسیدم و جلالت او مانع شد

که دو مرتبه سؤال کنم.

همینطور پیاده در خدمت آنجناب بودم تا وارد صحن شریف شد و از درب معروف بیاب المراد داخل حرم گردید جلوس در ب ایستاد و چیزی نگفت تا مقابل درب حرم طرف پائین پای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام من نیز پهلوئی ایشان ایستادم عرض کردم آقا شما بخوان تا من هم باشم بخوانم فرمود السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا امير المؤمنين همینطور بقیه ائمه عليهم السلام را سلام داد تا رسید با امام حسن عسکری عليه السلام.

در این موقع باتبسم بمن نگاهی نموده فرمود وقتی تو با امام حسن عسکری میرسی بعد چه میگوئی عرض کردم میگویم السلام عليك يا حجة الله يا صاحب الزمان داخل حرم شد مقابل قبر موسی بن جعفر علیه السلام ایستاد رو بقبله منهم پهلویش ایستاده عرض کردم زیارت بفرمائید تا من هم باشم بخوانم :

شروع بز زیارت امین الله نمود با آن زیارت نمود منهم از ایشان پیروی نمود سپس حضرت جواد را زیارت نمود و داخل قبه دوم که متعلق به حضرت جواد است شد و برای نماز ایستاد منهم پهلوئی او کمی عقب تر با احترامش ایستادم و شروع بنماز زیارت کردم بدلم گذشت که تقاضا کنم امشب در خدمت ایشان باشم تا افتخار پذیرائی ایشان را داشته باشم همینکه سر بالا نمودم با اینکه بامختصر فاصله جلوس ایستاده بود ایشان را ندیدم، نماز مرا مختصر نمودم از جای حرکت کرده بجستجو پرداختم و بصورت نماز گزاران و زائرین نگاه میکردم شاید بتوانم او را پیدا کنم تمام حرم و رواقها را جستجو کردم ولی اثری از ایشان نیافتم. ناگهان متوجه شدم آن آقا کیست بسیار متأسف گشتم از اینکه قبلاً

متوجه نشدم با آن همه معجزات و کراماتی که از ایشان مشاهده نمودم از جمله اینکه فرمان ایشان را پذیرفتم باینکه کار مهمی در بغداد داشتم و نام بردن من باینکه اورا ندیده بودم و نمی شناختم، همینکه بدلم گذشت مقداری از سهم امام بایشان پرداژم و عرض کردم در این مورد مراجعه بفلان مجتهد نمودم تا حقوق سادات را با اجازه او پرداژم فرمود بدون اینکه من بپرسم بلی رساندی مقداری از حق ما را بوکیل هایمان در نجف اشرف.

یادم آمد من در خدمت ایشان در کنار نهر جاری زیر درختهای پر گل که شاخه هایش بر سرمان آویزان بود میرفتم که جادر آن تاریخ راه بغداد دارای چنین درختهای پر گل بود بیادم آمد که نام دوستم را در سفر زیارت حضرت رضا علیه السلام برد اورا بنام عبدالصالح ستایش نمود و بشارت قبول شدن زیارت اورا داد ولی در موقع سؤال از قبول شدن زیارت بقیه روی برگردانید باینکه من میدانستم آنها عمل خوبی نداشتند و باینکه از اهالی بغداد نبود تا آنها را بشناسد و از چیزهای دیگری که کاملاً مرا مطمئن نمود که ایشان صاحب الزمان علیه السلام بود. وقتی در لوقع اذن دخول سلام بر ائمه نمود بامام حسن عسکری که رسید بمن توجه نموده فرمود باینجا که میرسی چه میگوئی عرض کردم میگویم السلام عليك يا حجة الله يا صاحب الزمان تبسمی نموده داخل حرم شد موقعی که تصمیم گرفتم درخواست کنم شب را در خدمتش باشم ناگه از نظرم پنهان شد و مطالب دیگری که برایم قطع ایجاد نمود که آن جناب امام دوازدهم بود.

محدث نوری مینویسد من پس از تحقیق از اهل علم شنیدم حاج

علی بغدادی مرد بادیانت و درست کار و پرهیز گار و مواظب پرداخت  
خمس و سهم امام است اکنون بسیار پیر شده است (۱).

### پور فاطمه علیها السلام

دامن پر از ستاره شد از هجر روی تو کس نیست کاین پیام رساند بکوی تو  
در جمع مردمیم بظاهر چو دیگران غمها بدل نهفته شد از هجر روی تو  
سرگشته مانده ایم بصحرا و کوه و دشت شاید نسیم نکستی آرد ز بوی تو  
ترسم که پر شود پیمان ز آب عمر و این دل بخاک تیره برد آرزوی تو  
دیوانه وار گشته بهر کس که میرسم با صد هزار لابه کنم جستجوی تو  
این درد بیدوا بمداوا نمیرسد جز آنکه مرهمی بدهندم ز کوی تو  
یعقوب در فراق اگر زندگی نمود ما را نماید عمر و ندیدیم روی تو  
ای یادگار جمله نیکان وای عزیز دل نیست کو اسیر نباشد بموی تو  
رحمی نما بغربت اسلام و مسلمین باشد که سر بلند شوند ز آبروی تو  
ای مهدی زمانه وای پور فاطمه تا کی بگوش طعنه خوریم از عدوی تو  
مائیم بی پناه و تو هستی پناه ما بنگر چگونه دل بتو دادیم و خوی تو  
باشد فقیر کوی تو خسرو بافتخار شاید که تر کند لب عشق از سبوی تو

\* \* \*

این چند شعر در پایان کتاب سروده شد با امید اینکه مقبول پیشگاه  
عزیزش قرار گیرد شاید باین ناچیز هم توجهی فرماید افتخار ملاقات  
و دیدارش نصیبم گردد.

موسی خسروی ۵۲۹۹۹



## فهرست کتاب

۲	امام کیست ؟
۲۰	شناسائی امام
۲۹	ولادت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۴	ترجس خاتون
۵۰	نظر دانشمندان اهل سنت درباره مهدی
۵۴	آیات قرآن که بظهور مهدی تفسیر شده
۵۸	تصریحات پیامبر اسلام <small>صلى الله عليه وآله وسلم</small>
۶۰	تصریحات امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>
۶۳	اسامی ائمه دوازده گانه
۷۵	مهدی هفتمین فرزند امام باقر است
۷۷	» ششمین فرزند امام صادق
۸۰	» پنجمین فرزند موسی بن جعفر
۸۱	» چهارمین فرزند امام هشتم
۸۳	» سومین فرزند امام جواد
	مهدی دومین فرزند امام علی نقی و فرزند بلافصل امام حسن
۸۵	عسکری <small>علیه السلام</small> است.
۹۲	معجزات ولی عصر در عیبت صغری
۹۵	امام باید با دلیل شناخته شود
۱۰۱	توسل به صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>

- ۱۰۵ يك داستان شنیدنی
- ۱۱۲ رفع اختلاف بین زن و شوهر بدعای مهدی علیه السلام
- ۱۱۷ نایب امام را آزمایش میکردند
- ۱۱۹ سفیران امام علیه السلام
- ۱۲۱ نایب اول عثمان بن سعید
- ۱۲۴ » دوم محمد بن عثمان بن سعید
- ۱۲۶ » سوم حسین بن روح نوبختی
- ۱۱۹ » چهارم علی بن محمد سمري
- ۱۳۰ کسانی که در غیبت صغری امام را دیده‌اند
- ۱۸۷ علت غیبت
- ۱۵۶ امکان طول عمر از نظر تاریخ و علم
- ۲۰۸ کیفیت انتفاع از ولی عصر علیه السلام در زمان غیبت
- ۱۱۰ وظیفه ما در زمان غیبت
- ۲۲۴ کسانی که در غیبت کبری خدمت امام رسیده‌اند
- پایان کتاب